

پرده پندار

(تحلیلی از غفلت در پرتو خطبه 174 نهج البلاغه)

نام نویسنده: احد فرامرز قراملکی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

سخن ناشر

غفلت، بمثابة یک بیماری مسری، از اینجا نگرایی و نیاززدگی سرچشمه می گیرد و چون غده سرطانی آدمی را به سرعت از پا می اندازد. امروزه هر یک از ما به نوعی از این بیماری رنج می بریم و نیازمند معالجه ایم. در این میان عمق شناخت از غفلت و نیز بکارگیری روشهای گوناگون، می تواند ما را از این بلای خانمانسوز رهایی بخشد. این اثر ارزنده به نحوی عینی، غفلت را مورد بررسی قرار داده و راههای مختلفی را برای زدودن آن در زندگی فردی و اجتماعی پیش روی ما قرار می دهد. مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه: مفتخر است به انتشار این اثر است و مطالعه آنرا به همگان به ویژه مدیران که یکی از مخاطبان اصلی مؤلف محترم می باشند توصیه می کند. در پایان ضمن تشکر از مؤلف محترم و نیز دست اندکاران و آماده سازی و چاپ، به آگاهی می رساند: این کتاب قبلا در سطح محدودی جهت بهره برداری در دوره های آموزشی توسط مؤلف منتشر شده و این بار با ویرایش و افزایش، توسط این مرکز تقدیم علاقه مندان می گردد.

پیش گفتار

زندگی این جهانی را گریز از ارتباط نیست. انسان موجودی در ارتباطهای چند وجهی و پیچیده است. گریز از این ارتباط با جامعه، طبیعت و یا خویشتن، خود در پرتو وقوع ارتباط دیگر با آنها صورت می پذیرد. ما انسانها به نحو انتزاعی و مجرد از دیگران و محیط زندگی نمی کنیم. این ارتباط فراتر از آنکه شرط زیست و ماندگاری انسان در عالم هستی باشد، تعیین بخش و یا هویت ستان از او نیز هست. ما انسانها، در شبکه ارتباطی پیچیده و چهار وجهی خویش را می آفرینیم، آفرینشی مدام؛ هویت ستانی و خود باختگی یا هویت

یابی و خود شکوفایی. شبکه ارتباطی که هستی و چیستی ما در آن حاصل می آید، از جهات مختلفی دارای پیچیدگی است:

یک: ما با امر واحدی ارتباط نداریم بلکه حداقل با چهار امر غیر همسطح مواجه داریم: خدا، خود، انسانهای دیگر در اشکال مختلف فردی، گروهی، تاریخی و تمدنی آن و طبیعت.

دو: ارتباط با هر یک از امور یاد شده دارای تنوع خیره کننده است. ما با خود مواجهه واحد نداریم. گونه های فراوانی از ارتباط با خود وجود دارد: صریح بودن با خویش، صادق بودن با خود، خود باختگی، خود فراموشی، خود افشایی، خودشناسی، و... همچنین است طبیعت: رابطه معرفتی، تسخیری، تخریبی، حفاظتی و... و با دیگر انسانها می توانیم ارتباط پیش بینی پذیری داشته باشیم و یا ارتباط مبتنی بر پیش بینی ناپذیری ارتباط مبتنی بر احترام اصیل نامشروط و متقابل داشته باشیم یا نه...

با خدا نیز می توانم رابطه عشق و پرستش، خداجویی و خداپرستی داشته باشیم و می توانیم راه اعراض در پیش گرفته و موضع خداگریزی اخذ کنیم.

سه: ارتباط با امور یاد شده دو جانبه است. هر مواجهه ای با دیگران ارتباط متناسبی را از جانب آنان بر می انگیزد. طبیعت کوهی است و ارتباط ما با آن ندا. هر ارتباطی همچون ندایی است در برابر کوه که صداهایی را باز می آفریند و به ما می رساند.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا⁽¹⁾
ارتباطی را که با دیگران برقرار می کنیم چون سایه ای است که افکنده می شود، این سایه هر چند دراز باشد اما سوی ما باز خواهد گشت:

گرچه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز⁽²⁾

در مواجهه با طبیعت به نحو مستمر به داد و ستد با آن مسئولیم. چیزی از آن بر می گیریم و آن، چیزهایی از ما می ستاند.

چهار: ارتباطها شبکه ای است. مواجهه ای؟ با طبیعت و محیط زیست داریم، بازخوردی را در ارتباط با دیگران می آفریند و نوع رابطه ما با خدا را بدون تأثیر نمی گذارد. ارتباط شناختی ما با خویشتن ارتباط معرفتی ما با خدا را رقم می زند. خدافراموشی را به میان می آورد و کسی که از تجاوز به حقوق دیگران دغدغه ای ندارد، نه حد و حرمت خود را نگه می دارد و نه حریم کبریایی را حرمت می نهد. آنکه با مردم کبر ورزد با خدای خود ستیز می یابد. هر کس از فرمان یزدان روی برگرداند و راه عصیان و نافرمانی پیش گیرد، در رفتار ارتباطی درون شخصی دچار تشویش و سراسیمگی می شود. **و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا**⁽³⁾ و در نهایت خویشتن را از دست می دهد و به تعبیر دقیق حکیم فردوسی:

هر کسی از فرمان یزدان بتافت سراسیمه شد خویشتن شناخت این توهمی بیش نیست که فرد در ارتباط با دیگران فارغ از هر گونه دغدغه و احتیاط باشد اما در این ارتباط با خویشتن حزم و تدبیر کند و یا در ارتباط با خدای خود تقوی و پرهیزکاری پیشه کند. کسانی نسبت به محیط زیست دغدغه دارند که نسبت به خود بی مبالا نیستند. به تعبیر یک از استادان معاصر، عمری که می کنیم ساختمانی را بنا می نهیم، اجزا و عناصر این ساختمان در ارتباط وثیق و شبکه ای به میان می آیند.

پنج: دامنه تأثیر و تأثر ارتباطهای شبکه ای ما به میزان زیادی پنهان است. شبکه ارتباطی که انسان آن را می آفریند و خود را در آن زندانی می کند مانند کوه یخ است و بخش عظیمی از آن ناپیدا است و همین ناپیدایی موجب عدم

انگاری آن می شود و ما را نسبت به آفات آن آسیب پذیر می سازد. به همین دلیل مغرورانه و غافلانه بسیاری از رفتارهای ارتباطی را عین زیرکی می پنداریم و زهر کشنده آن را قند می انگاریم.

ای شده اند سفر با صد رضا خود به پای خویش تا سوءالقضا در خیالش ملک و عز و مهتری گفت عزرائیل: رو ای یری!⁽⁴⁾ آسیبهایی که در شبکه ارتباطی بر دل ما وارد می شود بسی دشوار یاب است و اگر انسانها می توانستند خار در دل را رصد کنند، غم و رنج بر کسی مستولی نمی شد.

ار در پای شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود واده جواب خار در دل گر بدیدی هر کسی دست؟ بودی غمان را بر کسی حيله و تدبير غافل از آنکه حيله خود دام است، از مار می جهیم و دچار ازدها می گردیم. زمانی که در نظام ارتباط غیر مبتنی بر شایسته سالاری و بر حسب آنچه زیرکی می پنداریم وارد تحصیلات دانشگاهی می شویم و با هزاران تدبیر و زیرکی - و نه با سخت کوشی - به مدرکی دست می یابیم، زهر متخصص فاقد تخصص را قند می پنداریم و هنگامی پرده پندار از دیدگان ما می افتد که دیگر همه چیز را باخته ایم.

تجدید مطلع

قوام زندگی این جهانی مرهون همبستگی متقابل انسان با طبیعت و هموعان خود است. از طرفی تصرف طبیعت و استخدام هموعان، به شرط لازم پایداری زندگی دنیوی در دو حالت حداقلی و حداکثری است، زیرا زندگی زاهدانه مبتنی بر کمترین برخورداری از لوازم معیشتی و زندگی رفاه طلبانه مبتنی بر بیشترین بهره مندی از رفاه و آسایش این جهانی جز با تصرف در طبیعت و به خدمت

گرفتن دیگر انسانها مقدور نمی باشد. از طرف دیگر، مواجهه با نیروهای پیدا و پنهان طبیعت و قرار گرفتن در مناسبات اجتماعی و گریختن به تمدن که به شرط لازم استخدام طبیعت و هموعان است، انسان را در معرض آسیبهای فراوان قرار می دهد. به عنوان مثال، فرد برای فرونشاندن تشنگی خود به طبیعت مراجعه می کند و خوان گسترده طبیعت، احساس تشنگی و نیاز به آب را پاسخ می دهد.

تشنه می نالد که ای آ گوارا؟ آب هم نالد که کو آن آبخوار⁽⁵⁾
اما برخورداری از مواهب طبیعت عاری از آسیبهای پیدا و پنهان نیست.
بهر غسل از در روی در جویبار بر تو آسیبی زند در آب خار⁽⁶⁾
آسیب پذیری از طبیعت، جامعه و تمدن و سه صورت عمده دارد: جسمی، روانی و وجودی.

آفات جسمی در سطحی ترین آسیب پذیری ظاهر می شوند. آدمی از ابتدای هبوط در عالم طبیعت با آسیبهای پیدا و پنهان آن مواجه بوده و به تدریج - از طریق آزمون و خطا - یاد گرفته است که چگونه در مواجهه با آن آفات، مصونیت داشته باشد. دانش تجربی و فن آوری، پیچیده ترین شکل تدبیر وی در برخورداری از منابع طبیعی را به دست آورد. از طبیعت و مواهب آن بهره مند شود بدون آنکه جراحی بر بدن خویش پیدا کند.

گونه دیگر آفات به آسیب پذیری در ابعاد شخصیتی،⁽⁷⁾ سازمان روانی و تعادل روحی مربوط می گردد که از حیث پیچیدگی در ساختار و زیان آوری در آثار، عمیقتر از آسیب پذیری جسمی است. اضطراب، ترس، دلهره، افسردگی، گسیخته خویی، روان نژندی و به طور کلی خودباختگی و مسخ شخصیت از آسیبهای روحی و روانی است که پیچیده، زیان آورتر و غالباً ناپیدا

هستند و بازخورد انسان از آن در اغلب موارد، ناهشیارانه است. پیچیدگی و زیان آورتر بودن این نوع آسیبها صرفا به این جهت نیست که حیات روحی و روانی آدمی بسی مهمتر از زندگی جسمانی اوست، بلکه به این جهت نیز ارتباط دارد که ساز و کارهای روانی ناهشیار در باز خورد از چنین آسیبهایی، در غالب موارد مرضی و آسیب زاست⁽⁸⁾ و لذا آسیب های شخصیتی اشتدادپذیر هستند. وقتی در مقایسه خود با دیگران احساس کهنتری و حقارت می کنیم ممکن است نسبت به وی عداوت و دشمنی کنیم و این حسدورزی شخصیت فرد را در آتش می کشد و روان او را به زندان می افکند. آفتهای وجودی ژرفترین نوع آسیب پذیری است و حاصل آن چیزی جز خود باختگی، مسخ شخصیت و از دست دادن اصالت آدمی نیست. آسیبی که سرمایه اصلی را نشانه می رود و هویت آدمی را به یغما می برد.

اینکه آیا اساسا انسان می تواند با تکیه بر توانائیها عقلانی خویش شیوه های پیشگیری و روش های درمان چنین آسیبهایی را آنگونه که در خصوص آسیب پذیری جسمی، روانی و وجودی مطرح است، به دست آورد یا نه، از مسائل عمده انسان شناسی معاصر است.

امانیسم عصر رنسانس و سکولاریزم قرون پس از آن مدعی آن باور بوده اند که انسان در مصونیت از آسیب پذیری می تواند از هر گونه تعالیم آسمانی بی نیاز باشد. چنین باوری، تجربه هایی را در سه سده اخیر به میان آورده که آسیب پذیری آدمی را صد چندان ساخت. امروزه به دلیل مشاهده نتایج تجربه هایی است که به تجربه های دینی و تعالیم آسمانی اقبال و در بازسازی اخلاقی، دست نیاز به ادیان برده می شود. آسیب پذیری شخصیتی از جهت دیگر و متناسب با دو بعد وجود آدمی یعنی بعد عقلانی و بعد روانی بر دو. قسم است:

آفات رفتاری و آفات معرفتی. مراد از آفات رفتاری، آسیب‌هایی هستند که فرد را از رفتار متعادل در دو بعد جوانحی و جوارحی⁽⁹⁾ خارج می‌کند چنین آفاتی در ادبیات دینی، رذایل اخلاقی نامیده می‌شوند. حسد، کینه، تهمت، دشمنی، نفاق، دورویی، ظلم و تعدی به حقوق دیگران، آسیب‌هایی شخصیتی هستند که تعادل سازمان روانی را از میان برده و در نهایت موجب تهی شدن آدمی از خویشتن می‌گردند:

هوا کبر و عجب و شهوت و آز دروغ و خشم و خل و غفلت و ناز همه سر در کمینت می‌شتابند که تا چون بر تو ناگه دست یابند⁽¹⁰⁾

مراد از آفات معرفتی، آسیب‌هایی هستند که بر قوه شناخت و ادراک عارض می‌شوند و دیده را از بصیرت دور می‌سازند. پیروی از ظن و گمان به جای علم و یقین، بعدی از یک پدیدار را همه هویت آن پنداشتن، اخذ تبیین امر واقع به جای مشاهده امر واقع، نگرش یک بعدی در آمیختن انگیزه و انگیزه، تعمیم ناروا، مطلق‌پنداری عقل جزوی، استنباط نفی ما عدا از اثبات شی⁽¹¹⁾ از آفاتی هستند که قوه شناخت را ناتوان ساخته و آن را از کشف حقیقت باز می‌دارد. آفات معرفتی و رفتاری علیرغم تمایز منطقی به لحاظ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، همبستگی متقابل دارند. از طرفی خشم و شهوت دیده را کور می‌کند و از طرف دیگر دیده کور نسبت نسبت به حقایق امور، اعتدال فرد را سلب کرده و او را به خشم و شهوت مرضی می‌کشاند.

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مبدل می‌کند⁽¹²⁾

غفلت به عنوان منشا بسیاری از آفات معرفتی صد گناه و زشتی به بار می‌آورد و انسان را به دریای آز می‌اندازد:

ای ز غفلت غرقه دریای آز می‌دانی کز چه مانی تو باز⁽¹³⁾

من ز غفلت صد گنه را کرده ساز تو عوض صدگونه رحمت داده باز⁽¹⁴⁾
آفات رفتاری، بنا به توصیفی که در ادبیات دینی ارائه می شود؛ از آفت عمده
ای سرچشمه می گیرند

که سر آغاز همه رذایل است و آن دنیا دوستی است. به تعبیر امام علی
عَلَيْهِ السَّلَام: **ایاک وحب الدنيا فانها اصل كل خطيئه و معدن كل بليه** دوری جوید از
دنیا دوستی چرا که آن اساس هر خطا و گناهی و جایگاه اقامت هر بلائی
است.⁽¹⁵⁾

آفات معرفتی نیز، بنا به توصیف متون دینی به آسیب عمده ای بر می گردند.
آفتی که به عنوان زیان آورترین دشمن توصیف شده است: غفلت.
الغفله اضر الاعداء⁽¹⁶⁾

نهج البلاغه که پیشگیری، و درمان آسیبها شخصیتی و وجودی و تغییر رفتار
آدمی مهمترین پیام آن است، در خصوص هر یک از دو آسیب عمده، علاوه بر
بیانهای متنوع فراوان، خطبه ای مستقل دارد. خطبه صد و شصت نهج البلاغه،
اصل ساده زیستی را به عنوان مهمترین شیوه زندگی و درمان نیازدگی و همه
آفات رفتاری ناشی از آن ارائه می کند و خطبه صد و هفتاد و چهار، مسأله
غفلت را به عنوان ریشه اصلی آسیب پذیری شخصیتی مورد تحلیل قرار داده
است. شناخت ساده زیستی در پرتو خطبه صد و شصت، موضوع گفتارهایی
است که پیش از این به نام اسوه ساده زیستی از این قلم منتشر شده است⁽¹⁷⁾ و
اینک در دفتر حاضر به شناخت غلت در پرتو خطبه صد و هفتاد و چهار می
پردازیم. سیری در خطبه 174، روی آورد آن قلم را به نشانه غفلت نشان می
دهد. اصل تقدم مقام تصور، بحث تحلیل چیستی غفلت را به میان آورده است و
برای سهولت امر تشخیص در مقام مصداق، ملاک تمایز ارائه شده است و سایر

مباحث به ترتیب منطقی به میان آمده است، توجه به اصول منطقی که اقتضای حرفه نگارنده است، خطاهای منطقی موجود در مباحث را مورد تاکید قرار داده و به یاری توضیحات در پانوشته ها، مجالی برای منطق کاربردی در مباحث اخلاقی را ایجاد کرده است. نگارش و انتشار دفتر حاضر را مرهون لطف و همکاری عزیزان زیادی هستیم که بزرگواری شان مانع ذکر نامشان است، به ویژه مدیرانی که گفتارهای حاضر ابتدا به صورت درسنامه با آنان در میان گذاشته شد و در سطح محدودی منتشر گردید و به ترغیب آنها اینک در جامه ای دیگر عرضه می شود. پرده پندار در جامعه ای که داشت، بازخوردهای گوناگونی را برانگیخت. عده ای ظرف ناشایست را مایه خرده گرفتن و اعراض از آن کردند و حق با آنها بود. گروهی آنرا شرح موضعی مثنوی انگاشتند و البته سخن پیراهه نمی گفتند و عده ای آن را شرح موضعی نهج البلاغه دانستند که عنوان فرعی کتاب صحبت دیدگاه آنها را نشان می دهد. و من خودم بر این دغدغه بودم که آیا اینهمه از غفلت سخن گفتن، غفلت آور نیست؟ به تفاءل روی آوردم این بیت پاسخ داد:

یا رب این پرده پندار که در دیده ماست بازکن تا که ببینم همه عالم نور است⁽¹⁸⁾

و چه ایهام هشدار دهنده ای! کافی است که پرده پندار را در داخل گیومه ببینم و آن را دوباره بگشایم تا تحریری نو از آن ارائه شود و پرده ای دیگر افکنده گردد. تحریر نو از پرده پندار علاوه بر پیرایشها و افزایشها مستمر از پیوستگی شامل چند نوشتار کوتاه، بیش و کم و با زبانی صمیمی و داستان گونه برخوردار است. این نوشتارها به غفلت آوری محیط کسب و کار ناظر است که پیش از این در ماهنامه توسعه مدیریت چاپ شده اند. توفیق تحریر نوین را مرهون لطف الهی هستیم و و قدردان همیاری همسر فداکارام می باشم که

آرامش بهشت آسایی را به من ارزانی داشت و رنج بیماریهای جسمانی را با
پرستاریهای مشفقانه کاست و با تذکار و نواقص چاپ پیشین به تذهب مجدد آن
ترغیب نمود. همچنین قدردان از مدیر فاضل موسسه آفتاب توسعه هستم که
چاپ دوم را در جامه ای نیکو و آراسته به میهمانی اهل دل برد. حسن ختام
سخن عطر آگین شیخ عطار است :

برده پندار کان چون سد سکندر قویست آه خون آلود من هر شب به یک یارب بسوخت
روز دیگر پرده ای دیگر برون آمد ز زیر پرده دیگر به یارهای دیگر شب بسوخت

دانشگاه تهران

احد فرامرز قراملکی بهار 1381

گفتار اول : سیری در خطبه 174 نهج البلاغه

چکیده

پیام عمده خطبه 174 نهج البلاغه، هشدار بر غافلان است. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در این خطبه، ابتدا با بیان استدلالی و آنگاه با زبان تمثیلی و انگیزشی موثر، وضعیت غافلان و بی خبران را ترسیم می کند و سپس به بیان مناقب جمیل و مقامات جلیل خودشان می پردازند تا غافلان را توجیبهی باشد بر منزلت کسی که هشدارشان می دهد. لم و آگاهی بر احوال فرد و عواقب امور آنها، راز دانی و وقوف (ره) اسرار الهی، صدق گفتار و حقیقت گویی و پیشگام بودن در انجام اوامر الهی و اجتناب از معاصی، مناقب است که در این فراز از خطبه ذکر می شوند تا نشان دهد که هشدار دهنده بر غفلت در عین هوشیاری است و مانند موعظه کنندگانی نیست که به وسیله وعظ خود پرده ای دیگر از غفلت بر دیدگان خویش می افکنند.

174

من خطبه له علیه السلام

ایها الغافلون غیر المغفول عنهم و التارکون و الماخوذ منهم، مالی اراکم عن الله ذاهبین، والی غیره راغبین، کانکم نعم اراح بجا سائم الی مرعی و بی و مشرب دوی. انما هی کالمعلوفه للمدی. لا تعرف ماذا یراد بجا اذا احسن الیها، تحسب یومها دهرها، و شبعها امرها. والله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شانہ لفعلت، ولكن اخاف ان تکفروا فی برسول الله و صلی الله علیه و آله الا و انی مفیضیه الی الخاصه ممن یومن ذلک منه. والذی بعثه بالحق، و اصطفاه علی الخلق، ما انطق الا صادقا و قد عهد الی بذلک کله و بمهلک من یهلک، و منجی من ینجو، و مال هذا الامر. و ما ابقى شیئا یمر علی راسی الا افرغه فی اذنی و

افضى به الی. ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعه الا و اسبقکم الیها، و لا
انها کم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها.

خطبه 174

و از خطبه های آن حضرت است

ای بیخبران که شما را وا گذاشته اند. و واگذارندگان فرمان که بازخواست بر
آنان نوشته اند، چیست که می بینم از خدا رویگردانید و جز او را خواهانید؟
چارپایانی را مانید که شبان، آنها را در کشتزاری سر دهد، و با خیز، و
آبشخوری دردانگیز. گوسفندی را مانید که چرد، فربه شود و زیر کارد رود، و
نداند از آن چه خواهند و با او چه کنند! اگر بدانند نیکی کنند روز خود را
روزگارش پندارد⁽¹⁹⁾ و سیری اش را پایان کار. به خدا اگر خواهم هر یک از
شما را خبر دهم که از کجا آمده، و به کجا رود، و سرانجام کارهای او چه بود،
لیکن ترسم که در باره من به راه غلو روید و مرا به رسول خدا
ﷺ تفصیل نهدید. من این راز با خاصگان در میان می گذارم که بیمی بر ایشان
نیست، و به آنان اطمینان دارم به خدایی که او را برانگیخت و بر مردمان برتری
بخشید، جز سخن راست بر زبان نمی آورم، و رسول خدا مرا از این حادثه ها
آگاه ساخته است، و هلاکت آن کس را که هلاک شود، و رهایی آنرا که نجات
یابد به من گفته است، از پایان کار خبر داده است. و چیزی که در خاطر می
گذشت باقی نگذاشت جر آنکه آن را به گوشم فروخواند؛ و سخن آن را با من
راند. ای مردم! من خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم، جز که خود، پیش از
شما به گذاردن آن بر می خیزد. و شما را از مصیبتی باز نمی دارم، جز آنکه
خود پیش از شما آن را فرو می گذارم.

روش خطبه در غفلت ستانی

غفلت زدایی و برداشتن پرده پندار از دیدگان مردم، جایگاه مهمی در تعالیم انبیا الهی دارد. امام علی علیه السلام نیز در تداوم تعالیم روشنگر پیامبران بر تحذیر مردم از غفلت، تاکید فراوان دارد. حضرت در مواقع گوناگون نهج البلاغه، بالغ بر سی پنج مورد به صراحت در خصوص غفلت هشدار بر بی خیران سخن گفته است.⁽²⁰⁾ خطبه 174 به بیان همین موضوع اختصاص یافته است و لذا می توان آن را هشدار بر غافلان خواند. این خطبه دارای دو فراز - به ظاهر - مستقل از هم است: فراز نخست توصیف حال غافلان و ترسیم روشن از بی خبری آدمی است و فراز دوم ترسیم برخی از ابعاد شخصیتی حضرت است. در شرح این خطبه، ارتباط وثیق و نظم شگفت انگیز بین دو فراز یاد شد بیان خواهد شد. امام علی علیه السلام در توصیف احوال بی خیران روش خاصی دارند. با تامل در این روش و مقایسه آن با زبان رایج در منابع نزد دانشمندان مسلمان می توان سر اثر بخشی سخن حضرت امیر علیه السلام را کشف کرد و آن را الگوی زبان اخلاق قرار داد. ایشان در آن مقام دو شیوه اخذ فرموده اند: بیان استدلالی و زبان تمثیلی. وجه مشترک بین این دو شیوه، انگیزشی بودن زبان است. بیان تمثیلی و زبان انگیزشی، امروزه در کتابهای اخلاقی مورد بی مهری واقع می شود و غالب مکتوب در علم اخلاق، فاقد این دو عنصر اساسی است. غفلت تاز حالات جوانحی است که آشکار و ظاهر نیست لذا عالم اخلاق در خطاب عمومی، محتاج زبان تمثیلی است تا تصویری روشن و متمایز از غفلت را به نحو ملموس و محسوس در اختیار ذهن و زبان توده مردم قرار دهد.⁽²¹⁾ زبان تمثیلی و آوردن مثل در بیان حقایق الهی مورد استفاده فراوان وحی قرار گرفته است، از اینرو شیوه حضرت علی علیه السلام منشا قرآنی دارد. به همین دلیل در این دفتر، تبیین

غفلت تا ابعاد و آثار در ادبیات روایی و عرفانی غالباً با استفاده از زبان تمثیلی صورت گرفته است.

1-1) فراز نخست؛ اندر احوال غافلان

فراز نخست خطبه، بیان دوگانه ای در ترسیم بی خبری غافلان دارد؛ ابتدا با دو بیان مختصر و مستدل از غفلت آنها سخن رفته و آنگاه به زبان تمثیلی موثر سخن آغازین دوباره در دسترس فهم همه مردم را در بر گرفته است. حلقه ای که این دو را بیان را پیوند می دهد، پیام اصلی خطبه است: چیست که می بینم از خدا رویگردانید و جز او را خواهانید! سیری در هر یک از تعابیر و جملات، نکات ظریف و لطایف دقیقی را به دست می دهد. این فراز، شامل چند حکمت روشنگر است: حکمت نخست:

ایها الغافلون غیر المغفلون عنهم ای بیخبران که مورد غفلت نیستید در این خطاب بر وصفی از غافلان اشاره شده است که وقوف بر آن، درمانگر غفلت است. تعبیر غیر المغفلون عنهم به منزله حد واسط⁽²²⁾ و برهان قاطعی که حجت را بر غافلان تمام می کند. غفلت و بی خبری را شاید بتوان موجه انگاشت، به شرط اینکه فرد غافل، خود مورد غفلت واقع شود. نظام آفرینش به خود رها شده نیست و خداوند بر همه افراد و رفتار و کردارهای آنها آگاه است. چگونه می توان غافلانه زیست، در حالی که آفریدگار جهانیان هرگز از انسانهای غافل نیست. غافلان، غفلت خود را فرافکنی⁽²³⁾ کرده و دچار این پندار بی اساس می شوند که خداوند نیز شاید مانند ما، از مخلوقات خود بی خبر است زیرا انسان غافل همه را غافل می پندارد.

پرتوی از قرآن

روش امیر مومنان در زدودن این پندار، از آیات الهی برگرفته شده است. در قرآن مجید برای پیشگیری از توهمات ناشی از خطای قیاس به نفس، چنین هشدار داده شده است:

و لقد خلقنا فوقكم سبع طرائق و ما كنا عن الخلق غافلين (مومن 17/)

و همانا آفریدم برفراز شما هفت راه و ما از توجه به خلق، غافل نبوده ایم. آیه کریمه به روشنی نشان می دهد که نظام هستی ناشنوا و نابینا نیست و هوشیاری آن جهانی، بر غفلت این جهانی حاکم و ناظر است. علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه می فرماید: شما از ما منقطع و بی ارتباط نیستید و از مراقبت ما بیرون نمی باشید، بلکه این راه های هفت گانه میان ما و شما نصب شده تا فرستادگان ملکی دائما در نزول و صعود باشند و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند⁽²⁴⁾ پیامبران با تاکید بر حضور مطلق خداوند در جهان هستی و بیان اینکه عالم همه محضر خداست و چیزی از علم او بیرون نیست، پرده غفلت از چشمان ظاهر بین خلق دور می کنند. خداوند نه تنها از هستی، بلکه به طور عام، غافل نیست بلکه هیچ یک از رفتار بندگان نیز از حیطة علم او بیرون نیست، این تاکید فراوان بر توجه نام الهی نسبت به اعمال بندگان و آگاهی و نظارت الهی، غفلت زا بوده و بازدارنده انسان از اعمال ظالمانه و ناشایست است.⁽²⁵⁾ توجه دادن به این حقیقت که آنها هرگز مورد غفلت واقع نیستند، بر آیات فراوان قرآنی قابل اسناد است. تعبیر هشدار دهنده و ما الله بغافل عما تعلمون و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

در مواضع مختلف و هر موضعی با پیام خاصی آمده است، تعبیری برانگیزد و موثر: **و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يوخرهم ليوم تشخيص فيه الابصار** (ابراهیم / 42)

و می پندارید خداوند از آنچه ظالمان انجام می دهند غافل است. جز آن نیست که تاخیر می اندازد ایشان را برای روزی که در آن باز می ماند از گردش دیده ها.

بنابراین مضمون هشدار بر اینکه خدا از عملکرد مردم غافل نیست در ده موضع تصریح شده است.⁽²⁶⁾ دو نکته مهم در خصوص تعبیر دهگانه یاد شده وجود دارد: نکته اول: به زمان نزول آیات مربوط است. همه آیات، برحسب نظر مشهور، مدنی هستند و این نشان می دهد که غفلت زدایی در تعالیم انبیا مختص کسانی نیست که مورد دعوت اسلام هستند و نیز منحصر به غفلت خاص دوره جاهلیت نیست بلکه آن به عنوان یکی از اصول جاودان تعالیم پیامبران، دو دوره انقلاب و سازندگی را شامل می شود.

نکته دوم در باب تنوع پیامهای آیات یاد شده است. آیات دهگانه از حیث نوع خطایی که به لحاظ سیاق دارند و به نحو شگفت انگیزی متنوع اند. به برخی ابعاد گوناگونی سیاق اشاره می شود: یک - گاهی خطاب تنها از آن مسلمانان و موحدان نیک کردار است. مراد از چنین هشدار در این آیات، ترغیب و تشویق بشارت آمیز آنها در خصوص تداوم و تشدید خلوص نیت و اعمال صالح است تا پرده غفلت خلوص و نیک کاری آنها را کمرنگ نسازد. عبارت **و ما الله بغافل عما يعلمون** در آیه 144 سوره بقره از نظر برخی از مفسران مانند فخر رازی چنین پیام و خطابی دارد⁽²⁷⁾

دو - خطاب آیه در مواضعی تنبیه و تذکر برای عموم مردم و همه مخاطبان وحی در دو گسترده تاریخی و جغرافیایی است تا آنها را به هوشیاری برانگیزد و از بی خبری نسبت به رفتارشان باز دارد، مفسران آیه 140 سوره بقره⁽²⁸⁾ 132 سوره انعام⁽²⁹⁾ را داری چنین تذکاری دانسته اند.

سه - آیه در مواضعی متضمن دو گونه خطاب است: خطاب تهدیدآمیز برای ستمکاران و ظالمان و خطاب تسلی بخش برای مظلومان و ستمدیگان. مفسران مفاد آیه 42 سوره ابراهیم را داری چنین پیامی دانسته اند⁽³⁰⁾

چهار - خطاب آیه در مواضعی به مؤکد عتاب آمیز و تهدید کننده است و نشانگر این واقعیت گریزناپذیر است که خداوند در کمین سیاه دلان غافل است و انتقام مظلومان را خواهد ستاند.⁽³¹⁾

تعبیر غافلانی که خود مورد غفلت نیستند در متون روایی نیز به وفور دیده می شود علامه مجلسی روایت «عجب لغافل و لیس بمغفول عنه»؛ مایه شگفتی است وضعیت غافلی که خود مورد غفلت نیست؛ را از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده است.⁽³²⁾ همین تعبیر به صورتهای مختلف در نهج البلاغه آمده است، از جمله: غفلتکم عما لیس یغفلک از کسی غفلت کرده اید که هرگز از شما غفلت نمی کند.

و لا تغفل فلست بمغفول هرگز غفلت نکن چرا که مورد غفلت نیستی!

و غافل و لیس بمغفول عنه غافل و بی خبر است و در حالی که خود مورد غفلت نیست.

بنابراین، عبارت آغازین خطبه با اشاره به حقایقی انکارناپذیر، غافلان را در خصوص نظارت الهی بر بندگانش هشدار می دهد و آنها را از غفلت ورزی بر حذر می دارد، در مواجهه با این حقیقت است که پرده پندار بر می افکند و حزم

توأم با بصیرت و هوشیاری به دست می آید. این تعالیم خاص انبیا علیهم السلام که بندگان هرگز مورد غفلت خدای علیم نیستند و تاثیر دیگری نیز دارد. اساساً، ادیان آسمانی با ارجاع حیات طبیعی و دنیای محسوس غفلت آور به عالم غیب، زندگی این جهان را معنا می کند. زندگی صرفاً این جهانی نه تنها دارای غفلت و بی خبری است بلکه فاقد هدف و ارزش بخش به تلاش آدمی است. اما وقتی آن را در پرتو عالم عالم غیب و تحت نظارت الهی می بینیم هدفدار می گردد. ادیان از طریق معنابخشی به حیات این جهان به وسیله حیات اخروی سه تاثیر ژرف را موجب می شوند: یک - زندگی - تعبیر ویلیام جیمز، دارای طعمی می گردد که گویی رحمت محض است و به شکل یک زندگی سرشار از نشاط در می آید.

دو - همچنین به تعبیر وی، اطمینان و آرامش باطنی ایجاد می گردد که آثار ظاهری آن نیکوکاری و احسان بی دریغ است.⁽³³⁾

سه - هوشیاری همه وجود مومن را فرا می گیرد و فرد در هر امری از بصیرت ایمانی برخوردار می گردد.

حکمت دوم:

والتارکون الماخوذ منهم

وای بر واگذارندگان فرمان که بازخواست بر آنان نوشته اند. این تعبیر که شارحان در فهم آن، آرا گوناگون دارند، مانند تعبیر نخست بیان استدلالی دیگری در هشدار به غافلان است. واژه تارکون به معنای کسانی است که فرمان الهی را فرونهادند و از اطاعت اوامر خداوند شانه خالی کردند. عطف تارکون بر غافلون در واقع بارزترین مصداق بر فهم کلی و یا عطف مهمترین اثر بر موثر بوده است. زیرا فرونهادن اوامر الهی و اعراض از فرمان خداوند از

بزرگترین مصداق غفلت آدمی است. در باب تعبیر الماخوذ منهم که نقش دلیل و حد واسط را داراست، نزد مفسران اختلاف نظر وجود دارد. تفسیر اول چنین است: وای بر کسانی که بر اثر فریب دنیا، اوامر و نواهی خداوند سبحان را رها کرده و بزودی دارائی و زینت و آرایش دنیا و هر آنچه به آن دلبسته اند، از ایشان خواهند گرفت.⁽³⁴⁾ بر مبنای این تفسیر، توضیح استدلال در بیان امام علی^(علیه السلام) این است مع منشا غفلت بی خبران، فریب تمتعات این جهانی است و در حالی که تمتعات و برخوردارهای دنیوی از آنان رفته خواهد شد. غافلان که شیفته امور دنیایی هستند، ناگزیر از همه برخوردارها، دست خواهند کشید؛ پس چه جای غفلت است! مولوی نیز با همین بیان غفلت زدایی غافلان پرداخته است. داستان نخست مثنوی که خود، حقیقت، نقد حال ماست آن به مقایسه امور فانی و زودگذر این جهانی با سعادت پایدار افراد می پردازد. عاقبت عشق به برخورداریهای این جهانی را ننگ و تباهی می داند و انسان اگر از غفلت رها شود، عشق آن زنده جاوید، دلخوش نمی شود.

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
 کاش کان هم ننگ بودی یکسری تا نرفتی بروی آن بد داوری⁽³⁵⁾
 وی جاودانگی عشق حقیقی را در برابر عشق رنگی نشان می دهد:

عشق زنده در روان و در بصر هر دمی باشد زغنچه تازه تر
 عشق آن زنده گزین کو باقی است کز شراب جان فزایت ساقیست
 عشق آن بگزین که جمله انبیا یافته اند از عشق او کار و کیا⁽³⁶⁾

تفسیر دیگر، متعلق الماخوذ منهم را سرمایه اصلی آدمی می داند. مرحوم محمد جواد مغنیه می نویسد: روزگار به سرعت سپری می شد و از ما جانمان و عمرمان را می ستاند و محال است روزگار سپری شده بازگردد. اما انسان می

تواند فرصت را غنیمت شمرده و از ایام خویش بهره نیکو بگیرد. در غیر این صورت اصل سرمایه آدمی تباه می شود چرا که روزگار عمر و حال او را خواهد ستاند در حالی که او را از گذر ایام نصیبی نیست.⁽³⁷⁾ استدلال کلام امام علی^{علیه السلام} بر مبنای این تفسیر، چنین است:

ای کسانی که به اهمال ورزی و غفلت خو گرفته اید، آگاه باشید که روزگار مانند شما، اهمال نمی ورزد و در ستاندن عمر شما کوتاهی نمی کند و شما را وقتی رها خواهد کرد که سرمایه اصلی را از دست داده اید.

مولوی در دفتر پنجم مثنوی، بیان تمثیلی زیبایی می آورد. وی در این بیان دو حکمت نخست خطبه (یعنی تعبیرهای غیر المغفول عنهم و الماخوذ منهم را در ارتباط مفهومی وثیق با یکدیگر - و بر مبنای تفسیر دوم - تحلیل می کند: مرغی در شکار کرم است و همین در موضع شکارچی قرار گرفتن و سرت پا هشیار بودن نسبت به شکار خود سبب می شود از امری خطیر غفلت ورزد. او در کمین و نگاه تیز شکارچی دیگری گریه قرار دارد و مورد غفلت دیگر صیادها نیست و در نهایت نیز به وسیله آن شکار می شود و ربوده می شود الماخوذ منهم

مرغکی اندر شکار کرم بود گریه فرصت یافت او را در ربود
اکل و ماکول بودی بی خبر در شکار خود ز صیادی دگر⁽³⁸⁾
در مقام شکار، حيله و انداختن دام نو هستیم بی خبر از آنکه شکارچیان
دیگر نیز برای صید ما اندر حيله و تدبیر هستند.

سومین تفسیر - اشاره به اخذ پیمان بندگی از انسان است. ملا فتح الله کاشانی، علاوه بر تفسیر نخست، این معنا را نیز محتمل دانسته است مه مراد از الماخوذ منهم عهد طاعت است؛ وای بر جماعتی که فرا رفته شده است از شما،

آنچه داده اند به شما از متاع این دنیا یا اخذ کرده شده از شما عهد و پیمان بر ادا امانات و تکالیف و دیانت و قواعد ایمان و سایر ضروریات است. ⁽³⁹⁾ استدلال کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بر مبنای این تفسیر چنین است: ای بیخبرانی که به غفلت، فرامین الهی را فرونهاده اید، آگاه باشید که شما نسبت به انجام امور الهی پیمان بسته اید. آیا این عهد شکنی و نقض پیمان نیست؟ ⁽⁴⁰⁾ حضرت علی علیه السلام در واقع با یاد آوری عهدی که از انسانها گرفته شده است، غفلت آنها را زدوده و آنها را به تجدید عهد فرا می خواند. مراد از عهد و پیمان بندگی، همان است که در قرآن آمده است: **واخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهد هم علی انفسهم الست برکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامه انا كنا عن هذا غافلین (اعراف / 172)**

و چون پروردگارت زاد و رود بنی آدم را از پشتهای ایشان برگرفت، و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا؟ شهادت می دهیم. تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این حقیقت بی خبر بودیم. ⁽⁴¹⁾

بر مبنای تفسیر سوم، امام علیه السلام غافلان به فطرت نخستین آنها فراخواند و با یادآوری اینکه هر انسانی به لحاظ سرشت فطری، خداگراست می فرماید: چرا باید شما از خدا رویگردان باشید؟ عهدی که با او بسته ایم در معرض فراموشی است و همیشه باید آن را تازه تر ساخت.

عهدی که بسته بودم با پیر می فروشی درسال قبل، تازه نمودم دوباره دوش ⁽⁴²⁾

عده ای معنای دیگر تفسیر چهارم را نیز به میان آورده اند: ای واگذارندگان فرمان خدا که بازخواست بر آنان نوشته اند. ⁽⁴³⁾ استدلال کلام امام علیه السلام بر مبنای این تفسیر، چنین است: ای غافلان که به دلیل بی خبری، اوامر الهی را فرونهاده اید آگاه باشید که در بارگاه ربوبی مورد بازخواست و مواخذه قرار خواهید

گرفت. مرحوم شیخ محمد تقی تستری نیز نزدیک به همین تفسیر را ارائه می کند: مراد از والتارکون الماخوذ منهم این است که آنان خداوند متعال را ترک کرده اند اما خداوند آنها(ره) ترک نمی کند بلکه آنها را گرفته و مواخذه می کند.⁽⁴⁴⁾ وی آیات زیر را نیز در همین خصوص آورده است: **افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون (مومنون / 115)**

آیا پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟

ایحسب الانسان ان یترک سدی (قیامت / 36)

آیا انسان می پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟

گمان کرده انسان که دور از حساب رها می شود نیست اجر عذاب؟⁽⁴⁵⁾

حکمت سوم:

مالی اراکم عن الله ذاهبین، والی غیره راغبین پیام اصلی خطبه در این تعبیر کوتاه، آمده است. عبارت به لحاظ بلاغت و فصاحت معجزه آساست. حضرت پس از دو بیان استدلالی و قبل از بیان تمثیلی، هویت آنها را مورد استفهام و توبیخ را می دهد: شما را چه شده است که از خداوند متعال رویگردان هستید و جز او را می خواهید؟ آیا گمان می دارید که از ملک خداوند و بندگی او می توان گریخت؟ آیا جز او کسی پناه بشر است؟ چرا راه مستقیم را در پیش نمی گیرید و خود را به بیراهه ها که پر از دام و دانه است می اندازید؟ چرا دل به غیر خدا می سپارید و جز او را می خوانید؟

رویگردان از خدا و دل سپردن به غیر از او، توصیفی است از زندگی انسانهای غافل، چه اینکه آنها عضو جامعه اسلامی باشند یا نه. بسیاری از مردم

به گزاف، ادعای امیدواری به خدا دارند، در حالی که رفتار آنها خلاف آن را نشان می دهد، زیرا دلبستگی آنها به تمتعات دنیوی از غفلتشان حکایت می کند.

حکمت چهارم:

کانکم نعم اراح بها سائم الی مرعی و بی مشرب دوی. انما هی کالمعلوفه للمدی. لایعرف ماذا یراد بها اذا احسن الیها، تحسب یومها دهرها، و شبعها امرها. امیرالمؤمنین علیه السلام در این بخش از فراز نخست خطبه، با زبان تمثیلی، اضلاع پنهان زندگی غافلانه را ترسیم می کند تا در معرض دید همه قرار گیرد. وضعیت انسان غافل، مانند حیوانی است ⁽⁴⁶⁾ که نه به هدایت عقل و نه به هدایت انسان هادی و معصوم علیه السلام بلکه صرفاً به دلیل تبعیت از هوای نفس به کشتزاری روی آورد که وبا خیز و به آبشخوری گام نهد که دردانگیز است. مانند گوسفندی که برای فربه شدن می چرد و زیر کارد می رود. اما عاقبت خویش را نمی داند. تنها حال را می نگرد و آینده و عاقبت امور را نمی داند. اگر کسی به وی نیکی کند، چنان در شادکامی فرو می رود که گویی به هدف خود رسیده است به تعبیر بابا طاهر عریان:

جره بازی رفتم به نخجیر سیه چشمی زده بر بال مو تیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران هرآن غافل چره غافل خوره تیر ⁽⁴⁷⁾

تمثیل زندگی غافلانه به زندگی حیوانات، منشاء قرآنی دارد:

ارایت من اتخذ الهه هویه افانت تکون علیه وکیلا * ام تحسب ان اکثر هم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا (فرقان - 44 و 43)

آیا دیده ای کسی را که خدای خویش را هوای خود گرفته، آیا تو بر او نگاهیانی یا می پنداری که بیشتر ایشان می شنوند و یا تعقل می کنند، نیستند جز و مانند چهارپایان بلکه اینان گمراه تر از چهار پایانند.

تعبیر اولئک کالانعم بل هم اضل در مواضع مختلفی از وحی الهی آمده است. در مباحث آینده به بیان آنها خواهیم پرداخت. بیان تمثیلی امیرالمؤمنین در ادبیات اخلاقی و عرفانی بازتاب فراوان دارد و از عمر بن عبدالعزیز نقل شده است که سخنانی های خود را با ابیات زیر آغاز می کرد:

نسر به ما یبلی و نشغل بالمنی کما سر بالاحلام فی النوم حالم
نهارک یا مغرور سهو و غفله و اللیل نوم و الردی لک لازم
سعیک فیما سوف تکره غبه کذلک فی الدنیا تعیش البهائم⁽⁴⁸⁾

یعنی ما به امور ناپایدار دل بسته و به آرزوهای طولانی دل بسته ایم؛ همانگونه که انسان به خواب رفته، به رویایی که در خواب می بیند دلخوش است. روزهایت ای غافل، در ندانم کاری و غفلت سپری می شود؛ شبها نیز در خواب می گذرد در حالی که ناگزیر، مرگ فرا می رسد. تلاش تو هم مصرف اموری است که به نتایج آن ناخشنود می شوی، آری! حیوانات این چنین زندگی می کنند. مولوی نیز وضعیت بی خبران را که شرط احتیاط و حزم را در زندگی فرو می گذارند، به زندگی حیوانات تشبیه می کند. در دفتر سوم، بز کوهی را مثل می آورد که چون ظاهر صحرا را می بیند به همواری و فراخی آن فریفته شده و از دیدن دام غافل می گردد و لذا به سوی دام می تازد. غافلان نیز دشت را می بینند ولی کمین را نمی بینند.

روی صحرا هست هموار و فراخ هر قدم دامیست کم ران او ستاخ
آن بز کوهی دود که دام کو چون بتازد دامش افتد در گلو
آنک می گفتی که کو اینک بین دشت می دیدی، نمی دیدی کمین⁽⁴⁹⁾

شرط هوشیاری و احتیاط آن است که خوشیها و کامرانی های این جهانی موجب غفلت نشود. از اینکه امور بر وفق مراد حاصل می آید نباید چنان مست

و فریفته شویم که دام بودن خوشیهای این جهانی را نبینیم. سخن در این نیست
مه از تمتعات این جهانی نباید بهره مند شد بلکه بحث در نگرش ما نسبت به
امور این جهانی است. هر چیزی در ارتباط ما با خود و خداوند متعال دارای
یکی از دو نقش نردبان بودن یا سرسره بودن است. هر چیزی ممکن است
چاهی باشد غفلت آور و دورکننده ما از خود و یا نردبانی باشد در نیل به
آسمان معرفت.

بی کمین و دام صیاد ای عیار دنبه کی باشد میان کشت زار
تا به ظاهر بینی آن مستان کور چون فرو رفتند در چاه غرور⁽⁵⁰⁾

2-1) فراز دوم؛ اندر مناقب امام علی علیه السلام

پیشوای پارسیان در فراز دوم خطبه، از خود سخن می گوید و به تعبیری
برخی از شارحان، از مناقب جمیل و مقامات جلیل خود پرده برمی دارد. در
ظاهر، بین این فراز و فراز اول پیوستگی وجود ندارد تا مل در مضامین این فراز،
به ویژه دقت در اوصافی که حضرت در خصوص شخصیت خودشان بیان می
کنند، پیوستگی عمیق و منطقی بین دو فراز را نشان می دهد. در این فراز از سه
امر مهم سخن به میان آمده: علم و آگاهی امام علیه السلام اخبار مطابق با وقایع از
امور و عواقب آن و پارسایی حضرت. حکمت های سه گانه فراز دوم را به
اختصار یاد آور می شویم.

حکمت نخست:

و الله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه، و مولجه و جميع شانه لفعلت،
و لكن اخاف ان تكفروا في برسول الله صلى الله عليه وآله. الا و اني مفضيه الى الخاصه ممن
يومن ذلك منه.

به خدا، اگر هر یک از شما را خبر دهم که از کجا آمده اید و به کجا می روید و سرانجام کارهای او چه خواهد شد، توانم. لیکن ترسم که درباره من غلو روید و مرا بر رسول خدا ﷺ تفضیل دهید، من این راز را با خاصگان در میان می گذارم و بیم برایشان نیست، به آنان اطمینان دارم

حضرت علی علیه السلام به رازدانی خود اشاره می کند، او انسان هادی است که از سوی رسول گرامی اسلام ﷺ به بسیاری از حقایق هستی وقوف یافته و محرم اسرار آفرینش است که در سه سؤال عمده کیستم؟، از کجایم؟، و به سوی کجا هستم؟ مندرج است.

اما تعبیر حضرت در این موضع، مطلق نیست یعنی به جای اینکه از وقوف خویش بر جهان آفرینش سخن بگوید: کلام را به وضعیت مخاطبان محدود می کند و آنها را هشدار می دهد، که من در خصوص هر فردی به خوبی می دانم که از کجا هست و به کجا روان است و عواقب کارهایش چگونه است. اگر چیزی نمی گویم و لب از افشای حقایق بسته ام، تری از عدم ظرفیت انسانهای معمولی دارم که راه غلو می روند و مرا به رسول خدا ﷺ تفضیل می دهند، به همین جهت پرده پندار را از چشم خواص که از ظرفیت وجودی مناسبی برخوردار هستند، کنار زده ام و گوشه ای از حقایق را باز گفته ام:

راز جز با رازدان انباز نیست راز اندر گوش منکر راز نیست
پس باید از هر چه غفلت آور است عاری شد تا محرم اسرار گشت.
محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

حکمت دوم:

والذی بعثه بالحق، و اصطفاه علی الخلق، ما انطق الا صادقا. و قد عهد الی
بذلک کله، و بمهلک من یهلک، و منجی من ینجوه، و مال هذا الامر. و ما ابقی
شیئا یمر علی راسی افرغه فی اذنی و افضی به الی.

به خدایی که او را بر حق برانگیخت و بر مردمان برتری بخشید، جز سخن
راست بر زبان نمی آورم؛ و رسول خدا مرا از این حادثه آگاه ساخته است، و
هلاکت آن کس را که هلاک شود، و رهای آن را که نجات یابد، به من گفته
است. و از پایان کار خبر داده است و چیزی که در خاطر می گذشت باقی
نگذاشت جز آنکه آن را به گوشم فروخواند و سخن آن را با من راند.

امام در موضع هشدار به غافلان آنان را اطمینان می دهد که سخن من ناشی
از بصیرت ایمانی است و هرگز خلاف واقعیت از من نخواهید شنید. من از سر
صدق و با دوستی کامل با شما سخن می گویم. سخن من هشدار کسی است که
از جانب پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حوادث به خوبی آگاه است و عواقب و امور شما
را نیک می داند، پس نشاید که از هشدار من غافلانه اعراض کنید و در
گستاخی و بی باکی خود فرو روید. بر این اساس، ارتباط فراز دوم با فراز
نخست معلوم می گردد. امام درز این فراز با تاکید بر علم، گفتار صدق و بندگی
خود ارتباط کلامی خود را با غافلان هر چه بیشتر ایجاد می کند و آنها را به
نیوشیدن هشدارهایش سوق می دهد.

حکمت سوم:

ایها الناس انی و الله احثکم علی طاعته الا و اسبقکم الیها، و لا اءنها کم عن
معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها.

ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم، جز آنکه خود پیش از شما به به گزاردن آن بر می خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرو می گذارد.

امام علی در این بخش از خطبه یادآور می شود که ای غافلان، کسی که در خصوص طاعت گریزی شما هشدار می دهد و شما را به سوی یاد خدا فرا می خواند، کسی است که در انجام تکالیف الهی پیشگام است. او ابتدا اوامر خدا را به جا آورده و آنگاه شما را به انجام آنها فرامی خواند. هرگز چنین نیست که خود نسبت به معاصی بی تفاوت باشد و شما را از آنها تحذیر کند. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وجدان عمومی را به قضاوت فرامی خواند تا به خود آیند و در پرتو صدق و خلوص حضرت، بیداری و هوشیاری یابند. الگوی خود را بنگرند و در تقرب خویش به اوصاف او تلاش کنند.

ارتباط منطقی دو فراز

کلام پایانی حضرت در این خطبه مانند سخن پایانی ایشان در خطبه 160 است. در آنجا نیز که به ترغیب مردم به ساده زیستی و تحذیر آنها از دنیازدگی می پردازند، در نهایت مردم را به تامل در روش زندگی امام دعوت می کنند. من که امام شما هستم چنین زندگی می کنم!⁽⁵¹⁾ و در موضع دیگر حضرت اشاره می کند که: انا يعسوب المومنين

من رهبر و پیشوای مؤمنان هستم.⁽⁵²⁾

اسم اعظم فصل الحکم نور حق يعسوب دين

مقتدای انبیاء مسندنشین هل اءتی⁽⁵³⁾

پر واضح است که حضرت بدینوسیله نه تنها حجت را بر غافلان تمام کرده است بلکه راه و رسم موعظه و تبلیغ دینی را نیز آموزش می دهد. تا فرد خود

از زندان هوی و هوس رها نشده است و تا انسان خود به مقام عبودیت نرسیده است هرگز نمی تواند منادی آزادی دیگران باشد! مگر می توان مردم را به نیکی ها بر انگیخت در حالی که خود را غافلانه فراموش کرد؟

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم (بقره /44)

آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خود را فراموش می نمائید؟ به همین دلیل حضرت سه محور اساسی اشاره کرده اند: آنچه به آدمی مربوط است، آنچه به گفتار وی بر میگردد و آنچه به کردار او راجع است. علم به وقایع و اصالت در نظر، صدق گفتاری و حقیقت جویی و خویشتندارانه زیستن به ترتیب، فضایل مربوط به سه محور یاد شده است. بیان امام از دو جهت موثر است. اولاً: از جهتی که ذکر شد، ثانیاً غاز جهت ارائه الگویی برای برنامه های آموزشی و ترویج اخلاق امیرالمؤمنین همه ما به نحوی معلم اخلاق و دعوت کننده به ارزشهای اسلامی هستیم. یکی از شرایط لازم برای تاثیر برنامه آموزشی و ترویج اخلاقی، این است که دعوت کننده باید از خود آغاز کند. در متون روایی تاکید شده است که غاز از خویشتن روشی است که به انبیا تعلیم شده است. قشیری و غزالی روایت زیر را آورده اند: خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود:

یا عیسی عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس و الافاستحی ربک.

ای عیسی خویشتن را پند ده، اگر پند پذیرفتی در این صورت مردم را نیز پند ده و الا شرم دار از من که مردمان را پند دهی.

مؤلف کتاب ینوع الاسرار این خطاب را در خصوص حضرت داود علیه السلام

آورده است و در متون اخلاقی به این نکته مهم اشاره شده است:

ابداء نفسک بمن تقول (54)

ابتدا از خودت آغاز کن آنگاه به دیگران بپرداز .

اگر چه این توصیف ارزشمند در متون دینی و ادبیات اخلاقی به وفور ذکر شده است اما مع الوصف یکی از ابعاد غفلت ما همین است که بدون آنکه خود را موعظه کنیم، دیگران را پند و اندرز می دهیم. پیش از آنکه گوش باشیم، زیان می شویم و بیش از آنکه عبرت بگیریم، درس می دهیم و از تدریس اخلاق بر خویشتن پرده غفلت می بافیم.

چند می گویی سخن از دروغ دیگران

خویش را اول مداوا کن، کمال این است و بس ⁽⁵⁵⁾

چه زیبا است زبان تمثیلی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در ترسیم وضعیت معلمان اخلاق که خود را فراموش کرده اند و دیگران را تعلیم می دهند:

مثل الذی یعلم الناس الخیر و ینسی نفسه مثل الفتیله تضى بذنبه ⁽⁵⁶⁾

کسی که به دیگران نیکی می آموزد و خود را فراموش می کند، چون شمعی است که به دیگران نور می دهد و خود را می سوزاند.

فراخواندن مردم به نیکی و فراموش کردن خویش جز تباه ساختن خود حاصلی نمی دهد و این بدترین خود ستیزی آدمیان است. در اخلاق حرفه ای نیز چنین است. مدیر یک بنگاه و یا سازمان باید در ترویج اخلاق در فرهنگ سازمانی ابتدا از خویشتن شروع کند. اخلاق نمی تواند از طریق آموزشهای مستقیم نهادینه گردد بلکه روشهای غیر مستقیم مانند روش آموزش در عمل نقش موثرتری دارد. اخلاق ورزی مدیر و پای بندی به تعهدات اخلاقی خود بهترین گام ترویج اخلاق است. به همین دلیل نخستین مسئولیت اخلاقی هیات مدیره در یک بنگاه اخلاق ورزی خود آنهاست. ⁽⁵⁷⁾

آنچه گذشت

خطبه 174 نهج البلاغه با زبان اقناعی و انگیزشی به غفلت زدایی می پردازد. بیان امام متقیان دارای دو فراز و هفت حکمت است. با مروری بر ترجمه منظوم خطبه، اثر دوست فاضل و شاعر توانا، امید مجد، حکمت‌های یاد شده را بر می چینیم.

فراز نخست:

برده اید از یاد خدا ذکر خدا
گرچه غافل نیست یزدان از شما
حکمت دوم:

گرچه مسئولید در احکام دین
این زمان بگذاشتیدش بر زمین
حکمت سوم:

چون شده کز یاد یزدان غافلید؟
دوستی با غیر او را مایلید
حکمت چهارم:

چارپایانید که گویا شبان
سوقتان دادست در نیمه شبان
در چراگاهی و با آلوده نیز
چشمه آبش بود و بس درد خیز
گوسفندانی که تنها می چرند
غافل از اینکه چرا می پرورند
یا که چوپان را می باشد هدف
کاین چنیشان می دهد آب و علف
عمر ایشان در چرا خورده رقم
قصدهان تنهاست سیری شکم
فراز دوم

حکمت پنجم:

گربخواهی تا بگویم هر نفر
از کجا آمد کجا سازد گذر
بر خدا سوگند دارم آن توان
تا کنم احوالتان یک یک بیان
هر کس آمد از کجا یا شد کجا
عاقبت او را چه آید از قضا

لیک می ترسم به اغراقی فزون
زین سبب تنها به خاصان گفته ام
چون که خود دارم به ایشان اعتماد
حکمت ششم:

پس قسم بر آنکه جان را آفرید
راست باشد که آنچه آرم بر زبان
گفته از هر کس که می گردد هلاک
هر چه که می کرد بر ذهنم خطور
حکمت هفتم:

شما را امر طاعت می کنم
یا چو دارم از گناهی بر حذر
خویشتن آن را رعایت می کنم
دور از آن گشته ام زین پیشتر ⁽⁵⁸⁾

گفتار دوم: اندر چیستی غفلت

حزم چه بود؟ در دو تدبیر احتیاط از دو آن گیری که دور است از خباط

مولوی

چکیده

غفلت در کاربرد عرفی، به معنای عدم توجه و بی خبری به طور عام به کار می رود و نزد لغت شناسان به معنای وارهاندن امری است. عالمان اخلاق با الهام از وحی آن را به سستی فرد از توجه به امری مهم در زندگی وی تعریف کرده اند. غفلت در ادبیات روایی و عرفانی به دو طریق شناسایی شده است: تعریف تمثیلی و تعریف از طریق ضد. ضد غفلت، بیداری و حزم است. ایمنی کاذب، بی مبالاتی و بی احتیاطی فرد در زندگی فردی و اجتماعی خویش از مشخصات غفلت ورزی اوست که به منزله دو ملاک تمایز غفلت از غیر آن به کار می رود.

مقدمه

بحث از مراتب غفلت، عوامل، آثار و شیوه های پیشگیری و درمان آن منوط به شناخت دقیق و هویت آن است. از آنجایی که غفلت از امور درونی و حالات جوانحی است و شناخت هویت آن خالی از صعوبت نیست به همین دلیل در ترسیم چیستی غفلت از سه شیوه استفاده شده است: تحلیل مفهوم از طریق بیان مفاهیم سازنده آن، بیان تمثیلی برای ملموس و محسوس کردن مفهوم غفلت و شناخت آن از طریق تعریف به ضد.

بیان ملاک تمایز، جهت مقام تشخیص مصداق نیز لازم و گریزناپذیر است تا به وسیله آن بتوان بر حالات و ابعاد غفلت خویش وقوف یافت.

2-1) تحلیل و مفهوم غفلت

غفلت در کاربرد عرفی، غالباً، به معنای عدم توجه، بی خبری، اشتباه، سهو، ندانم کاری و نادانی به کار می رود. لغت شناسان آن را به معنای وارهاندن امری و سهو کردن از چیزی دانسته اند.⁽⁵⁹⁾

عالمان اخلاق، غفلت را سستی فرد از توجه به آنچه در نسبت با وی مهم است، تفسیر کرده اند: غفلت، فتور نفس از التفات و توجه به امری است که غرض مطلب عاجل یا آجل نفس در آن است. بر اساس این تعریف، صرف بی خبری، غفلت انگاشته نمی شود بلکه غفلت اهمال ورزی فرد نسبت به امور مهم در معیشت این جهانی و یا زندگی اخروی خود است. عده ای غفلت را به طور کلی پیروی کورکورانه نفس، در هر آنچه می خواهند، دانسته و برخی آن را بیهوده سپری کردن زمان تعریف کرده اند.⁽⁶⁰⁾ عالمان اخلاق مفهوم غفلت را وامدار از وحی هستند و به همین دلیل با توجه به معنای این واژه در قرآن، می توان به تصور روشن و متمایز از آن⁽⁶¹⁾، در علم اخلاق رسید. مفسران بر این باور هستند که مفهوم قرآنی واژه غفلت، به بی خبری خاص اطلاق می شود. از نظر آنها، بی خبری که در زبان قرآن، غفلت نامیده می شود، ویژگیهای زیر را دارا است:

یک - متعلق بی خبری امری حاضر است. غفلت، بی خبری از امری است که در معرض توجه. بصیرت است، به گونه ای که بی توجهی به آن متوقع نیست.⁽⁶²⁾

دو - غفلت، بی توجهی پس از آگاهی و توجه است؛ به عبارت دیگر، غفلت بی خبری ثانوی است و نه ابتدایی. امری در ذهن فرد حاضر است ولی به دلایلی مورد فراموشی واقع می شود و فرد نسبت به آن بی خبر می گردد.⁽⁶³⁾

سه - غفلت در اطلاقش به انسان، متعلق به امری مهم و سرنوشت ساز است. انسان بی خبر نسبت به حادثه ای حقیر و امری بی ارتباط با زندگی دنیوی و اخروی، در اصطلاح قرآنی، غافل نامیده نمی شود. راغب اصفهانی، قرآن پژوه معروف قرن پنجم (درگذشت 502 هجری قمری)، غفلت را چنین تعریف می کند.

الغفله سهو يعترى الانسان من قله التحفظ و التيقظ

غفلت، سهو و بی خبری است که از کم توجهی و فقدان حضور ذهن حاصل می آید. (64)

شیخ طوسی، فقیه و مفسر شیعه در قرن پنجم در تعریف غفلت می گوید: غفلت آن است که معنایی قابل ادراک از ذهن فرد بیرون رود، سهو و غیبت، با هم، نظیر و همسان هستند. (65)

غفلت در روی آورد آسیب شناسانه، عامترین بیماری و لذا سخن از آن باید به ساده ترین شکل ممکن صورت پذیرد. در تبیین ساده و ملموس هر پدیداری دو شیوه عمده وجود دارد: بیان تمثیلی و تعریف به وسیله ضد. غفلت در ادبیات روایی و عرفانی از طریق این دو شیوه تعریف و تبیین شده است.

2-2) غفلت در آینه تمثیل

زبان تمثیلی علاوه بر اینکه تصویر ذهنی از غفلت را روشن تر می سازد و آن را به صورت ملموس در دسترس توده مردم قرار می دهد، از طریق ترسیم دقیق خطرات غفلت، فرد را نسبت به زدودن پرده پندار بر می انگیزد. زبان تمثیلی، علاوه بر اینکه زبان توصیفی است، زبان انگیزشی نیز هست. به همین دلیل استفاده از مثل در هر ادبیاتی بر غنا، رسایی و برانگیختگی زبان می افزاید. در ادبیات روایی و عرفانی، مثلهای فراوان در خصوص غفلت آمده است. تشبیه

غافلان به چارپایانی که شبان آنها را در کشتزارهای سر دهد و با خیز و آبشخوری دردانگیز و گوسفندانی که چرند تا فربه شوند و زیر کارد روند و نداند از آن چه خواهند و با او چه کنند. در خطبه 174 نهج البلاغه آمده است. (66)

بوره غافل مچر در چشمه ساران هر آن غافل چره، غافل خوره تیر تمثیل وضعیت غافلان در میان انسانهایی که همیشه به یاد خدای متعال هستند، به صورتهای گوناگون در روایات آمده است. مرحوم فیض کاشانی روایاتی را از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده است که بر اساس آن کسی که در میان انبوه بی خبران - یاد خدای تعالی است، همانا زنده ای در میان مردگان است:

ذاکر الله فی الغافلین کالحی بین الاموات (67)

از این روایت می توان برداشت کرد که غفلت و بی خبری موجب خمودی و فرسودگی و مرگ آور است و به یاد خدا بودن برخوردار از روح حیات انسانی است. مرحوم فیض کاشانی روایت دیگری را نیز از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده است که بر اساس آن وضعیت کسی که در میان انبوه بی خبران به یاد خدا هست، مانند وضعیت رزمنده دلاور است که در میان انبوه فرارکنندگان است:

ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین. (68)

بیان تمثیلی رسول اکرم ﷺ لطائف دقیق و حکم عمیق دارد که برخی از اهم آن اشاره می شود: غفلت، صرفا واماندن نیست بلکه انسان غافل از طریق بی خبری، ملک وجودش را که اصلی ترین سرمایه حیات اوست، به شیطان درونی و بیرونی، دل آدمی دشمنان دیرینه همیشه در کمین شکار آدمی هستند و وقتی که یاد خدا از دل آدمی بیرون رود، او می ماند و دشمن اهریمنی!

اهرمن ماند و من ماند و دشمن، چو نمائی به که مانی که بماند ز تو سر پنجه مانی
 انسان غافل در مواجهه با مشکلات طاقت فرسای زندگی به بی خبری و
 غفلت پناهنده می شود و در واقع به جای حل مسأله، آن را حذف می کند، آن
 هم حذف پنداری نه حذف واقعی. اما کسی که به یاد خدا هست با هوشیاری با
 مسائل زندگی روبرو می شود و به وسیله اطمینان حاصل از یاد خدا، زندگی را
 که جز عقیده مبارزه در راه خدا نیست، به پیش می برد. در خصوص غفلت
 تمثیلهایی دیگری، غیر از آنچه در خطبه 174 آمده است، از امام علی علیه السلام نقل
 شده است. در روایتی از حضرت علی علیه السلام انسان غافل به کسی تشبیه شده
 است که پارچه ای می بافت تا بپوشد، غافل از آنکه آن پارچه در واقع کفن است
 و یا مانند کسی است که خانه ای می سازد تا در آن زندگی کند، غافل از آنکه
 در واقع قبر خود را آماده می کند: **کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و انما هو کفنه
 و بینی لیسکنه و انما هو موضع قبره.**

تمثیل امام علیه السلام به این حقیقت اشاره می کند که انسان غافل چگونه از
 مردگی که در چند قدمی است بی خبر افتاده و بدون دغدغه سفر پس از مرگ
 به آبادانی و رفاه این جهانی مشغول است، در حالی که انسان هشیار، مانند شیخ
 شهاب الدین سهروردی، در مراحل زندگی با خود چنین زمزمه می کند: آری!
 به سوی مرگ گام بر می دارم، گامهای خود را نیک می نگرم که هر یک قطره
 ای از خون مرا می ریزد:

الی حتفی مشی قدمی آری قدمی اراق دمی
 تمثیلهایی که در ادبیات عرفانی آمده است نیز نکته آموز است. در این میان
 به بیان برخی از تمثیلهایی که مولانا در مثنوی آورده است، بسنده می کنیم.
 مولوی چرخه آکل و ماکول را در توصیف غفلت طرح و بیان تمثیلی زیبا ابعاد
 گوناگون غفلت را ترسیم کرده است: مرغی در کمین شکار کرم است و گربه در

پی شکار مرغ. گربه وقتی مرغک بی نوا را شکار کرد که شکار کرم او را از حضور صیاد غافل سازد. وضعیت انسانهای غافل چنین است، بی خبرانه در شکاری هستیم که خود در دام صیادی گرفتاریم، به همین دلیل در ادبیات روایی از غفلت به عنوان زیان آورترین دشمن تعبیر شده است.

مرغکی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را ربود
اکل و ماکول بود و بی خبر در شکار خود ز صیاد دگر ⁽⁶⁹⁾
در گفتار نخست به این نکته اشاره شده است که مولوی با این تمثیل تفسیر دیگری از نخستین عبارت خطبه 175 **ایها الغافلون غیر المغفول عنهم** ارائه می کند: غفلت ورزانی که خود در کمین و نگاه تیز شکارچیان قرار دارید. سبب غفلت شما قرارگرفتن در موضع شکار و روان بودن در پی صید است در حالی که صیادان در پی شما روان هستند.

دزد گرچه در شکار کاله ایست شحنه با خصمانش در دنباله ایست
عقل او مشغول رخت و قفل و در غافل از شحنه است و از آه سحر
او چنان غرقست در سودای خود غافلست از طالب و جولای خود
اکل و ماکول کی ایمن بود زاکلی کاندرا کمین ساکن بود ⁽⁷⁰⁾

بنابراین در مقام کسب روزی، اشتغال به امور این جهانی نباید پرده پندار گردد و خیال معیشت این جهانی فکر عاقبت اندیش را از بین ببرد.

هر خیالی را خیالی می خورد فکر آن فکر دگر را می چرد
تو نتانی کز خیالی وا رهی تا بخشی کز آن بیرون جهی ⁽⁷¹⁾

مولوی در نخستین داستان مثنوی نیز وضعیت غافلان را که بی خبر به دنبال مرگ خود هستند و با عوامل غفلت زاهلاکت خود را به تعجیل می اندازند، به وضعیت زرگری تشبیه می کند که پادشاهی به قصد ستاندن جاننش او را فریفته

و به طمع مقام زرگری خاص دربار، او را فرامی خواند و او نیز بی خبر از عاقبت امر پندار نیل و به مقام قرب دربار و رسیدن به مال و جاه، مرکب خویش را به سوی مقصد مرگ می راند:

مرد، مال خلعت بسیار دید غره شد از شهر و فرزندان برید
اندر آمد شادمان در راه مرد بی خبر کان شاه قصد جانش کرد
اسب تازی برنشست و شاد تاخت خونبهای خویش را خلعت شناخت
ای شده اندر سفر با صد رضا خود به پای خویش تا سوءالقضا⁽⁷²⁾

مولوی در تمثیل دیگر، غافلان را به بز کوهی تشبیه می کند که چون ظاهر روی هموار و فراخ صحرا را می بیند از دامهای پنهان غافل می گردد.

روی صحرا هست هموار و فراخ هر قدم دامیست کم ران اوستاخ
آن بز کوهی دود کو دام کو چون بتازد دامش افتد در گلو
آنک می گفتی که کو اینک بین دشت می دیدی نمی دیدی کمین⁽⁷³⁾

برخی از استادان معاصر، غفلت را به داروی بیهوشی تمثیل کرده اند که انسان را در برابر هر گونه جراحی تسلیم می کند زیرا تصرف انسان بی خبر از خویشتن و تسلط بر فرد بی دغدغه از دشمن، امری سهل است، غفلت داروی هوشبری شیطان است که ابتدا به وسیله آن انسان را از خود بیگانه می سازد و آنگاه سرمایه وجودی او را به یغما می برد. مولوی در این خصوص تمثیل زیبایی که در گفتار پنجم بیان خواهد شد.

2-3) شناخت غفلت در پرتو ضد آن

برخی از مفسران با الهام از روایات، سعی کرده اند که غفلت را از طریق مفهوم مقابل آن تحلیل کنند. غفلت، از امور جوانحی است که خود چندان

آشکار نیست و یکی از راههای آشکار ساختنش، توجه به ضد آن است، چرا که امور نهایی به وسیله ضد آشکار می شوند:

پس نهانیها بضد پیدا شود چونک حق را نیست ضد پنهان بود
که نظر بر نور بود آنگه برنگ ضد بضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس بضد نور دانستی تو نور ضد، ضد را می نماید در صدور⁽⁷⁴⁾
شناختن از طریق ضد، اگر چه نشانگر همه هویت شی نیست لکن شناخت
ملموس از امور نهایی را به دست می دهد. این گونه شناخت در زبان عرف،
کاربرد زیادی دارد و به گونه ای که به صورت سخن مشهور گفته می شود:
تعرف الاشياء باضدادها؛ امور را از طریق اضداد - بلکه اغیار -⁽⁷⁵⁾ توان
شناخت

ضد غفلت چیست تا از طریق آن بتوان غفلت را شناخت؟

یکی از مفاهیم غفلت، یقظه و بیداری است، و به همین دلیل امام علی علیه السلام
از غفلت زدایی به بیدارباش، تعبیر کرده اند: واستيقظ من غفلتك⁽⁷⁶⁾ و در غرر
الحکم از آن حضرت نقل شده است: ضادوا الغفله باليقظه.⁽⁷⁷⁾
یقظه در زبان روایت، به نور⁽⁷⁸⁾ و بصیرتی⁽⁷⁹⁾ تعریف شده است که فرد
برخوردار از آن نسبت به امور، غافل نمی شود. شیخ طوسی (ره) در تفسیر
شریف التبیان می نویسد: غفلت، سهو و غیبت با هم نظیر هستند، ضد غفلت
بیداری است و ضد سهو ذکر و یادآوری و ضد غروب، حضور است. .
برخی از تعبیر روایی، مفهوم غفلت را در مقابل حزم و احتیاط به کار برده
اند. به عنوان مثال، در روایتی که مولف غررالحکم آورده است، امام علی
علیه السلام می فرماید: الغفله ضد الحزم غفلت ضد حزم است
و در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: الحازم یقظان، الغافل و سنان

مرد دور اندیش بیدار است و صاحب غفلت در آغاز خواب

حزم چیست؟ مولوی گوید: حزم دوراندیشی و احتیاط کردن میان دو تدبیر
محتمل است به گونه ای که در میان آن دو تدبیر، تدبیری برگزیده شود که از
اشتباه و آغاز به دور است. وی با این مثال توضیح می دهد که اگر در مقام
مسافرت هفت روزه، آبی وجود ندارد و مالا مال از ریگهایی است که پا را می
سوزاند ولی شخص دیگری به تو بگوید، آن حرف دروغ است، مترس! تو در
این راه حرکت کن که هر شب چشمه آب خواهی دید. دوراندیشی و حزم آن
است تو در آب برداری تا از ترس رها شوی و امور و بر وفق مراد باشد.

| | |
|--------------------------------|---|
| حزم چه بود در دو تدبیر احتیاط | ز دو آن گیری که دورست از خباط |
| آن یکی گوید: در این ره هفت روز | نیست آبی و هست ریگ پای سوز |
| آن دگر گوید: دروغست این، بران | که هر شب چشمه ای بینی روان |
| حزم آن باشد که برگیری تو آب | تا رهی از ترس و باشی بر صواب |
| گر بود در راه آب، این را بریز | ور نباشد، وای بر مرد ستیز ⁽⁸⁰⁾ |

مولوی در مواضع گوناگونی که با تحلیل حزم پرداخته است، آن را در
مواردی طرح می کند که عوامل غفلت آور انسان را از حزم دور می کند. از
جمله آنجا که چرب و نوش و دامهای زندگی این جهانی انسان را از خود بی
خبر می سازد و یا اقبال مردم و حسن آوازه فرد را از خود غافل می کند:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| حزم کن از خرد کین زهرین گیاست | حزم کردن زور و نور انبیاست |
| هر طرف غولی همی خواند تورا | کای برادر راه خواهی هین بیا |
| ره نمایم همراهت باشم رفیق | من قلاووزم در این راه دقیق |
| نی قلاووزست و نه ره داند او | یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو |
| حزم این باشد که نفریبد ترا | چرب و نوش و دامهای این سرا |

حزم آن باشد که چون دعوت کند تو نگوئی مست و خواهان منند. ⁽⁸¹⁾

در روایت نبوی رمز حزم و هوشیاری در بدگمانی نشان داده است: الحزم سوءالظن. شارح شهاب الاخبار در توضیح روایت گوید: حزم و بدگمانی بود و معنی حزم هوشیاری و بیداری بود. ⁽⁸²⁾ مولوی نیز همین روایت را آورده است:

حزم آن باشد که ظن بد بری تاگریزی و شوی از بد بری
حزم سوءالظن گفتست آن رسول هر قدم را دام می دان ای فضول
اهل حزم به دلیل سوءالظن مفید از دام ابلیس در امان است.

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست. ⁽⁸³⁾

آنچه از توضیحات یاد شده در بیان چیستی غفلت حاصل می شود این است که غفلت، سبب توجه فرد از امور مهم در زندگی اوست. کسی که نسبت به امر مهمی در زندگی شخصی، خانوادگی، سازمانی و یا اجتماعی بی خبر است، غافل خوانده می شود. فرد را در بی خبری نسبت به وضعیت تحصیل فرد گمنام در گوشه ای از جهان غافل نمی خوانیم. تعبیر سلب توجه اشاره به این نکته دارد که غفلت، بی خبری ابتدایی نیست بلکه بی خبری است که در اثر شیفتگی فرد به اموری، عارض می شود.

4-2) ملاک تمایز

غفلت، همانگونه که بیان شد، از امور درونی و نهانی است. توجه و یا بی خبری فرد مستقیماً مورد مشاهده نیست، بلکه آگاهی ما از هوشیاری و ناهوشیاری افراد از طریق آثار خارجی و رفتار آدمی به دست می آید، به همین دلیل در مقام مصداق برای تمایز بی خبری از هوشیاری محتاج ملاک و ترازوی داوری هستیم با تمسک به برخی از آثار بارز غفلت، می توان به چنین ملاکی دست یافت.

1 - ایمنی کاذب: انسان غافل بی باک و بی هراس است اما بی باکی او از ایمنی واقعی ناشی نشده است، بلکه از اطمینان و ایمنی پنداری حاصل آمده است و. به همین دلیل آگاهی و هوشیاری و دریده شدن پرده پندار برای چنین کسی سخت ایمنی زدا و اضطراب آور است. آنکه در چرخه کور آکل و ماکول افتاده است اگر چه در واقع ایمنی ندارد اما اشتغال به صیادی برای او ایمنی کاذب از صیاد به بار می آورد:

اکل و ماکول کی ایمن بود زاکلی کاندر کمین، ساکن بود

2 - بی حزمی و بی مبالاتی: انسان غافل با حذر نیست زیرا بر دشمنان پنهان وقوف ندارد و از ایمنی پنداری برخوردار است. کسی که در رفتارهای خود بی مبالاتی پیشه می کند و دغدغه رعایت ادب ندارد، نه حریم خویش نگه می دارد و نه حرمت انسان را به دیده احترام می نگرد و نه ادب عبودیت را رعایت می کند، لاجرم زندگی غافلانه دارد. کسانی که از هوشیاری برخوردارند، در زندگی با احتیاط، تدبیر و تقوی گام بر می دارند و هر گام خود چندین بار با دقت نگاه می کنند. به همین دلیل برخی از عرفا، نظر بر قدم را از اصول طریقت خویش دانسته اند. کسی که نظر به قدم ندارد، غافل است و راه رفتن او با بی حرمتی و بی مبالاتی است و لذا جهد او بی توفیق است.

پا برهنه چون رود در خارزار جز بوقفه و فکرت و پرهیزکار⁽⁸⁴⁾

گفتار سوم: گونه ها و مراتب غفلت

استن این عالم ای جان، غفلت است هوشیاری، این جهان را آفت است مولوی

چکیده

غفلت از جهت نفوذ در دل آدمی، عوامل بروز، شیوه پیشگیری و روش درومان و آثار زیانبارش، مراتب و درجات مختلفی دارد. شناخت مراتب گوناگون غفلت و شناخت جایگاه خویش در این مراتب، شرط لازم تغییر رفتار است. مراتب غفلت عبارتند از: غفلت گریز ناپذیر، غفلت معذور، غفلت مذموم، غفلت مستقر، غفلت مضاعف، غفلت در فرهنگ سازمانی.

مراتب شش گانه، از جهت شدت و ضعف، یکسان نیستند. غفلت گریز ناپذیر لازمه زندگی این جهان است و از مصادق خلقت حکیمانه آفرینش است. غفلت معذور هر چمد عیب و نقصان است اما انسان را در ابتلا به آن تقصیری نیست ولی غفلت مذموم، از انسان متوقع نیست و فرد غافل مستحق سرزنش است. این دو مرتبه اخیر را به این ترتیب می توان غفلت قبل از بعثت و غفلت پس از انبیاء نامید.

غفلت مستقر، غفلتی است که در دل آدمی ریشه می دواند و به صورت ملکه نفسانی و طبیعت ثانوی در می آید. غفلت مضاعف، مانند جهل مرکب، غفلت از غفلت است و غفلت در فرهنگ سازمانی، غفلت زدگی هویت سازمانی و اجتماعی است و شدیدترین و پرآسیب ترین مرتبه غفلت است.

مقدمه

برخورداری افراد از فضایل و رذایل اخلاقی، یکسان نیست. اگر چه مفهوم صبر به عنوان مثال، در خصوص همه افراد صبور معنای واحدی دارد اما

برخورداری آنها از صبر یکسان نیست. عده ای با صبرتر از دیگران هستند. انسانهای صبور، نسبت به هم، درجات و مراتب گوناگون دارند. دیگر فضایل نیز بدین گونه است: برخورداری افراد از علم، شجاعت، صلابت و... دارای درجات است. رذایل اخلاقی نیز چنین است: حسد، عجب، خودخواهی و... درجات مختلفی دارند.⁽⁸⁵⁾ لذا حسودان از حیث شدت و ضعف حسد، یکسان نیستند.⁽⁸⁶⁾

درجات مختلف داشتن غفلت از جنبه های گوناگون قابل بیان است. غفلت اولاً از حیث شدت نفوذ در دل غافلان، ثانیاً از جهت سهولت و صعوبت در پیشگیری و درمان و ثالثاً از حیث سنخ مطلق آن دارای درجات مختلفی است. کسی که در مقام تغییر رفتار خود بر آمده و در صدد غفلت زدایی است، باید نسبت به شدت غفلت خویش وقوف داشته باشد، زیرا هر درجه ای از بی خبری را روش درمان خاصی است. در این فصل به مراتب شش گانه غفلت اشاره می کنیم.

1-3) غفلت گریزناپذیر

غفلت، مانند بسیاری از حالات درونی و احساسات و عواطف روانی، بر دو گونه است: غفلت گریزناپذیر و غفلت درمان پذیر.

تامل در یک مثال ساده روشنگر تمایز این دو قسم است. انسانها از حیث بینایی بر دو قسم مشکل مواجه می شوند. نقصانی که همه انسانها از آن برخوردارند و ناشی از ساختار خاص مجموعه بینایی است. شیء مایل در آب را شکسته می بینیم و اشیاء را در فاصله دور، کوچکتر از اندازه واقعی مشاهده می کنیم. ما انسانها، از وجود چنین نقصانی شکایت به چشم پزشکی نمی بریم بلکه زندگی روزمره خود را بر اساس قبول آن تنظیم می کنیم. غفلت گریزناپذیر، مرتبه ای از بی خبری است که ریشه در سرشت آدمی دارد و لوازم

گریزناپذیر ساختار این جهانی انسان است. جهان طبیعت، به جهت ساختار آن، جهان غیبت پدیدارها از یکدیگر، و جهان پرده بر امور است. غفلت گریزناپذیر، امر ثانوی نیست که در شرایط زیستی خاصی و اقتضای عوامل روانی و اجتماعی معین پیدا شود و به گونه ای که وسیله تصرف در آن عوامل و شرایط، بتوان غفلت زدایی کرد. غفلت گریزناپذیر با انسان این جهانی همزاد است و جز از طریق فرونهادن زندگی این جهانی قابل رفع نیست. چنین غفلتی به دلیل اینکه ریشه در ساختار مادی زندگی این جهانی دارد، از آن همه موجودات است. هر موجودی، اعم از اینکه جماد باشد یا گیاه، و یا حیوان به دلیل هویت این جهانی در غفلت گریزناپذیر است این سخن منافاتی با هشیار دانستن موجودات عالم ندارد. هوشیاری از جهتی است و نسبت به اموری و غفلت از جهت دیگر و نسبت به امور دیگر است. همه موجودات در عین غیبت از همدیگر و غفلت، از نوعی هوشیاری نیز برخوردار هستند. اینکه همه اجزای عالم هوشیار و ناطق هستند، از آموزه های قرآنی هستند. به عنوان مثال در آیه 44 سوره اسراء می خوانیم:

اِنَّ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

و هیچ چیز نیست مگر آنکه به ستایش خدا مشغول است ولی شما ستایش آنها را در نمی یابید.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم انسانها نیز مادامی که از زندگی دنیوی برخوردار هستند از چنین غفلتی، گریزی ندارند. غفلت گریزناپذیر، همگانی و دایمی است. هیچ انسانی از آن رهایی ندارد مگر آنکه از لوازم زندگی این جهانی فارغ شود و به زندگی نورانی آن جهانی دست یابد. انسانهای کامل که از دل بستگی های دنیوی جسته اند، و

به دنبال عالم حقایق و جهان حضور پیوسته اند از چنین غفلتی رسته اند. اما آنها نیز در زندگی دنیوی چون دیگران زندگی می کنند، عیب دیگران را می پوشانند و از بیان آنچه می بینی لب می دوزند. به همین دلیل باید از فراست و هشیاری اهل ایمان احتیاط ورزید.

هرچه زیر چرخ هستند امهات⁽⁸⁷⁾ از جماد و از بهیمه و زنبات هر یکی از درد غیری غافلند جز کسانی که نبیه و کاملند آنچه صاحب دل بداند، حال تو تو ز حال خود ندانی ای عمو⁽⁸⁸⁾ عموم مردم، زندگی این جهانی را بر اساس غفلت سامان داده اند، به گونه ای که اگر پرده غفلت از چشمان آنها برداشته شود، نظام عالم مادی ویران می شود، مناسبات اجتماعی مختل می گردد سامان سازمان روانی فرو می ریزد و تباهی، همه عالم را فرا می گیرد. به همین دلیل، در برخی از روایات ناهشیاری و غفلت موجب آبادانی دنیا و تلقی می شود. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

لو عقل اهل الدنيا الخربت الدنيا⁽⁸⁹⁾

اگر انسانهای این جهانی، به هشیاری و عقل برسند، دنیا ویران می شود. غفلت گریزناپذیر و آثار آن را در زندگی متداول خود می توان مشاهده کرد. سازمان روانی و انسانها به گونه ای آفریده شده اند که پر مصیبت ترین صحنه های زندگی در پرده غفلت به فراموشی سپرده می شود. دشمنی انسانها که سر آغاز نابودی تمدن بشری است غالباً به وسیله غفلت و فراموشی، درمان می گردد. زندگی این جهانی به وسیله غفلت، آباد می شود. عیب ها فاش نمی شود و ناملايمات و مصایب قابل تحمل می شود. غفلت همگانی گریزناپذیر، در ادبیات روایی و عرفانی، نعمت تلقی شده است که خلقت حکیمانه، آن را به

مردم ارزانی داشته است. انسانها یا برخورداری از آن، سرمایه وجودی خود را حفظ می کنند و آلام و دردهای خود را تسکین می دهد و اضطراب ناشی از تعارضات روانی و ناکامی های خود را درمان می کند. بر این اساس است که مولوی ستون آفرینش را غفلت می داند. غافل بودن، حکمت و نعمت است. و در برابر آن هشیاری، به یک معنا آفت آور است، آفت بر زندگی این جهانی. آفتاب حقیقت در زندگی اخروی، همه غفلت ها را زدوده و سامان نوینی را برای انسان به همراه خواهد آورد.

غافلی هم حکمتست و نعمتست تا نپرد زود سرمایه ز دست ⁽⁹⁰⁾
استن این عالم ای جان غفلتست هوشیاری این جهان را آفتست
هوشیاری زآن جهانست و چون آن غالب آید پست گردد این جهان ⁽⁹¹⁾
این غفلت و بی خبری طبیعی دامنگیر همه موجودات درباره یکدیگر است. اشیاء و انسانها به طور عمومی از خودشان هم، به یک معنا، در غفلت هستند. این همان معنای عمومی غفلت است که شیخ عطار نیز دو بیت زیر را یادآور می شود:

کارگاهی بس عجایب دیده ام جمله را از خویش غایب دیده ام
سوی کنه خویش کس را راه نیست ذره ای از ذره ای آگاه نیست
این عدم آگاهی نه تنها درباره درد و اندوهها است بلکه هر یک از موجودات به طور عموم و جانداران به طور خصوص و انسانها به طور اخص درباره تمام شئون همدیگر دارند، با صرف نظر از عدم آگاهی جمادی و نباتات از یکدیگر که معلول طبیعی ماهیت روئینایی آنها است. ⁽⁹²⁾

بنابر این مرتبه ای از غفلت، بی خبری گریزناپذیر است که همه انسانها، به دلیل زندگی این جهانی از آن برخوردار هستند و به تعبیر مولوی چنین غفلتی

ناشی از تن است و هر کسی که از تن و لوازم آن برخوردار باشد دارای این غفلت است و اما اگر کسی وجود روحانی پیدا کند، به درجه برخورداری از روح آن جهانی، پرده پندار فرو می ریزد و نه شبی باقی می ماند و نه روزی.

غفلت از تن بود، چون تن روح شد بیند او اسرار را بی هیچ بد
 چون زمین برخواست از جو فلک نه شب و نه سایه باشد لی و لک⁽⁹³⁾

هر جا سایه است شب سایگه از زمین باشد نه از افلاک و مه⁽⁹⁴⁾

به طور کلی غفلت و بی خبری از جنبه مادی و جسمانی انسان ناشی می شود و همینکه حسم و روح مبدل شد یعنی به محض آنکه جسم به اوصاف روحانی در آید، ناگزیر اسرار نهایی را در می یابد. برای مثال، اگر زمین از فضای این منظومه شمسی ارج شود، برای من و تو نه شبی می ماند و نه سایه ای. هر کجا که سایه و و شب سایگاهی باشد، مسلماً ناشی از خود زمین است نه از افلاک و ماه، حال این مثنوی را شیدی بدان که انسان نیز مانند کره زمین هر گاه از انوار شمس حقیقت و اوصاف الهی و تجلیات ربانی برخوردار شود، ظلمت مادیات و تاریکی حیوانات از آن برداشته می شود و سراسر نور می گردد.

ز خواب غفلت و هستی و تعبیر عدم دارد توان بیدار گردیدن اگر به خود زنی پای⁽⁹⁵⁾

غفلت درمان پذیر

مراد از غفلت درمان پذیر، غفلتی است که نه به دلیل سرشت این جهانی بلکه به دلایل بیرونی بر فرد عارض می شود و به همین دلیل امر ثانوی است و به صورت اتفاقی در زندگی فردی و جمعی انسان بروز می کند. این نوع غفلت عرضی و مرضی است. در شرایط خاص بر زندگی انسان عارض و چیره می شود و آن را به تباهی می کشاند. انسانها همیشه به معنای نخست، غافلند ولی

به معنای دوم در معرض غفلت هستند و تحقیق و فعلیت آن مرهون برخی از شرایط محیطی، تربیتی، اقتصادی و اجتماعی است. این نوع غفلت، قابل درمان است و پیامبران آسمانی برای پیشگیری و درمان چنین غفلی ماموریت یافته اند زیرا این نوع غفلت، برخلاف غفلت گریزناپذیر، مانع شکوفایی شخصیت آدمی و سد وصول او به کمالات نوعی است. نوع دوم غفلت، بی خبری از مفاهیم لذایذ، آلام و آثاری است که آن مفاهیم در روح دیگران اثر می گذارد. این نوع غفلت است که در امتداد تاریخ بشری دود از دودمان انسانی بر آورده است و روزگار را چنان سیاه کرده است که هیچ فلسفه ای بافی و جر بحث و تاویل و سرپوش گذاشتن، نمی تواند عذری برای آن بدبختی ها و نادانی ها بتراشد. (96)

3-3) غفلت معذور

غفلت درمان پذیر، مراتب گوناگون دارد

شایع ترین مرتبه آن غفلت معذور است. مراد از غفلت معذور، بی خبری است که از طرفی گریزناپذیر نیست و جنبه مرضی دارد و از طرفی مانند غفلت گریزناپذیر به عنوان رذیلت اخلاقی تلقی نمی شود و فرد برخوردار از چنین غفلی مستحق ذم و سرزنش انگاشته نمی شود. معذور، بی خبری کسانی است که به دلیل فقدان هدایت و روشنگری آسمانی غافل هستند. به همین دلیل چنین غفلی اگر چه ناشی از کوتاهی و قصور فرد است اما ناشی از تقصیر وی نیست. پیام انبیا آسمانی غفلت زدایی از غافلانی است که سر غفلت آنها عدم وقوف به حقایق آسمانی است. واژه نبی بر خبیر بودن و آگاهی بخشی پیامبر دلالت دارد. مفسران، مردم قبل از آگاهی بخشی انبیا را غفلت معذور نامیده اند و آن را در برابر غفلت مذموم مورد بحث قرار داده اند.

3-4) غفلت مذموم

تمایز دو مرتبه غفلت معذور و غفلت مذموم را مفسران بر اساس نحوه مواجهه مردم با دعوت پیامبران بیان کرده اند: مراد مفسران از غفلت معذور آن است که فرد به علت عدم اتمام حجت خداوند و به دلیل روشن نبودن هدف یا تبیین را سلوک، غفلت گردد و مقصود آنها از غفلت مذموم، بی خبری است که فرد پس از اتمام حجت و صرفاً به دلیل عدم توجه و دقت به سبب بی مبالاتی و دل مشغولی هایش با آن دچار شده است.⁽⁹⁷⁾ فخر رازی در تفسیر کبیر گوید: گاهی غفلت به این دلیل است که هنوز رسالتی از جانب خداوند مبعوث نشده است و احوال و اوضاع و آخرت، تکالیف مردم، شقاوت و سعادت جاودان برای مردم روشن نیست و لذا مردنم نسبت به مبدا و معاد، سرنوشت و سعادت خود در بی خبری هستند. و گاهی غفلت به این دلیل است که فرد از مواعظ روشنگر پیامبران آسمانی اعراض کرده و خود به غفلت و بی خبری می زند و تغافل می ورزد.

چنین غفلتی مذموم و مستحق عقاب و عتاب است.⁽⁹⁸⁾ بر اساس بیان مولف تفسیر کبیر می توان گفت: غفلت درمان پذیر که درمان و پیشگیری آن از اصول برنامه تربیتی پیامبران است دارای دو مرتبه است: غفلتی که قبل از ظهور انبیا و روشن شدن اذهان است. چنین غفلتی بر خلاف غفلت گریزناپذیر عیب شمرده می شود و به منزله یک بیماری و آفت بزرگی در زندگی فردی و اجتماعی بشر، مورد شفابخشی و درمانگری انبیا قرار می گیرد. اما عیب بودن آن به معنای این نیست که فرد به جهت چنین غفلتی مستحق عقاب و سرزنش است. خداوند جامعه ای را که به وسیله انبیا مورد هشدار قرار نگرفته است، به هلاکت و

بدبختی دچار نمی سازد و عقاب بدون بیان و هشدار از جانب حکیم، پسندیده نیست.

مرتبه دیگر از غفلت درمان پذیر، غفلت به معنای اعراض از روشنگریهای پیامبران است و آنچه موجب عقوبت سخت تباهی است، غفلت پس از برخورداری از بیدادگریها و هشدارهای وحی است. غفلت مذموم مسبوق به آگاهی بخشی پیام آوران آسمانی بوده و ناشی از بی توجهی و تقصیر و تفسیر فرد است و لذا موجب سرزنش و عقاب است. مذموم بودن این مرتبه از غفلت به دلیل آن است که انسانها علی رغم هشیاری تکوینی به وسیله عصیان امر الهی دچار غفلت می شوند. اگر چه فضل و احسان خدا جمادات را آگاه و هشیار ساخته و آنها را تسبیح گو فرموده است: انسانها علی رغم برخورداری از عقل و اندیشه به دلیل گناه و نافرمانی دچار قهر الهی گشته اند و قهر خداوند آنها را غافل و کور ساخته است. چنین غفلت رذیلت اخلاقی است و نسبت به غفلت معذور، شدت بیشتری دارد و درمان آن سخت تر است. دو مرتبه غفلت معذور و مذموم را ترتیب می توان غفلت پیش از انبیا و غفلت پس از بعثت خواند. کسانی که نه به تقصیر بلکه به قصور و ناتوانی غفلت می ورزند، در مواجهه با نور هدایت گر وحی، دو گروه می شوند گروهی که هدایت می یابند و غفلت خود را با نور وحی می زدایند و کسانی که از آن اعراض می کنند و بر گمراهی و غفلت خود می افزایند. وحی برای گروه نخست شفابخش بیماری غفلت است و موجب رحمت برای مؤمنان اما برای گروه دوم جز زیادت خسران و فزونی غفلت حاصلی ندارد.

و نزل من القرآن ما هو شفا و رحمه للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا

اسرا / 82

و از قرآن و آنچه بر مؤمنان شفاعت و رحمت است نازل می کنیم و این بر ستمکاران جز زیان نیفزاید. (99)

3-5) غفلت مستقر

غفلت مذموم، خود، از جهت رسوخ در دل آدمی مراتب گوناگون دارد. گاهی انسان به ندرت غفلت می ورزد و گاهی او بیش و کم غافل می شود و گاهی غفلت ورزی چنان در وی رسوخ می کند که از بی خبری رهایی ندارد. غفلت، مانند هر رذیلت دیگر، چنانچه مداوا نشود و فرد نسبت به رفتار خود نیز غفلت کند، ریشه دارتر شده و به طور کامل در دل آدمی استقرار می یابد. به همین دلیل مفسرانی چون علامه طباطبائی (ره) با تدبیر در آیات الهی به تمایز دو مرتبه از غفلت مذموم پرداخته اند. غفلت غیر مستقر و غفلت مستقر. علامه در تفسیر المیزان در خصوص آیه شریفه:

و لا تکن من الغافلین (اعراف / 205)

از غافلان مباش

می فرماید: در این آیه از خود غفلت نهی نشده است بلکه از درآمدن در زمره غافلان نهی شده است، زیرا غافل کسی است که غفلت و بی خبری در وی مستقر شده است. (100)

مراد از غفلت مستقر بی خبری نهادینه شده در دل آدمی است به گونه ای که تمام رفتار وی را شکل می بخشد و به صورت طبیعت ثانوی، بخشی از شخصیت و شاکله فرد می گردد. غفلت در این مرتبه، وصف ناپذیر نیست که در شخصیت و سازمان روانی آدمی ماندگار نباشد بلکه به گونه ای در شخصیت وی استقرار می یابد که همه رفتارهایش از غفلت وی حکایت می کند. در کاربرد عرفی واژه غافل، کسانی که مبتلا به غفلت مستقر هستند، غافل نامیده

می شوند. چنین غفلت به تدریج حاصل می شود و به سختی درمان می شود. غفلت مستقر در نسبت با مراتب یاد شده غفلت، شدیدترین مرتبه آن است. دلیل این امر دو نکته است: اولاً غفلت مستقر به دلیل رسوخی که در دل آدمی به سهولت قابل درمان نیست و هر کسی توانایی تغییر وضعیت خویش را در این مرتبه ندارد. ثانیاً غفلت، به دلیل رسوخ و استقرار، همه هویت آدمی را تحت تاثیر قرار داده و تمام رفتار و کردار وی را رنگ می بخشد و به همین دلیل چنین غفلتی پر آسیب تر، زیان آورتر و مهلک تر است. بنابراین غفلت مستقر بر خلاف غفلت گریزناپذیر، عیبی است فاحش که باید درمان شود و بر خلاف غفلت معذور رذیلتی است آشکار که باید زدوده گردد و بر خلاف غفلت غیر مستقر دشمنی است زیان آور، که باید دفع شود. (101)

برای توضیح تمایز غفلت مستقر و غیر مستقر از تمایزی که در خصوص فضایل اخلاقی در این خصوص وجود دارد، می توان بهره جست. سخاوت، انفاق و بخشش به دیگران، صفت پسندیده ای است اما هر کسی را صرفاً به دلایل انفاق و بخشش، سخی نمی نمایند. سخی، در کاربرد عرفی و اصطلاحی نزد عالمان اخلاق، کسی است که در اثر بخششهای مکرر، سخاوت به شکل طبیعت ثانوی او در آمده باشد و به گونه ای که در هر موضع مورد نیاز بدون سختی و تکلف دست سخاوت بگشاید و از انفاق، در تشویش و ندامت نیفتد. بسیاری از انسانها، در مواقع اضطرار به یاد خدا هستند و یا در شرایط معنوی از شهد ذکر خداوند برخوردار هستند. اما ذاکر به معنای دقیق کلمه کسی است که ذکر خداوند چنان در دل وی نقش بندد که همیشه و در همه حالات به یاد خدا باشد و لحظه ای از او غافل نباشد.

3-6) غفلت مضاعف

غفلت مستقر دارای دو مرتبه است: غفلت بسیط و غفلت مضاعف. مفهوم غفلت مضاعف در اینجا مانند مفهوم جهل مرکب به کار می رود. همانگونه که فرد در جهل مرکب نه تنها نسبت به امری جاهل است بلکه نسبت به جهل خود نیز جاهل است. در غفلت مضاعف نیز فرد نه تنها نسبت به امور مهم در زندگی خویش غافل است بلکه نسبت به غفلت خود نیز بی خبر است، بنابراین در چنین مرتبه ای از غفلت، در واقع، دو غفلت وجود دارد: غفلت به امری. غفلت به غفلت. شدیدترین مرتبه غفلت، از جهت پیچیدگی و ناپیدایی، عمق و نفوذ در دل آدمی و سختی در درمان، غفلت مضاعف است، زیرا همان گونه که فرد توانایی در رفع جهل مرکب را ندارد، گرفتار به غفلت مضاعف نیز توان خود را در زدودن آن از دست می دهد. وضعیت فرد گرفتار به جهل مرکب بحرانی تر از کسی است که جهل بسیط دارد، زیرا کسی که نسبت به امری علم ندارد ولی بر جهل خود وقوف دارد، انگیزه رفع جهل خویش را داراست و متناسب با همت و تلاشش به رفع نقیصه جهل توفیق می یابد اما کسی که به جهل خود وقوف ندارد و دچار علم پنداری است، انگیزه ای برای رفع جهل ندارد، اما خود را واصل می داند و فرد واصل انگیز حرکت پیدا نمی کند زیرا به صورت پنداری سیراب است و احساس تشنگی ندارد تا در پی یافتن آب گوارا باشد. امیر محمود بن یمن الدوله خراسانی معروف به این یمین، تمایز جهل بسیط و جهل مرکب را از حیث امکان رهایی به علم و رهایی از جهل به خوبی نشان داده است:

و آن کس که نداند که نداند هم خویش از ننگ جهالت برهاند
و آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

این سخن در خصوص غفلت مضاعف نیز صدق می کند. غفلت مضاعف بی خبری نسبت به غفلت خویش است: غفلت از غفلت. مهمترین غفلت مضاعف، استمرار بی خبری و نبود هشداردهندگان مشفق و تملق های چاپلوسان است. غفلت مستمر، فرد را به تدریج از خویشتن غافل می کند و یکی از آثار بی خبری از خویشتن، بی خبری از بی خبری است. البته فرد غافل دچار بیداری پنداری است و غفلت خود را در عین بیداری می پندارد و لذا از هشدار مشفقانه دیگران بیزار می جوید. کس یکه دچار غفلت مضاعف شده، ممکن است خود در زمره هشدار دهندگان باشد ولی بی توجه به نیاز خود به هشدار، به وسیله هشدار بر دیگران بر پندار خویش می لافد و بر پندار خویش پرده ای دیگر می افزاید. راقم این سطور، به عنوان مثال، اگر صرفاً به بیان آثار و آفات غفلت. نگارش پرده پندار بسنده کند و به همین مقام موعظه و هشدار بخشی، دل خویش را مشغول سازد و از نیاز مبرم و مستمر خود به هشدار، غفلت بورزد و تنها خوانندگان را مخاطب خود پندارد، بدون تردید در غفلت مضاعف بیداری پنداری در غلطیده است.

او به سبب همین غفلت شناسی، از طرح این مساله غفلت خواهد کرد که آیا من مشغول به بحث از خطرات غفلت، خود در دام غفلت غلطیده ام و یا در زمره ذاکرین ره یافته ام؟ در این صورت است که بحث از غفلت خود عامل بروز می گردد ولی غفلتی نقابدار و ناپیدا.

بنابراین، بحث از غفلت، اگر با غفلت درونی بحث کننده از خویش توأم باشد، سبب غفلت مضاعف است. مثالی دیگر: مدیر یک سازمان را که بر زندگی غافلانه جمعی از همکاران، غصه می خورد در نظر آوریم. او سعی دارد در سخنرانی ها و مواجهه های گوناگون با آنها، به غفلت زدایی پردازد و با

خلوص و صمیمیت تمام مشفقانه هشدار بدهد. اگر چنین مدیری قبل از آنکه به همکاران دلسوزی کند، بر خویش دلسوزی نکند و پیش از آنکه بر غفلت دیگران وقوف یابد، بر بی خبری و غفلت خود وقوف نیابد و در غفلت زدایی از دیگران به عامل غفلت زا و تخدیر کننده مبدل شود و وی را دچار غفلت مضاعف می کند. این سخن به معنای نفی اهمیت ضرورت هشدار دادن به دیگران نیست، بلکه تاکید بر این نکته است که مهمترین مخاطب برای هشدار، خود فرد است و پیش از هشدار به دیگران هشدار به خود لازم است تا فرد دچار غفلت مضاعف نشود.

بنابراین، توجه به غفلت مضاعف در اخلاق مدیران اصل بنیادی است. هدایتگری انبیا و غفلت زدایی آنها بر همین اصل مبتنی است که پیام آوران هدایت، خود پیش از دیگران و پیش از آنها از هدایت برخوردار هستند. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آخرین فراز از خطبه 174 بر این نکته امر تاکید کرده اند. به همین سبب در فراخوان مردم به اقبال بر دعوت انبیا در قرآن مجید بر این نکته تاکید شده است:

و جا من اقصا المدینه رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلون * اتبعوا من لایسئلكم اجرا و هم مهتدون یس / 20-21

و مردم از دوردست شهر شتابان آمدند، گفت: ای قوم من از فرستادگان پیروی کنید * از کسانی که از شما پاداشی نمی خواهند و خود رهایافته اند، پیروی کنید. (102)

مهتدی بودن نی و رهایی از او از غفلت درونی، از مهمترین عوامل اقبال مردم به دعوت اوست. اساسا دعوت کسی که هشدار بخشی، خود را فراموش کرده، اقبالی ندارد و اثری را بر نمی انگیزد. انسانی که غفلت مضاعف دچار می

گردد، در هلاکت ابدی گرفتار می آید و به گونه ای که جز به رحمت الهی
امیدی به رهایی از غفلت نتوان داشت. غفلت مضاعف مهتری است بر دل و
بیماری است در قلب که چشم را از دیدن، گوش را از شنیدن و دل را از
بصیرت هر آنچه هشدار آور است محروم می سازد.

وضعیت غافلان گرفتار به غفلت مضاعف مانند آن صوفی است که عارف
رومی داستان او را نقد حال ما دانسته و در دفتر دوم مثنوی به زیبایی ترسیم
کرده است: یکی از صوفیان از راهی دور و دراز به خانقاهی رسید و بیدرنگ
خر خود را به طویله برد و در آبخوری بست و مقداری آب و علف به آن زبان
بسته داد و خود نیز نزد دیگر صوفیان رفت. صوفیان که گرسنه و فقیر بودند،
تصمیم گرفتند خر او را بفروشدند و از بهای آن، مجلسی بپارایند و شکمی از عزا
در آورند. خر فروخته شد و مجلس آراسته. طعامهای الوان خورده شد و لوله و
غوغایی به راه افتاد و از شدت پایکوبی و رقص و سماع آنان دود و گرد همه
فضا را گرفته بود.

صوفی مسافر نیز بی خبر از همه جا یکسره مغلوب این همه شادی و شمع،
دست افشان و پایکوبان به حلقه سماع کنندگان پیوست، پس از مدتی سماع به
پایان خود نزدیک می شد که یکی از صوفیان، قطعه ای آهنگین را با ضربی
سنگین آغاز کرد و خواند: خر برفت و خر برفت و خر برفت. سایر صوفیان نیز
همان ضرب را دم گرفتند و دسته جمعی شروع به خواندن کردند. صوفی مسافر
نیز از همه جا بی خبر با جمع، همراهی کرد و آن شعر را با شور و هیجانی
بیشتر می خواند.

سرانجام مجلس به پایان آمد و بامدادان سر زد و هر یک از صوفیان وداع
کنان به راهی رفتند. صوفی مسافر نیز برای ادامه سفر به طویله رفت تا بار و بنه

اش را روی خر نهد و رهسپار شود. ولی با کمال شگفتی خری در طویله ندید. از سر سادگی و خوش خیالی با خود گفت: حتما خادم خانقاه، آن زبان بسته را برای سیراب کردن به چشمه برده است. وقتی خادم آمد دید از خر خبری نیست با نگرانی به او گفت: پس خر کو؟ خادم نگاهی همچون نگه کردن عاقل اندر سفیه روی به او کرد:

گفتم: والله آمدم من بارها تاترا واقف کنم از این کارها تو همی گفتی که خر رفت ای پسر از همه گویندگان با ذوق تر باز می گشتم که او خود واقف است زین قضاراضی است، مرد عارف است

(103)

3-7) غفلت نهادینه در فرهنگ سازمانی

غفلت از حیث شیوع در یک سازمان و یا جامعه، دارای دو مرتبه است: غفلت فردی آن است که فرد یا افرادی در یک سازمان گرفتار غفلت هستند. مرتبه شدید غفلت، آن است که به دلیل شیوع این بیماری، هویت اجتماعی و فرهنگ سازمانی فرهنگ غفلت زده باشد. درمان غفلت فردی به مراتب آسان تر از پیشگیری و درمان جمعی است. عوامل بروز آثار این دو مرتبه از غفلت نیز گوناگون است. به عبارت دیگر، غفلتی که بر جماعت عارض می شود و نهادهای اجتماعی، سازمان، ملت و امتی را گرفتار می کند، پر آسیب تر بوده و به لحاظ عوامل ظهور بسیار پیچیده تر است. و به همین دلیل تغییر رفتار جمعی و پیشگیری و درمان غفلت از هویت سازمانی، بسی مشکل تر و محتاج روش و شیوه های دقیقتر است. غفلت زدگی فرهنگ سازمانی عواملی گوناگون دارد: سازمانی که مدیران آن اهل غفلت و بی توجهی باشند و یا اعضای آن اهل خمود و اهمال ورزی باشند و موفقیت‌های فردی، منزلتی بیشتر از همکاری

سازمانی و شایستگی های حرفه ای داشته باشد، در این صورت، احساس کهنتری و اهداف غیر اجتماعی کارکنان سازمان افزایش می یابد و غفلت مستقر خانمان سوز بر آن سازمان مسلط خواهد شد و فرهنگ سازمانی را تباه خواهد کرد. برنامه ریزی های استراتژیک یک سازمان هر اندازه بر مسئولیت پذیری افراد، تقسیم عادلانه و موقعیت ها و افزایش خودباختگی افراد تاکید کند، به همان اندازه فرهنگ سازمانی را از غفلت زدگی مصون داشته است.

غفلت زدگی هویت اجتماعی، آثار بسیار مخربی دارد. بدون تردید، یکی از عوامل فروپاشی تمدنهای بزرگ در تاریخ، مستولی شدن غفلت بر فرهنگ اجتماعی است و یکی از اهداف دشمنان جوامع اسلامی از صدور فرهنگ خویش و تحمل آن بر جوامع اسلامی، تزریق سم غفلت بر پیکر جامعه دینی مسلمانان است. جامعه غافل، جامعه ای فاقد پویایی، تلاش، توسعه، و توفیق است. مراتب هفت گانه غفلت در نمودار شماره یک ترسیم شده است.

گفتار چهارم: غفلت از خویشتن

جمله عالم زاخنیار و هست خود می گریزد در سر مست خود
می گریزند از خود در بی خودی یا به مستی یا به شغل ای مهتدی⁽¹⁰⁴⁾

چکیده

مهمترین بعد غفلت آدمی غفلت ورزی وی از خود است زیرا غفلت از خویش تباہ کننده سرمایه وجود است و بزرگ ترین دشمنی است که برای تاخت و تاز هر دشمن و درونی و بیرونی هموار می کند. غفلت از خویش مراتب و اضلاع گوناگون دارد: غفلت از خود حقیقی، بی خبری از خود واقعی، اعراض از رازها، نیازها و سئوالهای وجودی نمونه های بارز غفلت از خویش است.

1-4) غفلت از خویش، شدیدترین غفلت

غفلت چنانچه در مباحث گذشته ذکر شد، از مفاهیمی است که معنای آن در گرو متعلق و مضاف الیه است. غفلت همیشه به صورت غفلت از امرای مطرح است. در گفتار دوم این نکته هم بیان شد: غفلت وقتی به عنوان مشکل رفتاری در کتابهای اخلاقی طرح شده که متعلق آن امری مهم و سرنوشت ساز باشد. بین درجه اهمیت مطلق غفلت و شدت آن از حیث آثار و عمق نفوذش نسبت معناداری دارد. هر کس از امور متعددی غفلت می ورزد. غفلت از آینده شغلی خویش، بی خبری از فرزندان، غفلت از شان و موقعیت اجتماعی، بی خبری از احساسات و هیجانهای خود، آثار زیانبار غفلت به شعاع اهمیت متعلق آن است. مراد از غفلت از خویشتن، بی خبری گوهر گرانیهای وجود آدمی است. لذا به میزان اهمیت این سرمایه بدیل ناپذیر، پرداختن به غفلت از خود اهمیت دارد. انسان را دو گونه سرمایه است: سرمایه بدیل پذیر، که امری عارضی است و فرد

با تکیه بر تواناییهای فردی، موقعیت اجتماعی و استعدادهای درونی به آنها دست می‌یابد و در معرض ادبار و اقبال دنیا دستخوش تحول می‌گردد. سرمایه‌های علمی، فکری، مالی که غالباً موجب غرور افراد نیز هست چنین هستند. قسم دوم سرمایه بدیل ناپذیر است که از آن به سرمایه وجود تعبیر می‌کنیم. سرمایه وجودی اصل است و سرمایه بدیل پذیر فرع. به همین دلیل از دست دادن سرمایه‌های وجودی جبران ناپذیر است. ظاهر از مصادیق مهم خسران در آیه: **والعصر ان الانسان لفی خسر** (عصر / 1 و 2) همین تباهی است. کسانی که نسبت به خویشتن مواجهه ندارند و برای خود اصالت و اهمیتی قائل نیستند، به تدریج از خود بی‌خبر شده و به انکار خویش می‌رسند. عدم وقوف بر خویش آنها را به منجلاب از خود بیگانگی و خود باختگی گرفتار می‌سازد. تهی شدن از واقعیت خود، از دست دادن هویت حقیقی انسانیت، همه صحنه‌های زندگی را به صحنه ایفای نقش کاذب مبدل کردن از لوازم گریزناپذیر غفلت از خویشتن است.

چو سراپم به خیالین جسدی ساخته ام من چه خرابم که زیبگانه خودی ساخته ام من⁽¹⁰⁵⁾

2-4) غفلت از خویش، شایعترین بی‌خبری

وقوف بر خویش امر نادر و در گرانمایی است. غالباً از وقوف بر خویش و ابعاد وجودی خویش در غفلت هستیم. بسیار هستند کسانی که در تمامی صحنه‌های زندگی بر هر امر دقت دارند و در همه جا شرط حزم و احتیاط را رعایت می‌کنند و در هر موضعی هشیار نشان می‌دهند. اما در خصوص خویشتن، سعادت و شقاوت همیشگی خود کاملاً بی‌توجهی و سهل‌انگاری روا می‌دارند. آنها از خویشتن بی‌خبرند. کسانی که دائم در فکر دیگران هستند و از درد و

رنج آنها می نالند، ابتدا باید به درد و رنج خویش پردازند و از مداوای خود غافل نشوند، به تعبیر میرزا

خراسانی: چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران
خویش را اول مداوا کن، کمال این است و بس

بسیارند کسانی که همیشه در دغدغه پیشرفت و تکامل دیگران هستند، به هر کسی می رسند از ضرورت علم آموزی و کسب کمالات، به تفضیل سخن می گویند و عصر خویش را وقف دیگران می کنند اما هرگز به ضرورت علم آموزی خود و مصیبت دور ماندن خویش از کمالات توجه نمی کنند. این سخن به معنای نفی ضرورت و ارزش بی خبری هست نمی تواند به هشدار دیگران پردازد. آنچه فرد را به دعوت مردم به کمالات فرا می خواند، حس خیر خواهی است.

اما خطا در این است که خیرخواهی در حق دیگران را بر خیر خواهی در حق خود مبنی نمی سازد بلکه از خیر خواهی خود غافل است. عوامل روانی فراوانی انسان را به شرکت فعال در مناسبات گوناگون اجتماعی فرامی خواند، علاقه اجتماعی و ایفای نقش فعال در جامعه، از امور نیکو و ضروری است اما، غالباً، شوق فعالیت های اجتماعی چشم فرد را از دیدن دشمنان پنهانی محروم می سازد و چنان در هویت جمعی فرو می رود که از هویت خویش به طور کامل غفلت می ورزد و از دغدغه سود و زیان خویش فارغ می گردد.

مانند کسی که شوق شنا کردن، او را به بی مبالاتی به رودخانه ای می اندازد، غافل از اینکه ممکن است جان خود را از دست بدهد. گرایش انسان به این پندار که هر چیزی را بشر می تواند آزمایش کند و تجربه هر امری جایز است، از مصداقهای بارز چنین بی خبری از خویشتن است. در این گرایش که پس از

رئسانس در مغرب زمین نضج یافت، چنین القا می گردد که هیچ امری نیست که انسان به نحو پیشین و با الهام از طریق غیبی، از تجربه کردن آن منع شود بلکه انسان می تواند دست به هر تجربه ای بزند، زیرا هر چیزی مباح است مگر آنکه به تجربه بر ضرر آن وقوف یافته شود. عیب اصلی این پندار در غفلت از سرمایه وجودی آدمی است که در برخی از تجربه ها به طور کامل از دست می رود و آزمایش کننده ای در میان نمی ماند تا بر نتیجه آزمایش واقف شود. پندار اباحی گری دقیقاً بر چنین غفلت از خویش استوار است. اومانیسیم دنیا گرایانه شکل یافت، اطلسی بود که خود را به دلقی فروخت.

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلقی فروخت⁽¹⁰⁶⁾

انسانی که از خویش غافل باشد، خود را ارزان می فروشد و به سهولت توسط بیگانگان تباه می شود. در قرآن مجید به همبستگی میان غفلت از خویش و سلطه پذیری اشاره شده است. در بینش قرآنی، طاغوت که اولیا کفار است، تنها از طریق غافل ساختن مردم از خویشتن، بر آنها چیره می شود. ترسیم زیبایی از فرآیند اطاعت پذیری قوم فرعون در قرآن مجید آمده است:

فاستخف قوم فاطاعوه انهم كانوا قوما فاسقین (زخرف / 54)

و قومش ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع و فرمان بر شدند، که آنها مردمی فاسق و نابکار بودند.

کوشش انسان غافل، در واقع، جهد بی توجهی است زیرا تلاش وی چیزی جز صرف سرمایه عمر در آبادانی زمین دیگران نیست و خود جز حسادت نصبی نمی برد. کسی که به هنگام استخدام در سازمانی، همه امور را به دقت محاسبه می کند: حقوق، در آمد، مزایا، مرخصی، تشویق، کارانه، مسافرتها،

ترفیع، و مسائلی از این قبیل را مورد بررسی وافر قرار داده اما از توجه به این حقیقت غافل است که استخدام در این سازمان از هویت و شخصیت من چه می ستاند. بدون تردید گرفتار بدترین غفلت شده است. اضطرابهای شغلی، بحرانهای مناسباتی در سازمانها، تظاهر و ریا، تملق و چاپلوسی از لوازم چنین مواجهه ای با حرفه و شغل است: محاسبه هر امری جز خویشتن خویش. آیا مجالسی برای انسان غافل از خویش باقی است تا در این واقعیت تلخ تامل کند که من در آغاز سرمایه گذاری چه اندازه از من در پایان امر فاصله دارد؟ آیا پرده پندار فرد از رویت واقعیت تلخ خسران باز می دارد تا دریابد که در تلاش روزمره من واقعی که سرمایه اصلی است، به تاراج رفته و بیگانه بر جای آن حاکم شده است و به این صورت انسان بی خبر تنها از گرگهای جان ستان نمی پرهیزد بلکه غافلانه در دام گرگ شیطان می گریزد؟

این عجب نیست که میش از گرگ جست این عجب کین میش در گرگ جست (107)
آیا شگفتی به اشتغال دنیوی، پرده پندار را از میان بر می دارد تا از هشدارهای عارفان را بنیوشد؟

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می دهی جوهر خود را نیننی فری (108)

3-4) نشانه های غفلت از خویش

غفلت از خویش چندین علامت مشخص دارد: اولاً بی خبری از خویش، احساس کاذب بی نیازی از پند و اندرز را موجب می شود. فرد غافل از خود، پیش از اینکه خود را محتاج پند و اندرز داند به موعظه دیگران اشتیاق دارد و بیش از آنکه گوش باشد، زبان است. پر حرفی از نشانه های بارز این بی نیازی

پنداری است. به همین جهت در روایت آمده است که چون عقل فرد شکوفا گردد، سخنش اندک شود. ادعای گزاف از دیگر علائم بی خبری از خویشتن است. ژرفترین مرتبه مرتبه غفلت از خویش، تصویر وارانه از خود داشتن و زندگی با من پنداری است که گزاف گویی و ادعای خلاف را سبب می شود. عجب نیز از دیگر مراتب غفلت از خود است.

ثالثا غافل از خویش جهد بی توفیقی دارد. زیرا توفیق منوط به سرمایه وجودی است. مولوی تصویر روشنی از غفلت به دست داده است. کسانی که در خصوص علم و فنون علامه اند. اما کمترین علمی به خویش ندارند. خاصیت همه جواهر را می داند و از احکام همه اشیا با خبرند اما نسبت به هویت و جوهر خود به طور کامل بی خبرند.

صد هزاران فصل داند از علوم جان خود را می نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود چون خری⁽¹⁰⁹⁾

مدیری که در اداره سازمان در خصوص هر امری نهایت دقت را دارا است. دغدغه بهره ورزی، انگیزه کارکنان، رشد و تعالی همکاران، رقابت های بین المللی و او را فرا گرفته است. مدیری است موفق، اما اگر وی در بحران دغدغه های مدیریتی، تدبیر بر خویش را فراموش کند. توفیق وی به قیمت فراموشی حقیقت خویشتن است. مبارزی که جهاد در راه آزادی از سلطه های بیرونی را بر جهاد اکبر در راه آزادی در درون خویش استوار نسازد، مبارزه او موجب غفلت وی می شود. عالمی که علم به حقایق امور را بر علم به حقیقت خویش مسبوق نسازد، علم وی پرده پنداری می شود تا از خویشتن غافل بماند.

که همی دانم یجوز و لا یجوز خود ندانی تو یجوزی یا عجز؟
این روا و آن ناروا دانی لیک تو روا یا ناروا بین تو نیک

قیمت هر کاله می دانی که چیست قیمت خود را ندانی احمقیست
سعدھا و نحس ها دانسته ای ننگری سعدی تو یا ناشایسته ای⁽¹¹⁰⁾
بر اساس این نگرش است که خودشناسی از مهمترین دانشها و به تعبیر
مولوی جان جمله علمها است. با خودشناسی است که یزدان شناسی نیز حاصل
می شود.

جام جمله علمها این است و بس که بدانی من کیم در یوم دین⁽¹¹¹⁾
به همین دلیل است که ملا صدرای شیرازی وقوف بر خویش و شناخت و
احوال نفس را مادر حکمت و اساس سعادت می داند. کسی که از شناخت
خویش خویش ناتوان باشد از معرفت به خداوند نیز عاجز است.
ای شده، در نهاد خود، عاجز کی شناسی، خدای را، هرگز
تون که در علم خود زیون باشی عارف کردگار، چون، باشی
غفلت از گذر عمر از دیگر مصادق بی خبری خویشان است. عمر تنها
سرمایه آدمی در زندگی این جهانی است که دائم در حال کاسته شدن عمر
است:

الی حنفی مشی قدمی اری قدمی اراق دمی
به سوی مرگ گام بر می دارم، گامهایم را می نگرم که خون مرا می ریزند!
کسی که از آمد و شد روز و شب غافل است و هرگز به حکمت و فلسفه
زندگی وقوف نمی یابد و به تعبیر شیخ عطار از سر روز و شب طربناک نمی
گردد. عطار نیشابوری با نکته بینی، همبستگی بین غفلت از خویشان و تهی
بودن از شخصیت فرد را نشان داده است:

تا چند از این غرور بسیار ترا تاکی خیال این نمودار ترا
سبحان الله کار تو کاری عجیبست تو هیچ نئی وین همه پندار ترا⁽¹¹²⁾

4-4) ابعاد غفلت از خویش

غفلت از خویش دارای اضلاع گوناگون است و به همین دلیل از پیچیدگی خاصی برخوردار است. شرط حصول وقوف بر خود فهم اضلاع آن است. انسان از دو مرتبه وجودی برخوردار است: انسان حقیقی و انسان واقعی. مراد از انسان واقعی، واقعیت خارجی فرد است و مراد از انسان حقیقی، هویت انسانیت است که انسان واقعی نمودی از آن است. انسان در مقام حقیقت موجودی است دارای افقهای لایتناهی، طبیعت بی کران، عدالت طلب، خیر خواه، حقیقت جو، زیبا دوست، ابدیت طلب، قدسی، طالب وصال به اصل خویش، خلیفه الله، صاحب کرامت و ارزش ذاتی و دارای رازها و نیازها وجودی و غیره اما انسان در مقام واقعیت، موجودی است که از حیث تواناییها، نیازها، استعدادها، محدود است و پایی در خیر و گاهی در شر می نهد، گاهی سوی به اصل خود می کند و زمانی از اصل خود می گریزد.

این سو کسان سوی خوشان و آن سو کسان با ناخوشان

یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گردابها (113)

به تبع تفکیک یاد شده، غفلت از خویشتن دو ظلع دارد. غفلت از من حقیقی و غفلت از من واقعی. کسی که از من واقعی غافل است، نسبت به نیازهای طبیعی و مقتضیات زندگی این جهانی بی خبر است، نسبت به رازها و نیازها وجودی خود بی خبر است. همه مصادیق غفلت از خویش به یکی از این دو بعد بر می گردد: غفلت از حرمت و کرامت آدمی، غفلت از اختیار، اراده، آزادی و مسئولیت خویش، بی خبری از توانائی صعود و تکامل و عدم مواجهه فرد با مرگ از مصادیق بارز غفلت از خویش است.

4-5) مرگ فراموشی بارزترین مصداق غفلت

بارزترین مصداق غفلت و بی خبری از واقعیات زندگی، غفلت از واقعیت مرگ است. مردم غالباً از مرگ اندیشی و هشیاری نسبت به مرگ به عنوان یکی از رویدادهای حتمی زندگی شخصی طفره می روند. اگرچه با مرگ دیگران به طور فراوان روبرو می شویم. اما آنها را صرفاً مرگ دیگران تلقی می کنیم. آگاه هستیم که آنچه برای دیگران رخ داده است برای ما نیز رخ خواهد داد اما این آگاهی را به منزله امر متحمل که هنوز رخ نداده است، مورد فراموشی و بی اعتنایی قرار می دهیم زیرا هنوز امر یاسا بیرون از من که در دنیای خارج از من قرار دارد و به تعبیر ویتکنشتاین مرگ یکی از رویدادها، در زندگی نیست.

اما برای کسی که غافل نیست و از هشیاری به مساله مرگ، این سؤال اضطراب آور را می آفریند: حال که مرگ وجود دارد، پس زندگی چه معنایی دارد؟ بنابراین غفلت از مرگ، غفلت از بندگی و معنا و هدف آن است، همانگونه که نوع تصویر از مرگ دقیقاً بر تصویر وی از زندگی منطبق است. از نظر مولوی فرد از مرگ چون آینه ای است که زندگی فرد را به خوبی نشان می دهد:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست آینه صافی یقین هم‌رنگ اوست
آنک می ترسی زمرگ اندر فراز آن زخود ترسانی ای جان هوش دار!
روی زشت تست نی رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ برگ
انسانها در مواجهه با رویداد مرگ بر سه قسم اند: نخست کسانی که از آن فراری هستند و به شیوه های گوناگون از مرگ اندیشی به غفلت و فراموشی پناهنده می شوند و خویش را به سؤالهای وجودی و اضطراب آور ناشنوا می

سازند. گروه دوم کسانی هستند که از ترس مرگ، خودکشی می کنند و اضطراب مرگ اندیشی آنها را از پای در می آورد، و گروه سوم، کسانی هستند که با تمام وجود با آن روبرو می شوند و با مواجهه راستین با آن معنای زندگی را درمی یابند. از نظر آنها مرگ به همان اندازه شیرین است که زندگی. مرگ جان است که از آن گریزی نیست.

چون جان تو می ستانی چون شکر است مردن با تو زجان شیرین تر است مردن
از جان چرا گریزم؟ جان است جان سپردن و زکان چرا گریزم؟ کان زر است مردن⁽¹¹⁴⁾
اگر مرگ برای دیگران چون آتش، هولناک است، برای ابراهیم خلیل که بر هستی وقوف دارد، به تعبیر مولوی، باغ است و مایه زندگی.

بردارد این طبق را زیرا خلیل حق را باغ است و آب و حیوان گر آذر است مردن⁽¹¹⁵⁾
گروه سوم، از مرگ نمی ترسند، اما نترسیدن آنها مانند نترسیدن کودکان نیست که از بی خبری ناشی گردد بلکه از بصیرت و وقوف بر عشق هستی حاصل می آید.

و اگر مرگ نبود دست ما پی چیز می گشت و نترسیم از مرگ مرگ پایان کبوتر نیست⁽¹¹⁶⁾
مواجهه هشیارانه با مرگ انسان را از غفلت نسبت به لحظه های زندگی دور می سازد و او را به عمل صالح نزدیک می کند تا از حیات طبیعی فاقد معنا، به حیات طیبه صعود کند. امام علی علیه السلام در مقام غفلت زدایی از رویداد مرگ و آثار مرگ اندیشی با بیان انگیزشی می فرماید:

الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل. فمن عمل فی ایام امله قبل حضور
اجل نفعه عمله. و لم یضره اجله. و من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله فقد
خسر عمله و ضره اجله⁽¹¹⁷⁾

بدانید که شما در روزهایی به سر می برید که فرصت ساختن برگ است و از پس این روزها مرگ است. آنکه اجل نارسیده، ساز خویش برگیرد سود آن بیند

و از مرگ آسیب نپذیرد و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند، حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زیان است.

یکی از مباحث خیره کننده نهج البلاغه بحث از مرگ است. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در تصویری که از مرگ ترسیم کرده اند و در مواجهه ای که میان خود با مساله مرگ دانسته اند بشر را نسبت به یکی از مهمترین رازهای وجودی اش بینا ساخته اند. حضرت علی در بیش از هفده خطبه و هفده حکمت مساله مرگ را طرح کرده اند. در نهج البلاغه آمده است که چون خنده مردی غافل را به هنگام تشییع جنازه ای دیدند، فرمودند: **كان الموت فيها علی غیرنا کتب، کان الحق فيها علی غیرنا وجب، و کان الذی نری من الاموات سفر عمها قلیل الینا راجعون. نبوئهم اجدائهم و ناکل تراثهم کانا مخلدون بعدهم، ثم قد نسینا کل واعظ و واعظه، و رمینا بکل جائحه**

گویا مرگ را در دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق را در آن بر عهد، جز ما نوشته اند و گویی آنچه از مردگان می بینیم مسافرانند که گویی به زودی نزد ما باز می گردند و آنان را در گورهایشان جای می دهیم و میراثشان را می خوریم. پنداری ما از پس آنان جاودانه به سر می بریم، سپس هر پند دهنده را فراموش می کنیم و نشانه قهر بلا و آفت می شویم. ⁽¹¹⁸⁾

مولوی از عرفایی است که نسبت به مواجهه امام علی علیه السلام با پدیده مرگ به نحوه حیرت آوری خیره شده است و در آخرین داستان دفتر اول به زیبایی آن را ترسیم کرده است. نقل است، که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابن ملجم فرمود: روزی می آید که تو علی را به شهادت می رسانی. وی نزد امام علی علیه السلام می رود و از حضرت می خواهد که قبل از آنکه آن حادثه ناگوار رخ دهد، وی را بکشد. حضرت می فرماید: چون حکم و تقدیر چنین است و اینک کشتن تو به

دست من قصاص قبل از جنایت است پس نمی توانم ترا بکشم. باز او به دست و پای ایشان افتاد و برخواسته و خود اصرار می ورزد. امام می فرماید: برو که قلم قضا و قدر این سرنوشت را قلم زده است و چاره ای نیست و باید رضا به قضا داد... (119)

مولوی بدون اینکه نکته غامض کلامی را در این روایت مورد بحث قرار دهد، چنان شیفته مواجهه خیره کننده حضرت نسبت به پدیده مرگ می شود که بهترین اشعار خود را در باب مرگ ارائه می دهد و سعی می کند مرگ آگاهی تصویر حضرت از مرگ را مطابق با تصویر ایشان از زندگی است به زیبایی ترسیم کند.

گفت خونی را همی بینم بچشم روز شب بر وی ندارم هیچ خشم
زانکه مرگم همچو من شیرین شده مرگ من در بعث چنگ اندر زدست
او به سطحی از وقوف به جهان هستی نائل آمده است که مرگ را نامیرا و
جاودان یافته است و چنین مرگی نوشش باد چرا که ظاهرش مرگ است و در
باطن عین زندگی و رد ظاهر پایان است و اما در حقیقت پابندی. مثل تولد
جنین از رحم مادر!

مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی برگی بود ما را نوال
ظاهرش مرگ به باطن زندگی ظاهرش ابتر نهان پابندی
در رحم زادن جنین را رفتن است در جهان او را زانو بشکفتن است
دانه مردن مرا شیرین شدست بل هم احیا پی من آمده است
اقتلونی یا ثقالی لائما ان فی قتلنی حیاتی دائما (120)

به همین دلیل موضع فرد نسبت به مرگ رونشگر بسیاری از امور ناپیدا می گردد. ادعای کاذب را از دعوت راستین باز می شناساند. در قرآن مجید مرگ

خواهی ملاکی برای نشان دادن عدم صداقت معرفی شده است. ای جهودان اگر راست می گوئید تمنای مرگ کنید!

شد هوای مرگ طوق صادقان که جهودان را بد این دم امتحان
در بنی فرمود کای قوم یهود صادقان را مرگ باشد گنج و سود
ای جهودان بهر ناموس کسان بگذرانید این تمنا را بر زیان
یک جهودی این قدر زهره نداشت چون محمد این علم را بفراشت (121)
سر اینکه یک جهودی این اندازه زهره نداشت که مرگ بخواهد، از روایتی در
غرر الحکم قابل استنباط است: آدم ذکر الموت و ذکر ما تقدم عليه بعد الموت و
لا تتمن الموت الا بشرط وثيق.

مرگ را همیشه یاد دار و نیز آنچه پس از مرگ با آن مواجه می شوی و
مرگ را آرزو مکن مگر به شرط محکم. شارح غررالحکم شرط محکم را این
می داند که گمان عصیانی به خود نداشته باشی. (122)

گفتار پنجم: خدا فراموشی زیان آورترین غفلت

اهرمن ماند و من ماند و دشمن چو نمایی به که مانی که بماند ز تو سر پنجه مانی سروش

چکیده

غفلت از خداوند پر آسیب ترین بی خبری است. همبستگی بین وقوف بر خود و معرفت به خدا و نیز خدا فراموشی و خود فراموشی مورد تاکید متون دینی است. غفلت از خدا ابعاد گوناگونی دارد: اعتراض غافلانه از آیات تکوینی و تشریحی و بی خبری از آیات آفاقی و انفسی، غفلت از الهی، بی خبری از نظارت خداوند و غفلت از مواخذه اخروی، غفلت از آرمانهای قدسی، سکولاریزم به عنوان قالب زندگی مبتنی بر غفلت از خداوند در همه اعصار حیات آدمی - از عصر جاهلیت تا جاهلیت نوین - به نحوی نمایان است.

1-5) ابعاد غفلت از خدا

پر آسیب ترین غفلت آدمی بی خبری از آفریدگار و مدیر عالم هستی است. غفلت از خداوندی که هیچ امری غافل نیست، سر آغاز غفلت انسان از خویش است. همبستگی بین خدا فراموشی و خود فراموشی در قرآن مجید مورد اشاره قرار گرفته است:

ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیاهم انفسهم (حشر / 19)

مانند کسانی می باشد که خدا را فراموش کرده اند و خداوند نیز آنها را نسبت به خودشان فراموشاند.

به همین دلیل در روایتی از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می خوانیم:

من عجز من معرفته فهو عن معرفه خالقه اعجز (123)

کسی که از شناخت خویش عاجز باشد، از شناخت خداوندش عاجزتر است. ای شده در نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را، هرگز!

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار، چون باشی؟!
من عرفه نفسه فقد عرفه ربه (124)

هر که خود را شناخت، خدای خود را می شناسد.
سر اینکه خدافراموشی موجب خودفرااموشی شده است و شناخت خویش
مستلزم شناخت خداوند است، ارتباطی است که در واقع بین خدا و خود واقعی
وجود دارد. در عالم واقع، خدا از من من، من تر است. به تعبیر مولوی:
بر دو چشم من نشین ای که از من من تری تا قمر را وانمایم کز قمر روشنتری
و لذا در مقام توجه و علم، خدافراموشی، موجب خود فراموشی می شود،
وقتی از خدا دور افتادیم از خود واقعی نیز دور می افتیم و در آن صورت من
می ماند و شیطان!

اهرمن ماند و من ماند و دشمن چو نمایی به که مانی که بماند ز تو سر پنجه مانی
غفلت از خداوند ابعاد گوناگونی دارد: اعراض غافلانه از آیات الهی یکی از
بارزترین ابعاد غفلت از خداوند است. جهان هستی، همه آیت وجود و حضور
خداوند است. آیه بودن چیزی، به معنای این است که آن چیز علامت و نشانه
امری است و از آن امر حکایت دارد. در جهان هستی حداقل پنج قسم آیه.
علامت بر حضور خداوند وجود دارد:

- 1 - پدیدارهای جهان آفرینش، تحولات قانونمند طبیعت (آیات آفاقی)
- 2 - سرشت خدا آشنای آدمی (آیات انفسی)
- 3 - وحی که به وسیله برگزیدگان خداوند، انسان را خطاب قرار داده و با او
از خدا سخن می گویند (آیات تشریح)
- 4 - اولیاء الهی که وجودشان یادآور خداوند است.
- 5 - پدیدارهای خارق العاده که به دست پیامبران به قصد عطف توجه مردم
به پیام الهی رخ می هد (آیات بینات)

انسانهای بی خبر، از اینهمه آیات غافلانه اعراض می کنند و پیامی از آنها نمی شنوند. در قرآن مجید به چنین بی خبری آدمی از آیات الهی فراوان اشاره شده است:

و ان كثيرا من الناس عن اياتنا لغافلون (یونس 92)

بسیاری از مردم از آیات ما در غفلتند

و ما تاتيهن من آيه من آيات ربهم الا كانوا عنها معرضين. (انعام 4، یس 46)

و این مردم بی خرد چه بسیار بر آیات و نشانه های قدرت حق در آسمانها و زمین می گذرند و از آن روی می گردانند.

انسان بی خبر وقتی که به پدیدارهای آفرینش می نگرد، از هویت ربطی و ماهیت نمادی آنها غفلت می کند و حکایت دل انگیز آنها را در خصوص حضور خدای مهربان نمی شنود. امیر معزی به همین بی خبری اشاره می کند:

چه پنداری که چندین عجایب به وصف اند، یک از دیگر عجیب تر شود بی صانعی هرگز مهیا بود بی قادری هرگز مقدر؟
نه بی خلاق باشد خلق عالم نه بی نقاش باشد خلق دفتر
بی پناهی انسان معاصر و احساس تنهایی در جهان هستی از دیگر ابعاد غفلت آدمی از خدای متعال است. دوری آدمی از خدای مهربان که نه تنها آدمی، هستی و هویت خود را وامدار اوست بلکه اطمینان بخش بشر، منحصر اوست. از مهمترین ابعاد غفلت از خدا است. غفلت آدمی از خدایی که هرگز نهان نیست، بلکه همیشه مونس روان آدمی است، خود از پدیده شگفت انگیز آفرینش است:

تو مرا مونس روان بودی لیکن از چشم سر نهان بودی
از تو می یافتم خبر به گمان چون شدم بی خبر عیان بودی

من خود اندر حجاب خود بودم ورنه با من تو در میان بودی⁽¹²⁵⁾
دوست نزدیکتر از من به من است وین عجیب تر که من از وی دورم
چه کنم؟ با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
شیخ بهایی به ریشه دوری اعجاب انگیز اشاره می کند و بر غفلت آدمی از
خدا هشدار می دهد:

دلا تا به کی از در دوست دوری گرفتار دام سرای غروری
ترا خواب غفلت گرفته است در بر چه خواب گران است، الله اکبر⁽¹²⁶⁾
عمیق ترین مرتبه غفلت از خداوند، بی خبری از مشیت الهی و غفلت از مکر
و انتقام خداوند است و این غفلت، گستاخی آدمی را می افزایشد و موجب می
شود که وی ادب عبودیت فروگذارد و طغیان بورزد. غفلت از امید به خدا نیز از
دیگر ابعاد غفلت از خداوند است که سختی در معیشت از جمله موارد
گریزناپذیر آن است. اگر چه آفات غفلت از خداوند و نشناختن آفریدگار قابل
شمارش نیست لکن به برخی از آنها در نمودار صفحه بعد اشاره می شود:

نمودار صفحه 107 کتاب

مهمترین آفت خدا فراموشی، خودباختگی است. انسان دور از خدا یار را غیر
می پندارد و در نتیجه اغیار را نیز یار می پندارد، همانگونه که به شادیهای
کاذب دل می بندد، شادی حقیقی را غم می انگارد.
آفتی نبود بتر از ناشناختن تو بر یار و ندانی عشق باخت
یار را اغیار پنداری همی شادایی را نام بنهادی غمی⁽¹²⁷⁾
ریشه چنین غفلتی تهی شدن از خویش و محو جمال دیگران بودن است که
آدمی را از پرواز به ملکوت باز می دارد:
همچو آینه مشو محو جمال دیگران از دل دیده فرو شوی خیال دیگران

درجهان بال و پر خویش گشودن آموز که پریدن نتوان با پر و بال دگران

2-5) سکولاریزم مصداق بارز زندگی غافلانه

یکی از ابعاد غفلت آدمی، بسنده کردن به ظاهر و بی خبری از باطن امور است. آنچه در حیات آدمی مشهود است، ظاهر دنیوی و لوازم این جهانی زندگی است. انسانهای غافل، به تعبیر مولوی، کوه تن را می نگرند اما کان جان را در آن نمی بینند و به همین دلیل تنها دغدغه آفات و بیماریهای تن را دارند و از دغدغه فرسودگی روان و سقوط وجودی، فارغ هستند. بر خلاف هشیاران و عاقلان که از تن به جان می نگرند و از صورت به معنا می پردازند؛ هزاران فم بر دل دارند تا مبدا آسیبی بر جان و دل رسد و روان، مرتع شیطان گردد و انسان از سلوک به اهداف و آرمانهای والای انسانی بازماند:

بی خبر بودند از جان آن گروه کوه را دیده، ندیده کان کوه
بر دل عاقل هزاران غم بود گر زباغ دل، خلالی کم بود⁽¹²⁸⁾
ظاهر بینی آدمی محدود به تن و جان نیست بلکه در خصوص دنیا و روح
آن نی صادق است. بی خبران ظاهر بین به مظاهر زندگی این جهانی حصر
توجه دارند و از دیدن حقایق هستی محروم هستند.

يعلمون ظاهرا من الحيوه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون

اکثرا به امور ظاهر دنیا آگاهند و از عالم آخرت بکلی بی خبرند.
ظاهر بینی ناشی از چشم حس است که به تعبیر مولوی مانند کف دست از
اشراف بر همه امور ناتوان است. انسان غافل کف روی آب دریا را می نگرد و
انسان هشیار از چشم دریا بین می نگرد زیرا از نظر وی جنبش کفها از دریا
هست و لذا دیدن کف و ندیدن دریا جای شگفتی است.
چشم حس همچون کف دستت و بس نیست کف را بر همه او دست رس

چشم دریا دیگر است و کف دگر کف بهل وز دیده دریا نگر
جنبش کفها ز دریا روز شب کف همی بینی و دریا نه عجب⁽¹²⁹⁾
مولوی با همین بیان تمثیلی غافلان را در مورد هشدار قرار می دهد که وقتی
آب را می بیند، آب آب را نیز ببیند. ظواهر دنیا از حقیقتی برخوردار هستند که
توقف در ظواهر جر غفلت نیست و لذا انسان هشیار از تن، جان را می بیند و از
جان، جان جان را می یابد.

ما چو کشتیها بهم بر می زنیم تیره چشمیم و در آب روشنیم
ای تو در کشتی تن رفته به خواب آب را دیدی مگر در آب آب
آب را آبی ست کومی راندش روح را روحی است کو میخواندش⁽¹³⁰⁾
سکولاریزم نیز بر اساس چنین غفلت و بی خبری، سامان یافته است زیرا
سکولاریزم چیزی جز حصر توجه به ظواهر این جهانی و حذف کردن هر گونه
فرا تر رفتن از دنیای مادی نیست. مدیریت سکولار، به عنوان مثال، مدیریتی
است که اساسا جز به عوامل و آثار این جهانی نیاندیشد و هرگونه عنصر و رای
این جهانی را از نظام مدیریتی بیرون کند و مناسبات گوناگون سازمان را عاری
از هر گونه رنگ و صبغه اخروی شکل دهد.

نمونه بارز جهان بینی سکولاریزم و معیشت سکولاریستی را نزد عربهای
عصر جاهلیت می توان یافت. در این جهان بینی اگر چه، چنان تصور می شد
که آدمی، هستی و وجود را به فعالیت آفرینندگی الله مدیون است لکن آدمی
پس از آنکه به وسیله الله آفریده شد، گرده های ارتباط خود را با آفریننده
خویش قطع کرد و هستی او بر روی زمین، از آن به بعد، در دستهای ارباب
نیرومند دیگری قرار می گیرد و سلطه ظالمانه این ارباب تا زمان مرگ ادامه
دارد، که چیزی جز اوج ظلم و ستمی نیست که در سراسر عمر از آن آزار می

دیده و ناله و شکایت می کرده است. نام این سلطه گر ظالم و ستمگر، دهر، یعنی زمان است. (131)

و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر (جائیه 23 و 24)

و گفتند چیزی جز زندگی این جهانی ما نیست، می میریم و زنده می مانیم. جز روزگار چیزی ما را هلاک نمی کند.

بنابراین زندگی عرب جاهلی بین دو امر تولد و مرگ قرار دارد که در سیطره حاکم کور و ناشنوا، دهر روزگار، اسیر است. چنین بی خبری از حضور مدبر و حاکم که لطیف به بندگان است، تمام اضلاع زندگی عرب جاهلی و مناسبات اجتماعی آنها را شکل می دهد:

نمودار شماره دو، صفحه 110 کتاب

جاهلیت نوین بشر نیز شکل جدیدی از همان زندگی عری جاهلی است. سکولاریزم روزگار ما، زندگی انسان معاصر را بر مبنای حذف حضور خداوند حکیم بنا نهاده است. در برخی از جهان بینی های سکولاریته به جای دهر نام دیگری بر سلطه گر کور، ناشنوا و پیش بینی ناپذیر بر می گزینند که علی رغم فلسفی تر شدن مفهوم، تفاوت ماهری با دهر ندارد: تاریخ

نمودار شماره سه، صفحه 110 کتاب

تلقی های سکولاریستی از زندگی با تصویر اسلامی آن تفاوت ماهوی دارد. در تصویر اسلامی خلق آفرینش درست، آغاز فرمانروایی الهی بر موجودات آفریده شده است. همه کارهای بشری حتی کوچکترین و ظاهراً کم اهمیت ترین جزئیات زندگی در زیر نظارت عالی و انحصاری خدا قرار دارد. خدای عادل و مهربانی که هرگز به کسی ظلم نمی کند و بر بندگان خود مهربان و لطیف است.

در این تصویر، از دهر و یا مفاهیمی شبیه به آن و کارهای اسرارآمیز دهری خبری نیست. وجود چیزی همچون دهر آشکار انکار می شود. عنوان ساخته و پرداخته بی اساس تخیل پیدا می کند. سراسر جریان زندگی آدمی اکنون در زیر نظارت مطلق اراده خداوند شنوا و بیناست. ⁽¹³²⁾ مرگ در این تصویر مفهوم تازه ای پیدا می کند و آن عبارت است از گذری از زندگی این جهانی به زندگی جدید جاودان.

نمودار شماره چهار، صفحه 111 کتاب

3-5) غفلت از آرمانهای قدسی

یکی از مراتب ظاهر بینی و غفلت از حقیقت، غفلت از آرمانهای والای انسانی است. زیرا بی هدف پنداشتن طبیعت و بیهوده انگاشتن حیات، از لوازم ظاهر بینی و نشناختن حقیقت است. غفلت از هدف، مراتب گوناگون دارد: مرتبه نخست، آن است که فرد اساساً دغدغه هدف ندارد و به زندگی متداول و آمد و شد روز شب چنان عادت کرده است که هدف آن را اساساً فراموش می کند. چنین زندگی فاقد روح حیات است و در واقع لب طاقچه عادت از یاد رفته است. ⁽¹³³⁾

زندگی غافلانه، زیبایی و طرب انگیز بودن خود را نشان نمی دهد بلکه چون از یاد خدا تهی است، در سخن و غم در می پیچد، غافلانه به آمد و شد روز و شب بی آنکه از آن فایده‌ای حاصل کنند، روزگار کی گذرانند.

روز شب چون غافلانه از روز شب کی کنی از سر روز و شب طرب؟
روی او چون پرتو افکند، اینت روز زلف او چون سایه انداخت اینت شب
گاهی فرد زندگی را هدفدار دنبال می کند اما اموری را که ارتباطی با هدف ندارد هدف می پندارد و از اصول به هدف واقعی باز می ماند، و این خود مراتب

گوناگون دارد؛ در مرتبه ای، ضد هدف به عنوان مقصد انتخاب می شود، یعنی فرد، به عنوان مثال، از تهران به مقصد مشهد در جاده تبریز می افتد و هرچه پیش می رود و تلاش می کند، نه تنها به مقصد نمی رسد، بلکه از آن دور می افتد. مرتبه دیگر توقف در اهداف اولیه است. کوهنوردی را می ماند که چون به پناهگاه اول رسیده، خود را به قله رسیده تلقی کند و از اهداف والاتر بازماند. بسندگی به توفیقات چشمگیر زندگی و اهداف عالیترا دنبال نکرده، ناشی از غفلت به آن اهداف است. بسیاری بی خبرانی که در ابتدای سلوک خود را واصل پنداشتند و از سلوک بازماندند.

مرتبه دیگر از بی خبری نسبت به اهداف، هدف پنداری فایده است. این نوع غفلت رواج زیادی دارد و در بهد نظری مغالطه های فراوانی را به بار می آورد. و در بعد علمی انسان را از وصول به اهداف واقعی باز می دارد. سر رواج چنین غفلتی این است که فواید، غالباً سهلتر و سریعتر حاصل آید و نسبت به اهداف، نزدیکتر و ظاهرتر هستند و به گونه ای که ساده انگاران عاقبت طلب چون به آنها برسند دل مشغول دارند و از دیدن اهداف اصلی باز می ماند. گاهی دغدغه عدم غفلت از اهداف، خود موجب بروز نوعی غفلت می شود که می توان آن را غفلت از راه مشروع نامید. عده ای در وصول به هدف چنان حصر توجه می کنند که از راه، شرایط، آفات و لوازم آن غافل می گردند. معتقدان به انگاره هدف، وسیله را مباح می کند در واقع دچار چنین بی خبری هستند. کسانی که در خصوص شریعت ابراز انگار هستند و عبادات و شرایع را صرفاً ابزارهایی برای وصول به حقیقت می پندارند به گونه ای که در مرحله سلوک می توان آنها را فرو گذاشت، بر چنین غفلتی غلطیده اند. آفت غفلت از مشروعیت وسیله آن است که اخذ راههای نامشروع و استفاده از ابزارهای غیر اخلاقی سبب می شود

هدف نیز تحت الشعاع آن قرار بگیرد و فرد از وصول به اهداف باز ماند. فقدان دغدغه های اخلاقی نزد بسیاری از مدیران سبب شده است آنها نه تنها بسیاری از اصول اخلاقی را قربانی اهداف سازمانی قرار بدهند بلکه به دلیل عدم تاکید علمی بر آرمان اخلاقی از دستیابی به اهداف بازمانند. در کتاب اخلاق حرفه ای به تفصیل در این مقام سخن رفته است.

گفتارششم: آثار غفلت در زندگی فردی و اجتماعی

آدمی را دشمن پنهان بسی ست آدمی با حذر عاقل کسی ست

چکیده

غفلت، آثار زیانباری فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی دارد و به گونه ای که در ادبیات روایی از آن به عنوان زیان آورترین دشمن، تعبیر شده است. آثار ویرانگر غفلت که در این نوشتار به اختصار مورد بحث واقع شده عبارتند از: خودباختگی و تهی شدن شخصیت آدمی، آفت عزم و اراده، بی حاصلی کوشش و تلاش، افزایش گناه و رذایل اخلاقی، ازدیاد مشقت، محنت و اندوه در زندگی، قساوت قلب و دلمردگی، آفت مدیریت؛ مانع استکمال و عامل انحطاط فرد و ناشی از غفلت به طور کلی است که در مقدمه همین گفتار بیان می شود.

مقدمه

غفلت در ادبیات روایی، به عنوان زیان آورترین دشمن، توصیف شده است. از امیرالمؤمنین، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: **الغفلة اضر الاعداء** ⁽¹³⁴⁾ یعنی غفلت، زیان آورترین دشمن است. این سخن حکیمانه به چند دلیل، قابل ابتناء است. دلیل نخست، درونی بودن غفلت است. بی خبری فرد از حالات جوانحی و درونی است که در فرد پایگاه دارد و آثار ماندگار و دائمی بر روان آدمی می گذارد. مبارزه با امر درونی و ناپیدا، سخت تر و رهایی از آن دشوارتر است. به تعبیر عارف رومی، ظلم و جور روزگاران و ناملايمات و رنجهایی که نصیب انسان می شود، در مقایسه با رنج غفلت از خداوند، قابل تحملتر است، زیرا این رنجها، زودگذر و قابل رفع است، اما رنج دوری از خداوند و درد غفلت به سادگی قابل رفع نیست، بلکه مصیبتی است ماندگار و دردی است پایدار. جور دوران و هر آن رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلتست

زانکه اینها بگذرد، آن نگذرد دولت آن دارد که جهان آگه برد (135)
بنابراین غفلت به دلیل درونی بودن، به سختی قابل درمان است و به دلیل
صعوبت درمان پرضررتر است. کسی می تواند از سعادت و دولت برخوردار
باشد که از غفلت رهایی یافته و جان آگاه یابد. مصراع اخیر، ظاهراً اقتباس از
روایتی است که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است:

من دلائل الدوله قله الغفله

یعنی از عوامل دولت، اندکی غفلت است.

دلیل دوم بر اینکه غفلت، زیان آورترین دشمن است این است که انسان از
دشمنان پیدا و پنهان فراوانی برخوردار است. دشمنان بیرونی راه نفوذی بر آدمی
ندارد، جز از مواضع غفلت و بی خبری وی. غفلت راه نفوذ و تسلط دشمنان و
بیگانگان بیرونی را هموار می کند و عزم و اراده فرد را رد مبارزه، با آنها از بین
می برد. آنچه، در مواقع، ملک وجود آدمی را در تسلط شیاطین قرار داده و دل
آدمی را چراگاه ابلیس می کند، غفلت است. روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل
شده است، به همین نکته ناظر است:

و ان كان الشيطان عدوا فالغفله لماذا؟

اگر شیطان دشمن آدمی است، پس چه جای غفلت است؟

انسان با داشتن دشمنی چون شیطان چگونه می تواند غفلت بورزد و از
خویشتن بی خبر باشد؟ انسان با حذر از خطرهای دشمنان پیدا و پنهان غفلت
نمی ورزد بلکه از هشیاری، دژی مستحکم می سازد و از تقوی، حزم و احتیاط
حصاری پولادین ایجاد می کند تا دشمنان بر او راهی نیابند.

آدمی را دشمن پیدا و پنهان بسی است آدمی با حذر عاقل کسی است
خلق پنهان زشتشان و خوبشان میزند بر دل هر دو کویشان (136)

تصرف انسان بی خبر از خویشتن و تسلط بر فردی که دغدغه و هراس سلطه دشمنان را ندارد، امری سهل است. بنابراین غفلت به دو دلیل، بزرگترین ضررآور است، اولاً به دلیل ناپیدایی آن که پیشگیری و درمان را سخت می‌سازد و ثانیاً به دلیل هموار ساختن راه نفوذ دشمنان که روحیه دشمن شناسی و دشمن ستیزی را از فرد سلب می‌کند.

نمودار شماره پنج صفحه 119 کتاب

انسان غافل در برابر دشمنان، اژدهایی را ماند که از شدت سرمای زمستان افسرده شده و از هویت واقعی خود تهی گردیده است، به گونه ای که به وسیله مارگیر شکار می‌شود و مورد تمسخر مردم قرار می‌گیرد در معرکه‌ها ابزار روزی عده ای و وسیله تفریح عده ای دیگر می‌شود. اما اگر آفتاب هشیاری بر او بتابد و به خویشتن آید، تحقیر را نمی‌پذیرد و دشمنان را نابود می‌کند. عارف رومی داستانی را در همین خصوص آورده است که غفلت زدا است:

گفته اند که مارگیری برای گرفتن مار راهی کوهساران می‌شود، پس از تکاپوی بسیار به اژدهایی بزرگ برخورد می‌کند که در میان برف مرده می‌نمود. مارگیر بی درنگ دست به کار می‌شود و آن اژدها را به زنجیر در می‌آورد و رهسپار شهر بغداد می‌شود تا معرکه و نمایشی بر پا کند.

اژدهای مرده اش را کشان کشان با خود برد تا آنکه به کنار دجله بغداد رسید و بساط معرکه را گسترد و مردم از هر سو بای دیدن نمایش هجوم آوردند و از انبوهی و ازدهام جمعیت، به اصطلاح جا برای سوزن انداختن نبود، دیری نگذشت که آفتاب عالمتاب، تابش سوزان خود را بر روی زمین پخش کرد و اژدهای خمود و افسرده را گرمی بخشید و کم کم جان گرفت و جنبیدن آغاز کرد. مردم با دیدن این صحنه هولناک پا به فرار گذاشتند و اژدها، خشمگین و

آتشین زنجیرها و بندها را از هم گسست و به راه افتاد و شاهدان از هر سو گریزان. ولی ازدحام بیش از حد سبب شد که شمار بسیاری از آنان زیر دست و پا تلف شوند. مارگیر نیز حیرت زده و بیمناک بر جای خشکیده بود و با خود می گفت: عجب تحفه ای از کوهسار آورده ام؟

ازدها، به مارگیر حمله کرد و در دم به هلاکتش رساند و مردم هراسان و گریزان... خمود و فسرده شده و هویت واقعی خود را از دست داده است و به همین دلیل مورد تمسخر و تفریح مردمان گشته است اما وقتی که در اثر تابش آفتاب هویت خود را بدست آورد، تحقیر و آزار مردمان را تحمل نمود و بر آنها خروشید. از طرف دیگر این داستان درجه غفلت و حیرانی خلق را نیز نشان می دهد. انسان که کوهی تبر و استوار است و اشرف مخلوقات؛ به دلیل غفلت از خویشتن حیران مار می شود.

| | |
|-------------------------------|---|
| مار گیر از بهر حیرانی خلق | مار گیرد، اینت نادانی خلق |
| آدمی کوهی ست چون مفتون شود | کوه اندر مار جیران چون شود؟ |
| خویشتن نشناخت مسکین آدمی | از فزونی آمد و شد در کمی |
| خویشتن را آدمی ارزان فروخت | بود اطلس، خویش بر دلقی بدوخت |
| صد هزاران مار و که حیران اوست | اوچرا حیران شدست ومار دوست ⁽¹³⁷⁾ |

مار دوستی، نمونه ای از شیفتگی غوغا و معرکه عوام الناس است. مولوی تحلیل روشن و عبرت آموزی از این پدیده به دست می دهد. این تحلیل بر آنچه که در خود باختگی فرهنگی، برخی از جوانان بدان دچار می شوند، به طور کامل صدق می کند. بیان مولوی از منشا حیرانی آدمی که شایسته حیران شدن همه مخلوقات است، در خصوص حیرانی برخی از جوانان به معرکه های دشمنان پیدا و پنهان، به دقت صادق است. چقدر غمناک است حیرانی عده ای

بر سمبلهای فرهنگ مبتذل که از طریق رسانه های برون مرزی و درون منزلها بساط معرکه بر پا کرده و بر غفلت، خمودگی و فسردگی غافلان، حیران می شوند و غفلتی بر غفلت خود می افزایند. انسانی که از در گرانبهای وجود خود بی خبر است، خود را به قیمت ارزان می فروشد و در برابر دلق فرهنگ مبتذل غرب، اطلس هویت خود را از دست میدهد. چه باید کرد که هر وقت معرکه ای جدید برپا می شود، ساده لوحان بی خبر از هویت خویشان، برگرد آن جمع می آیند.

جمع آمد صد هزاران خام ریش صید او گشته چو او از ابلهیش⁽¹³⁸⁾
خطر غفلت در این است که سرمایه وجود آدمی را تباه می سازد. از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

من طاعت غفلته تعجلت هلکته⁽¹³⁹⁾

هر که غفلتش به درازا کشد هلاک و تباهی اش شتاب گیرد. .
به همین جهت حضرت فرموده اند:

ان کنتم لنجاه طالبین فارفضوا الغفله و اللهو و الزموا الاجتهاد و الجد⁽¹⁴⁰⁾

اگر خواهان نجات هستید، غفلت و بی خبری را رها کنید و بر تلاش و جدیت پایبند باشید.

بر اساس همین روایت معلوم می شود که اولاً نجات در گرو غفلت زدایی است، ثانیاً تلاش و جدیت با غفلت و بی خبری نسبت معکوس دارد و لذا غفلت از موانع رشد و توسعه هر جامعه است. جامعه غفلت زده از تلاش و کوشش گریزان بوده و به وضعیت موجود بسنده می کند و لذا از توسعه و رشد باز می ماند.

1-6) خود باختگی

غفلت از خویشتن، به ویژه اگر در مرتبه غفلت مستقر باشد، شخصیت ستان است زیرا غفلت از هر امری در درجه اول موجب از دست رفتن هویت فرد غافل است و در درجه دوم سبب تباه شدن متعلق شدن غفلت است و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ایاکم و الغفله! فانه من غفل فانما یغفل علی نفسه.

از غفلت بپرهیزید! چرا که هر کس دچار غفلت شود بر خویشتن، بی خبری روا داشته است.

انسان غافل به جای شکوفا کردن استعدادهای خویش، به خیالپردازی مشغول می گردد، در جهل مرکب می غلطد و عنکبوت گونه لاف می زند و گزاف می بافتد و بر زندان اوهام خویش حصارهای پولادین می کشد. غفلت و بی دغدغه بودن منشاء اوهام و پندارها می شود و فرد، تصویر واقعی خویش را از دست داده و با تصویر وارونه و خیالی زندگی می کند اما غافل از اینکه با خود واقعی زندگی نمی کند.

غفلت و بی دردیت فکر آورد در خیالت نکته بکر آورد ⁽¹⁴¹⁾

همان گونه که غفلت فردی، شخصیت ستان است، غفلت شایع در جامعه نیز هویت جمعی را تباه می کند. از خود بیگانگی، منحصر در فرد نیست ممکن است فرهنگ سازمانی و جامعه نیز دچار این بیماری گردد. یکی از عوامل خود باختگی اجتماعی، غفلت شایع و مستقر است. انسان غافل از خویشتن، خود واقعی را از دست می دهد و در تسخیر بیگانگان در می آید و عمرش چراگاه شیاطین می گردد و جامعه گرفتار به بیماری غفلت، همه سرمایه های ملی، توان جمعی در عرصه های مختلف آن را از دست داده و از توسعه از می ماند. یکی

از عوامل فقرزایی جامعه، غفلت جمعی است. در روایت به همبستگی غفلت و فقر اشاره شده است:

الغفله فقد،⁽¹⁴²⁾

غفلت، فقدان و از دست دادن است.

بی خبری از هر چیزی، در واقع، از دست دادن همان چیز است. شرط برخورداری از امکانات، موفقیتها، وقوف بر آنها است لذا غفلت از خویش به معنای از دست دادن خود واقعی است. آفت خودباختگی ناشی از غفلت هایی است که فرد را از زندگی انسانی سقوط می دهد و آن را به صورت حیوان در می آورد و متناسب با غفلت بیشتر، از حیوان نیز گمراهرتر می کند، زیرا وی بر خلاف حیوان، از استعداد، آگاهی و کمال برخوردار است ولی به دلیل غفلت، استعداد از خود را تباه کرده و گمراه شده است:

و لقد ذر انا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها، اولئک کالانعام بل هم اضل، اولئک هم الغافلون .

و به راستی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم چرا که دلهایی دارند که با آن در نمی یابند و دیدگانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنان نمی شنوند، اینان همچون چارپایانند، بلکه گمراه تر، اینان غافلانند.⁽¹⁴³⁾

که آن مردمان جملگی جاهلند ز معنای انسانیت غافلند⁽¹⁴⁴⁾

2-6) آفت عزم و اراده

انسان غافل، به دلیل خودباختگی، بی خبری از کوتاهی فرصت در زندگی این جهانی و غفلت از اهمیت سعادت اخروی، سست رای و بی اراده می گردد. انسانهای رازدان، اراده های پولادین دارند. سخت رویی و خودباختگی دو میوه

هشیاری اند. هشیاران، عرصه اراده پولادیشان را جولانگاه کندها و غفلت ورزیهها نمی کنند و لذا خدنگ شهوتشان فرصت نمی یابد تا در تصمیم نفوذناپذیرشان به نشانه بنشینند:

لا تعدوا علی عزیمة جهدهم بلاده الغفلات و لا تنتضل هم خدائع الشهوات

(145)

3-6) جهد بی توفیق

انسان غافل همانگونه که بیان شد، مرد کار و تلاش نیست و اگر به دلایلی ناچار از تلاش و کوشش باشد، جهد او حاصلی ندارد. کوششی که انسان های هشیار را به کام می رساند، در کام غافلان شهد نمی شود زیرا خلاف تصور غالب، جهد لزوماً با توفیق همراه نیست. همراهی جهد و توفیق که در ادبیات اخلاقی و متون دینی به آن اشارت شده است، مشروط بر هشیارانه بودن جهد است. پس در بیان حکیم سنایی

جهد بر توست و (ره) خدا توفیق زآنکه توفیق و جهد هست رفیق تلاش انسان بی خبر او را به کام نمی رساند توفیق به شرطی لازمه جهد است که غافلانه انجام نپذیرد. ⁽¹⁴⁶⁾ مولوی که بدون تردید از حکیم سنایی متاثر و ملهم است، سخن مجمل وی را با ذکر نمونه تاریخی قابل تامل، توضیح می دهد:

گرچه جمله این جهان بر جهد است جهد کی بر کام جاهل شهد شد؟ تلاش توام با بی خبری به دلیل اینکه بی ثمر است، در واقع جز جان کندن نیست، تلاشی بیهوده که از آن باید به خداوند رحمان پناه برد.

جهد بی توفیق جان کندن بود زارزانی کم گر چه صد خرمن بود جهد بی توفیق خود کس را مباد در جهان والله اعلم بالسداد ⁽¹⁴⁷⁾

مولوی مثال بارز تلاش و بی توفیق ناشی از غفلت را تدبیر و تلاش فرعون می داند و هرچه وی تدبیر می کرد ناکام می ماند.

جهد فرعونى چو بی توفیق بود هرچه او می دوخت آن تفتیق⁽¹⁴⁸⁾ بود⁽¹⁴⁹⁾
احادیث فراوانی در بیان این حقیقت که جهد غافل بی توفیق است، در ادبیات روایی وجود دارد، از جمله روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده است:
ایاک و الغفله و الاغترار بالمهله، فان الغفله تفسد الاعمال و الاجال تقطع
الامال ؛⁽¹⁵⁰⁾

از غفلت و فریفتگی به مهلت پرهیز کنید چرا که غفلت، کردارها را تباه می کند و اجلها، امیدها را از بین می برند.

کفی بالمرء غفله ان یصرف همته فیما لا یعینه ؛⁽¹⁵¹⁾

مرد غافل را همین بس که همت خود را در امری صرف کند که کمترین کمکی به او ندارد.

کفی بالرجل غفله ان یضیع عمره فیما لا ینجیه ؛⁽¹⁵²⁾

فرد غافل را همین بس که عمر خود را در اموری تباه کند که موجب رستگاری وی نیست.

روایات یاد شده نه تنها بی حاصلی جهد غافلان را بیان می کند بلکه به دلیل آن را نیز توضیح می دهند. غفلت و بی خبری، اعمال و رفتار آدمی را تباه می کند زیرا بی خبری موجب می شود که فرد غافل، همت خود را مصروف امری کند که به او یاری نمی رساند و عمر خود را در امری از بین می برد که نجاتش نمی دهد.

دلیل عمده ناکام بودن جهد غافلانه در این است که اثر بخشی و کارآیی فعالیت ها در گرو هشیاری دائمی نسبت به اهداف فعالیت است: آیا رفتار و

تلاش هدفمند است؟ آیا کوشش نسبت به اهداف وفادار است؟ بنابراین غفلت موجب می شود انسان در زمینه هایی تلاش کند که برایش حقیقتاً سود ندارد و عمر خود را در میدانهایی از دست بدهد که مایه نجات او نیست. به تعبیر شیخ عطار نیشابوری:

چون ز اول تا به آخر غافل‌یست حاصل ما لاجرم بی حاصلیست⁽¹⁵³⁾
ممکن است، پرسیده شود، دلیل اینکه انسان غافل همت خود را مصروف امری بی فایده کند، چیست؟ پاسخ این است که غافل به حسابرسی خود نمی پردازد و دغدغه سود دهی ندارد، او به تلاش صرف، بسنده می کند. روشن است که مدیری که به حسابرسی سازمان خود وقوف کامل نداشته باشد، از خسارتهای وارد بر سازمان غافل می ماند. همچنین است حال انسان غافل که مدیر سازمان روانی خویش است اما از حسابرسی خویش بی خبر. به همین دلیل در نهج البلاغه می خوانیم:

من حاسب نفسه ریح، و من غفل عنها خسر⁽¹⁵⁴⁾

هر که به محاسبه خویشتن پردازد، سود برده است و کسی که از آن غفلت بورزد، خسران می یابد.

نمودار شماره شش، صفحه 127 کتاب

4-6) کشتزار گناه و زشتی

غفلت، مزرعه مستعدی برای رشد و باروری رذایل اخلاقی و مفسد اجتماعی است. منشاء بسیاری از رذایل، بی خبری فرد است و انسان بی خبر خود، به عیب دیگران مشغول است و مرتکب گناه و غیبت می گردد.

غافلند این خلق از خود ای پدر لاجرم گوین عیب همدگر⁽¹⁵⁵⁾

همچنین است عجب، دنیازدگی، کبر، و خود خواهی، دروغگویی و دیگر بزهکاریها، انسان بیدار، قدر و منزلت خود را می شناسد و از بیماریهایی چون عجب، کبر و خودخواهی مصون می گردد. چه سعادتمند است کسی که خود را بشناسد: رحم الله امر عرف قدره. اما کسی که از منزلت خویش بی خبر است و از موضع خویش در جهان هستی غافل، لاف کبر می زند و به گزاف، فخر می فروشد. چنین کسی نه خویش را می شناسد و نه دیگران را لذا نه حرمت خود را نگه می دارد و نه حرمت خلق را. منشاء چنین گستاخی و بی ادبی، فروگذاری غفلت آدمی از لباب و روح هستی است:

| | |
|--|--|
| این تکبر چیست؟ غفلت از لباب | منجمد چون غفلت یخ از آفتاب |
| چون خبر شد ز آفتابش یخ نماند | نرم گشت گرم گشت و تیز راند |
| کبر ز آن جوید همیشه جاه و مال | که زسرگین است گلخن را کمال |
| کین دو دایه را افزون کنند | شحم و لحم و کبر و نخوت آکنند؟ |
| دیده را بر لب لب ⁽¹⁵⁶⁾ نفراشتند | پوست را زان روی لب پنداشتند ⁽¹⁵⁷⁾ |

5-6) مشقت در زندگی

همان گونه که بیان شد جهد غافلانه، جهد بی توفیق است و جهد بی توفیق، جان کندن و مشقت بی معنا بردن است. آنچه تلاش و کوشش این جهانی را معنا دار و لذت بخش می کند، پرتو هشیاری است که از زندگی پایدار و سعادت جاودان بر آن می تابد. یکی از دلایل کسب آرامش از طریق کسب آرامش از طریق یاد خدا، همین است. یاد خدا، موجب آرامش دل و تسکین قلوب می شود. بر اساس آیات قرآن هر کس از یاد خداوند، رویگردانی کند و غفلت ورزد، در زندگی این جهانی چنان دچار مشقت، رنج و عذاب می شود که جز

در رحمت الهی از آن، نتوان رهایی یافت. نتیجه طبیعی اعراض غافلانه از یاد خدا و بی خبری از نعمات الهی، گرفتار آمدن به معیشت پر رنج و عذاب است.

و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا (طه - 124)

و به تعبیر جامی:

می رود عمر گرانمایه و ما غافل از او وه که جزمحت و اندوه نشد حاصل از او

6-6) قساوت دل

آثاری که از غفلت بر شمردیم، به قساوت دل آدمی منجر می شود. غفلت به تدریج موجب خودباختگی، حریم شکنی و بزهکاری می گردد و گناه و بی شرمی بر دل آدمی قساوت می آورد. همبستگی بین غفلت و قساوت دل، در روایات گوناگونی بیان شده است، از جمله در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

ایاک و الغفله! ففیها تکون قساوه القلب. (158)

از غفلت بپرهیز! زیرا قساوت قلب در آن شکل می گیرد.

غفلت ناشی از گستاخی است و سبب دریده شدن پرده ادب و عبودیت است. بی خبری، حرمت کبریائی را می شکند و بر دل آدمی نیز قساوت و سنگدلی می زند. در روایتی از امام علی علیه السلام می خواهیم که فرموده اند:

من غلبت علیه الغفله مات قلبه (159)

غفلت بر قلب هر کسی چیره شود دل او می میرد.

بر اساس همین روایت می توان گفت قساوت قلب و دل مردگی از آثار

غفلت مستقر و مراتب شدیدتر از آن است. (160)

6-7 آفت مدیریت

غفلت و بی خبری، علاوه بر آثار زیانبار بر شخصیت آدمی، آفات ویرانگری در مناسبات سازمان و مدیریت دارد. غفلت سبب مس شود، مدیران نگرش یک بعد یافته و از واقع بینی نسبت به واقعیات مربوط به سازمان خود محروم گردند و از تصمیم گیریهای دقیق باز مانند. توضیح مورد پژوهانه⁽¹⁶¹⁾ آسیب غفلت در مدیریت را با توجه به نسبت هشپاری و بی خبری با آنچه مدیریت خوانده می شود، می توان توضیح داد.

می دانیم که بر آورده نشدن انتظارات افراد سبب ناخوشنودی و نارضایتی آنها می گردد. چنین نارضایتی موجب بروز دغدغه و تشویش می شود که اصطلاحاً درد نامیده می شود. درد از حیث اینکه مسبوق به نوآوری و دگرگونی است یا سابق بر آن، به دگرگونی به دو گونه درد سازنده و بازدارنده مسبوق به دگرگونی است و موارد آن، تشویشی است که پس از معرفی و یا اجرای طرح، در افراد پدید می آید و سبب بروز آن نیز برآورده نشدن انتظارات قبلی افراد در اثر اعمال دگرگونی است.

این نوع تشویش، مانع خلاقیت و بازدارنده نوآوریها است. مراد از درد سازنده، تشویشی است که در اثر عدم اجرای دگرگونی و یا ادامه وضعیت پیشین پدید می آید و دگرگونی، نوآوری و خلاقیت مسبوق به چنین تشویشهایی است و لذا تشویش و درد سازنده نامیده می شود.

از آنجا که هر چه سطح آگاهی و تعهد مدیران و مجریان افزایش یابد، الگوی تغییرات و انتظارات آنها نیز تغییر کرده و کیفیت تشویش و درد آنها از مخرب و بازدارنده و سازنده و مثبت تبدیل می گردد، به همین دلیل، افزایش سطح آگاهی و تعهد مدیران با دو عنصر تشویش سازنده و خلاقیت و نوآوری همبستگی دارد.

به همین دلیل است که عده ای مدیریت درد را عبارت از افزایش سطح آگاهی و تعهد مدیران و مجریان طرح دگرگونی در جهت اجرای موفقیت آمیز آن می دانند. بررسی و مقایسه بین هشیاری و غفلت ورزی مدیر، در نمودار شماره هفت آمده است.

نمودار شماره هفت - صفحه 131 کتاب

6-8) مانع استکمال و عامل انحطاط

غفلت از موانع مهم در کمال طلبی آدمی است. کسی که از نقص و ناداری خویش بی خبر است و دغدغه ای از ناکامی خود ندارد، احساس کاذب بی نیازی یافته و لذا در مقام جبران نواقص خویش بر نمی آید و کمترین جهدی در جهت کسب کمالات نمی کند.

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استکمال خود ده اسبه تاخت زان نمی پرد به سوی ذوالجلال کو گمان می برد خود را کمال فریفته شدن به کمالات پنداری که مراتب غفلت و پرده پندار است؛ موجب توقف انسان در استکمال و بلکه باعث سقوط و انحطاط آدمی می گردد. در روایتی از امام علی علیه السلام می خوانیم:

من طالت غفلته تعجلت هلكته (162)

هر کس غفلتش طولانی شود، هلاکتش شتاب می گیرد.

شیطان در ادبیات دینی، نمونه ای از سقوط ناشی از غفلت است. غفلت و غره شدن به مقام قرب، او را از دیدن واقعیت خویش و وقوف به منزلت آدمی محروم ساخت و لذا کبر آورد و بر آدمی حسد ورزید و علم عصیان فراز کرد. منشاء اصلی سقوط شیطان تصور پنداری او از کمالات خود بوده است. هر انسانی در معرض گرفتار آمدن به چنین بیماری هست. بیماری پندار کمال، و

غفلت از نقصان، بدترین بیماری است که انسان را از کمال جویی باز می‌دارد و به همین جهت است که در ادبیات روایی غفلت، زیان‌آورترین دشمن تلقی شده است.

علتی⁽¹⁶³⁾ برتر پندار کمال نیست اندر جان تو ای ذو دلال⁽¹⁶⁴⁾

از دل و از دیده ات بس خون رود تا ز تو این معجبی بیرون رود

علت ابلیس ناخیری⁽¹⁶⁵⁾ بدست وین مرض در نفس هر مخلوق هست⁽¹⁶⁶⁾

این اثر ویرانگر غفلت، در بعد اجتماعی به صورت انحطاط جوامع در می‌آید. یکی از عوامل انحطاط تمدنها شیوع بیماری غفلت بوده است. غفلت آنگاه که در فرهنگ سازمانی استقرار یابد، افراد، گرفتار آرزوهای طولانی بی‌اساس شده و از دیدن هویت و واقعیت جمعی خود محروم می‌شوند، نیروهای ملی ناشناخته می‌ماند و منابع ملی از بین می‌رود. نه از حوادث و تجربه‌های تلخ و شیرین و عبرتی اخذ می‌شود و نه از نزدیکی مرگ، دغدغه‌ای به وجود می‌آید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه ابتدا بیان می‌فرماید، عامل انحطاط تمدنها همین پرده پنداری است که چشمان مردم را از دیدن واقعیت نابینا ساخته است و سپس با زبان انگیزشی مردم را از غفلت بر حذر می‌سازند:

و انما هلك من كان قبلکم بطول آمالهم و تغيب اجالهم حتى نزل بهم الموعود

الذی ترد عنه المعذره و ترفع عنه التوبه و تحل معه القارعه و النقمه.

واقعیت جز این نیست که تنها دلیل هلاک و سقوط جوامع پیش از شما این بود که به آرزوهای دراز گرفتار آمدند و اجل هایشان را نادیده گرفتند تا تهدیدهای الهی، جامه عمل پوشید، تهدیدهایی که چون فرود آید، بر سینه هر توجیهی رد زند. توبه از میانه خیزد و همزمان فاجعه‌های کوبنده و خشم‌حق‌باریدن گیرند.⁽¹⁶⁷⁾

امام علی علیه السلام به عنوان رهبری دلسوز در خصوص ابتلا امت اسلامی بر چنین بیماری خطرناکی، هشدار فراوان داده است. حضرت، روزگاری را پیش بینی کرده است که امت مسلمان نسبت به آیات الهی ناشنوا باشند و از قرآن صاحب ذکر، جز جز نقشی در میان نباشد و از اسلام بیدادگر جز اسمی به جای نماند. مساجد آباد باشند اما از حیث روشنگری و هدایت مردم، تهی گردند. ترسیمی که از انحطاط چنین فاجعه ای ارائه شده است، امنیت کاذب هر غافل را از میان بر می دارد.

یاتی علی الناس زمان لایبق فهم من القرآن الارسمه و من الاسلام الاسمه و مساجد یومئذ عامره من البناء من الهدی. سکانها و عمارها شر اهل الارض. منهم تخرج الفتنة و الیهم تاوی الخطیئه یردون من شدغنها فیها، و یسقون من تاخر عنها.

این مردم را زمانه ای در پیش است که از قرآن مجید جز نقش و نکاری، و از اسلام جز نامی به جای نماند و در آن زمان بنای مساجدشان آباد، اما از معنا و روشنگری تهی است. مسجد سازان و مسجد نشینان آن روزگار، بدترین مردم زمین اند. فتنه از آنها بر می خیزد و گناه سوی آنها روی می کند. فتنه و فساد را بر گوشه گرفتگان، تحمیل کنند و تناسان و بازماندگان را پیش می رانند. ⁽¹⁶⁸⁾

یقول الله سبحانه فی حقت لا یثن علی اولئک فتنه تترک الحلیم فیها حیران و قد فعل و نحن نستقبل الله عشره الغفله

خداوند متعال می فرماید: به حق خودم سوگند که بر آنان چنان فتنه ای بر می انگیزم که بردبار و اندیشمند را سرگردان گذارم! و بدون تردید، تهدید خداوند انجام پذیر است. باری، لغزشهایی ناشی از غفلت، به خدای بزرگ پناه می برد.

عبارت اخیر نشان می دهد که منشاء اصلی تباهی های که در متن خطبه به آن اشاره شده، غفلت و بی خبری است. همچنین در این بیان به وضوح آمده است که تباهی های جامعه نشانه عذاب الهی است که جوامع گرفتار به غفلت در زندگی این جهانی گریزی از آن ندارند و در آخرت عذاب دردناکتری در انتظار آنان است.

6-9) عذاب اخروی

سزای غفلت ورزانی که پس از اتمام حجت و آگاهی یافتن از راه سعادت، همچنان از آیات الهی و انذار آسمانی اعراض می کنند و بی خبری خود را تداوم می بخشند، آتش جهنم و عذاب الهی است. اینکه غفلت از یاد خدا از عوامل گرفتاری آدمی به آتش دوزخ است، مورد تاکید قرآن مجید است: **ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یتصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها، اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون (اعراف - 179)**

و محققا بسیاری از جن و انس را برابر جهنم واگذاریم چه آنکه آنها را دلہائیسست بی ادراک و معرفت و دیددگان بی نور و بصیرت، و گوش های ناشنوای حقیقت، آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراہترند.

بسیاری از مفسران بر مبنای این آیه شریفه گفته اند: عامل وارد شدن آنها در جهنم، همان غفلت از یاد خداوند است و آنچه انسان را ز عذاب الهی می رهاوند، فقط ذکر خدا است. مفسران بزرگی چون شیخ طوسی در ذیل همین آیه، پرسشی کلامی را طرح کرده اند و پاسخ داده اند که گزارش مختصر آن مفید است: در پاسخ می توان گفت: مراد از غفلت در اینجا، اعراض از آیات و عدم التفات به آنها است. اعراض و روی گردانی، رفتار اختیاری است و همین

رویگردانی اختیاری سبب می شود که فرد در زمره غافلان در آید. بر اساس آنچه در گفتار سوم در خصوص مراتب غفلت بیان شد، می توان گفت، عذاب اخروی مانند عذاب دنیوی، نتیجه طبیعی غفلت ورزی کسانی است که دچار غفلت مذموم شده اند و دو قسم غفلت گریزناپذیر و غفلت معذور، از این حکم بیرون هستند. غفلت مذموم، غفلت بعد از هشدارهای آسمانی، در مراتب سه گانه آن، غفلت مستقر، غفلت مضاعف، و غفلت جمعی، موجب عذاب الهی است که در دنیا به صورت فتنه و انحطاط پدیدار می شود و در آخرت به شکل آتش دوزخ تجسم می یابد. در چنین روز است که پرده پندار می افتد و انسان، غفلت خود را درک می کند اما جز حسادت و اندوه ثمری ندارد.

گفتار هفتم: عوامل معرفتی غفلت

چشم حس همچون کف دستت وبس نیست کف را بر همه اودست رس

چکیده

شناخت عوامل و زمینه های پیدایی و پایداری غفلت، در پیشگیری و درمان آن ضرورت دارد. عوامل غفلت آور بر دو قسم است: عوامل معرفتی یا خطاهای شناختی و عوامل فرامعرفتی قابل تقسیم است. از عوامل فرامعرفتی تنها به بیان عوامل روانی بسنده می کنیم. خطاهای شناختی عبارتند از: مغالطه کنه و وجه که فرد را به نگرشی یک بعدی می رساند و مغالطه تعمیم ناروا، خطای استنباط نفی ماعدا از اثبات شی، در آمیختن مشاهده امر و واقع و برداشت فرد از آن و مطلق پنداری عقل.

مقدمه

غفلت چنان که در گفتارهای پیشین بیان شد، مراتب و ابعاد گوناگونی دارد. هر مرتبه از غفلت، معلول عوامل خاصی است و هر بعدی از آن برخاسته از زمینه های معینی است. شناخت دقیق این عوامل و زمینه ها، شرط پیشگیری و درمان غفلت است زیرا تغییر رفتار فرد غافل به دو طریق میسر است: رفع عوامل و زمینه های پیدایی غفلت - اگر آن عوامل قابل زدودن باشد - و مهار کردن آنها در صورت اینکه قابل رفع نباشند. روز آورد ما به شناخت عوامل و علل پیدایش غفلت، روی آورد درمانگرانه است و لذا به بررسی عوامل همه مراتب غفلت نمی پردازیم. دو مرتبه از غفلت گریزناپذیر و غفلت معذور، به همین دلیل، مورد بحث گفتار حاضر نیستند. سوال عمده در شناخت عوامل پیدایی و زمینه های ماندگاری بیماری غفلت این است که چه عواملی موجب روی گردانی انسان از امور مهم و سرنوشت ساز زندگی می شود؟ اموری که

علی اصول باید مورد توجه مدام واقع شود. به ویژه پس از هشدارهای آسمانی توسط پیامبران الهی بر انسان ارزانی می شود، غفلت انسان چه توجیهی دارد؟ پرسش دیگر، این است که شدت پذیری غفلت و اشتداد آن از مراتب ضعیف به مراتب شدید، مرهون چه عاملی است؟ گرفتاری به غفلت، چگونه به مرتبه غفلت مستقر می انجامد و در دل چنان رسوخ می کند که رهایی از آن به آسانی مقدور نمی شود؟

غفلت بر خلاف رفتارهایی چون؛ درغگویی، اختلاس و... از امور جوارحی و رفتارهای ظاهری بیرونی نیست بلکه از حالات جوانحی و امور درونی است. موطن غفلت، قوه شناخت آدمی است، آنچه شناخت را زاهشیاری مانع می شود، عامل غفلت است. عوامل ناهشیاری و بی خبری بر دو قسم است: عوامل معرفتی و فرامعرفتی.

مراد از عوامل معرفتی در اینجا قسم خاصی از خطاهای شناختی است که هشیاری انسان را مختل ساخته و او را از توجه به حقیقت و دیدن همه حقیقت باز می دارد. مراد از عوامل فرامعرفتی، عوامل بیرون از قوه شناخت است که مانع شناخت می شود. عوامل شخصیتی، تربیتی، اجتماعی... در شناخت آدمی دخیل هستند و در موارد پرده ای بر دیدگان او می نهند. بحث از عوامل فرامعرفتی را در گفتار آینده طرح می کنیم.

خطاهای شناختی؛ قوه شناخت آدمی، ارتباط معرفتی او را نسبت به خود و محیط خود برقرار می کند. انسان به وسیله چنین نیروی موهبتی، به جهان هستی علم پیدا می کند، اما در به کار بردن قوه شناخت، همیشه موفق نیستم بلکه در مواقعی، بدون تردید خطا می کنیم. چیزی را نمی بینیم و یا چیزی را وارونه می یابیم. بنابراین، انسان در کسب آگاهی مصون از خطا نیست. خطای

ادراک از جهت عوامل و چگونگی وقوع، تنوع دارند. گاهی خطا، خسی است و گاهی فکری. خطای حسی به نحوه کارکرد حواس مربوط است و خطای فکری به نحوه ترتیب معلومات پیشین در استنباط آگاهی جدید برمی گردد. خطا از حیث دیگر بر دو قسم است: خطاهای پرهیزناپذیر، و خطاهای درمان پذیر. خطاهای پرهیزناپذیر که ناشی از محدودیت قوه شناخت آدمی است. منشاء غفلت گریزناپذیر است. چنین خطاهایی موضوع بحث نوشتار حاضر نیست. خطاهای درمان پذیر ناشی از عدم استفاده صحیح و دقیق ابزارهای شناختی است.

خطاهای درمان پذیر بر دو قسم است: قسم اول، خطاهای است که در مقام تفکر پیچیده راه می یابد همچون مغالطه هایی که در استدلالهای منطقی رخ می دهد. قسم دوم، خطاهایی است که در داوریهها و تصمیم گیریهای عمومی راه می یابد. عموم مردم در مقام داوری بدون آنکه به استدلالهای پیچیده منطقی بپردازند، استنباطهایی دارند که ممکن است از خلل و رخنه برخوردار باشند. چنین خطاهایی منشاء غفلت درمان پذیر است. عوامل غفلت، در واقع به یکی از خطاهای ادراکی بر می گردد که یا ناشی از عوامل معرفتی خطا است و یا ناشی از عوامل غیر معرفتی.

1-7) نگرش یک بعدی

یکی از عوامل غفلت، توجه حصرگرایانه به امور است. دیدن ضلعی از یک امر و ندیدن اضلاع دیگر و انکار آنها موجب تصور یک بعدی می شود. مولوی داستان آموزنده ای را در نگرش یک بعدی و غفلت از سایر ابعاد آورده است. پبلی را در خانه تاریک نهاده بودند و افراد با استفاده از حس لامسه به شناخت آن می پرداختند استفاده از چشم ممکن نبود و لذا فقط به وسیله سائیدن دست

سعی می کردند آن را بشناسند. یکی به دلیل تماس با خرطوم آن را همچون ناودان می پنداشت و می گفت: فیل چیزی نیست جز ناودان!

پیل اندر خانه تاریک بود عرضه را آورد بودندش هنود
دیدنش با چشم چون ممکن نبود آندر آن تاریکی اش کف می بسود
آن یکی از کف بخرطوم اوفتاد گفت همچون ناودان است این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید آن برو چون بادبزن شد پدید
آن یکی را چون کف بر پایش بسود گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست گفت خود این پیل چون تختی بدست
همچنین هریک جزوی که رسید فهم آن می کرد هر جا می شنید

چنین غفلتی موجب بروز اختلاف و نزاع می شود و تنها راه درمان آن یافتن بصیرت همه جانبه نگر است. چشم حس اساسا گزینشی عمل می کند. بعدی از شی را می بیند و از دیگر ابعاد غفلت می کند. و لذا برای رهایی از این غفلت باید چشم و دیده دریا داشته باشیم. (169)

چشم حس همچون کف دستت و بس نیست کف را بر همه او دست رس
چشم دریا دیگر است و کف دگر کف بهل وز دیده دریا نگر
دلیل نگرش یک بعدی آن است که فرد در شناخت امور نسبت به یکی از ابعاد آن چنان خیره شود که از دیدن سایر ابعاد آن غافل گردد. چنین پندارد که هویت آن شی چیزی نیست جز همین بعد. پدیدارهای طبیعی به ویژه امور مربوط به حوزه دانش انسانی ابعاد گوناگونی و اضلاع متنوعی دارند. کشف ضلعی از پدیده نباید موجب غفلت از سایر اضلاع بشود. بررسیهای متداول در علوم تجربی و دلایل روش شناختی موهم چنین خطایی هستند، بررسی خواص فیزیکی به معنای غفلت از خواص شیمیایی است. اگر کسی که به بررسی

خواص فیزیکی اشیا می پردازند، از ساده انگارانه گمان کند که اشیا چیزی نیستند جز خواص فیزیکی، لاجرم مرتکب چنین خطایی می شوند. حکیمان مسلمان خطای نگرش تک بعدی و غفلت از سایر ابعاد را مغالطه کنه و وجه یا خطای اخذ وجهی از شی به جای همه هویت و کنه آن نامیده اند.⁽¹⁷⁰⁾ عده ای آن را مغالطه هیچ نیست جز نیز خوانده اند.

امروز چنین غفلتی را تحویل نگری و تقلیل گروی نیز می خوانیم. از قربانیان رسوای این مغالطه برخی از مورخان معاصر ما هستند که به نام تحلیل علمی تاریخ، چهره ای از تاریخ را برمیزینند و سایر حوادث را بر مبنای آن تعیین و تفسیر می کند و آنگاه خیال می کنند که واقعا حق تاریخ را بیان کرده اند و همه تاریخ را عریان و آشکار عرضه و تفهیم کرده اند.

این پندار که تاریخ چیزی نیست جز تحولات اقتصادی و تنازعات طبقاتی، همان مغالطه هیچ چیز نیست است.⁽¹⁷¹⁾ دیده اید کسانی را که همه جهان را جرم می پندارد؟ یا همه جهان را انرژی مجسم گمان می کنند؟ یا جامعه را اقتصاد مجسم تصور و یا آب را همان O_2H می انگارد؟ همه اینها به همین خطا گرفتارند که چهره ای از شی را با همه آن شی معاوضه می کرده اند.⁽¹⁷²⁾ یکی از عوامل غفلت در شناخت هویت خویش، حقیقت انسان به طور کلی، موضع انسان در هستی درک صحیح زندگی و هدف حیات و برخورداری از نگرش یک بعدی است. بسیاری کسانی که انسان را چیزی نمی بینند جز یک ماشین بسیار پیچیده و به همین دلیل از دیدن بسیاری از ابعاد انسان غافل می شوند.⁽¹⁷³⁾ و یا انسان را چیزی جز حیوان گویا و یا حیوان خردمند، نمی بینند و از دیدن اضلاع دیگر انسان که بر اندیشه، قابل ارجاع نیستند، مانند عشق ورزی، غفلت ورزند.

ای برادر تو همان اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای (174)
بر خلاف نگرش یک بعدی یاد شده، عده ای با خیرگی به بعد عشق ورزی
انسان همه هویت آدمی را به چنین بعدی منحصر می کنند و از دیدن سایر ابعاد
او غافل می شوند:

ای برادر تو عاشق نیستی نیستی آدم بین خود چیستی؟ (175)
انبیا بدون تردید نقش درمانگری دارند و همانگونه که در نهج البلاغه می
خوانیم: النبی طبیب دوار بطبه

پیامبر طبیبی است دوره گرد، که برای درمان مردم مبعوث شده است.
اما اگر کسی گمان کند که نبوت چیزی نیست جز طبابت، دچار خطای
نگرش یک بعدی شده است. همچنین دیدگاههایی چون نبوت چیزی نیست جز
حکومت و نبوت چیزی نیست جز ترویج اخلاق. یکی از اضلاع توفیق مدیر،
مساله بهره وری است اما گمان اینکه مدیریت چیزی نیست جز بهره وری
نگرش یک بعدی ناشی از خطا کنه و وجه است.

دیدن عیب و نقص و بی خبری از امتیازات و کمالات و یا توجه به نکات
مثبت و غفلت از عیوب و نواقص آشکار ناشی از نگرش تک بعدی است.
حکایت نگرش تک بعدی، داستان دراز دامنی است و محتاج بررسی مفصل در
جایی مناسب است. نگرش یک بعدی ناشی از مغالطه، اخذ وجهی از شی به
جای همه هویت آن، خود ابعاد گوناگون

دارد. به عبارت دیگر خطا چیزی نیست جز در مواضع مختلف رخ می دهد.
یکی از مواضع عمده در بروز نگرش یک بعدی مغالطه در آمیختن هویت یک
شی با آثار و محصول آن است. فرزند، بدون تردید، می تواند معرف و نشانگر
شخصیت و منش والدین باشد، همان گونه که درخت را می توان از طریق میوه

های آن شناخت،⁽¹⁷⁶⁾ اما باید توجه کرد مکه چنین شناختی تنها وقوف بر جنبه ای از صدها جنبه آن است و باید چنین شناختی را وقوف بر همه هویت آن پنداشت. نگرش یک بعدی و غفلت از سایر اضلاع یک پدیده، در مواضع انتخاب راهزنی می کند. وقتی در مقام انتخاب دوست یا همسر و یا همکار هستیم غالباً ضلعی از شخصیت و خلق و خوی فرد را می بینیم و از سایر اضلاع بی خبر می مانیم و پس از شکست رابطه دوستی یا همکاری را غفلت و بی خبری خود نسبت به اضلاع پنهان شخصیت وی شگفت زده می گردیم.

7-2) نگرش تاریخی

حصر توجه به پیشینه پدیدار می تواند سبب غفلت فرد از وضعیت کنونی گردد و خطای در آمیختن گذشته یک امر به همه هویت آن را به وجود آورد. اگر چه این خطا نیز از مواضع عمده بروز نگرش یک بعدی است اما به دلیل اهمیت آن به صورت مستقل مورد بحث قرار می دهیم. در خصوص توجه به سوابق و پیدایش و تطور تاریخی یک پدیده در مقام شناخت هویت آن دو دیدگاه مبتنی بر افراط و تفریط وجود دارد. دیدگاهی که در شناخت امور، اساساً به تاریخ آنها توجهی ندارد و دیدگاهی که چنان در ابعاد تاریخ امور خیره می شود که گمان می کند هویتی ندارد جز آنچه که در گذشته از خود نشان داده است. این هر دو دیدگاه غفلت آور می باشند. دیدگاه معتدل آن است که نه از گذشته امور غافل باشد و نه توجه به گذشته مانع دیدن هویت فعلی گردد.⁽¹⁷⁷⁾ سخن استادی که در مقام داوری در خصوص فردی می گوید: او دانشجوی ما بوده است ناظر بر گذشته فرد است و اگر موهم این نکته باشد که پس هویت و منزلت فعلی او همان است در هنگام دانشجویی بوده است، آشکارا مبتنی بر مغالطه کنه و وجه است و سبب غفلت از وضعیت کنونی و کمالات وی می

گردد. یکی از آفات نگرش تاریخی در آمیختن انگیزه و انگیزه است. وقتی در مقام ارزیابی و نقد سخن و دیدگاه کسی، شخصیت وی انگیزه هایش در گرایش به آن دیدگاه را ارزیابی می کنیم و همان داوری را به سخن وی سرایت می دهیم، در واقع دچار چنین خطایی شده ایم. دیدگاه فرد و انگیزه های وی و تمایل به آن دیدگاه محتاج دو ارزیابی مستقل هستند و نباید در ارزش داوری حکم یکی را بر دیگری سرایت داد. نه هر کسی سخن حق دارد لزوماً انگیزه حق نیز دارد و نه هر کسی که سخن بیهوده و باطل دارد لزوماً نیت پلید و ناپاک دارد. ممکن است کسی با نیت باطل سخن حق بگوید و یا با انگیزه شایسته و ارزشمند سخن باطل بگوید. پس به سخن بنگر و نه به گوینده آن.

3-7) تعمیم ناروا

غالباً در حرفه خویش مدام محتاج شناخت تجربی و موردی هستیم. شناخت تجربی، بر خلاف شناخت ریاضی و فلسفی از موارد جزئی آغاز می شود و استنباط حکم کلی از موارد جزئی، محتاج روش دقیق منطقی است و به گونه ای اگر استنتاج احکام عام از موارد جزئی روشمند صورت گیرد، مبتنی بر خطای تعمیم ناروا بوده و چنین احکامی فاقد اعتبار علمی است. بررسی موردی و تجربی بر دو قسم است: بررسی موردی متناهی به گونه ای که بتوان تمام یا آنها را مورد مطالعه قرار داد.

بر اساس چنین بررسی که در اصطلاح منطقی استقراً نامیده می شود، می توان به حکم کلی که بر همه افراد مورد بررسی صدق می کند دست یافت. اما اگر بر اساس بررسی موارد خاص بر آن باشیم که نتیجه بررسی را بر همه موارد سرایت دهیم. یکی از خطاهای شناختی غفلت آور است، این است که بررسی موردی، نتایج حاصل از موارد مشاهده شده را بدون دلیل؛ استناد به روشهای

دقیق نتایج حاصل از موارد مشاهده شده در بیرون و استناد به روشهای دقیق منطقی، به همه موارد اعم از مشاهده شده و نشده سرایت می کند. چنین خطایی از شایع ترین عوامل غفلت است. داوریهای عمومی غالباً بر چنین خطایی استوار است. وقتی که احکام کلی در خصوص مجموعه های کلان ارائه شد باید به وجود خطای تعمیم ناروا هشیار بود. سخن از اهالی شهرها به طور کلی که چنان اند و چنین اند، سخن از اصناف مختلف و گروههای اجتماعی گوناگون که راننده جماعت مثلاً چنین است و چنان، مصداقهای بارز خطای تعمیم ناروا یا مغالطه همه یا هیچ است که جز غفلت، گناه و غیبت به بار نمی آورد.

مغالطه تعمیم ناروا، آفت زیادی در تاریخ علوم داشته است و غالب نظریه پردازان که به کشفی رسیده اند، چنان در کشف خود مستغرق می شوند که گمان می کنند این نظریه در همه جا صادق و جاری است و لذا از دیدن موارد نقض و نقص آن، به طور کلی غفلت می کنند. نظریه (ادیپ) و عقیده جنسی (فروید) نمونه بارز چنین غفلتی است، بسیاری از منتقدان نظریه (فروید) به این نکته اشاره کرده اند: از جمله برویر در نامه ای که به (فورل) نوشته است آورده است: فروید آدمی است که به فرمول بندیهای مطلق و منحصر دارد، به عقیده من این نیاز روحی اوست که قضایا را با افراط تعمیم می دهد.

استور نیز مس نویسد: تعمیم مفرط، از وسوسه های متفکران است که معمولاً عاشق افکار خویش هستند و از این رو به اندیشه های خود بسیار پربها می دهند.

معمولاً اندیشه های تازه هرگز گوش شنوایی برای شنیدن پیدا نمی کنند، مگر اینکه واضعان آن اندیشه ها یقین قطعی داشته باشند که بر حق اند. ⁽¹⁷⁸⁾ البته

خطای تعمیم ناروا در مورد (فروید)، عوامل روانی دیگری نیز دارد که در مواضع دیگر بیان شده است.

4-7) اثبات شیء و نفی ماعدا

یکی از خطاهای رایج که موجب بروز غفلت می شود، این نکته است که با دیدن وصفی در امری گمان رود در امر دیگر چنین وصفی نیست. عبارت معروف اثبات شیء ماعدا نمی کند ناظر بر درمان چنین خطایی است. غالباً از علم به اینکه الف ب است استنباط می شود که پس غیر الف ب نیست. اگر چنین استنباطی بر اساس منطقی و نحو روشمند انجام شود، احکام حاصل از آن فاقد اعتبار علمی است. خطای استنباط نفی ماعدا از اثبات شیء در مواضع گوناگون رخ می دهد.

در اینجا تنها به ذکر یک موضع معرفتی و یک موضع روانی بسنده می کنیم: یکی از مواضع خطای استنباط ماعدا، معاند پنداشتن دو امری است که اساساً تعاند و تبانی با هم دارد. از وقوف به اینکه عدد شش، زوج است می توان استنباط کرد که فرد نیست اما علم به اینکه این شخص دانا است، نمی توان استنباط کرد که لزوماً زیانبار نیست و یا شخص دیگر دانا است. حسد از دیگر مواضع بروز چنین خطایی است. وقتی از مدیریت و تدبیر کسی در مقابل فردی سخن می گوئیم، آن فرد استنباط می کند که پس من فاقد تدبیر قابل تحسین هستم.

5-7) خلط مشاهده امر واقع و تبیین آن

انسانها در مواجهه شناختی با عالم خارج، دو گام متمایز را چنان پیوسته بر می دارند که تمایز آن دو خالی از صعوبت نیست. در مواجهه با یک پدیدار، آن را می بینیم و آنگاه آن را می فهمیم. دیدن، مانند هر حس دیگر، تجربه مستقیم

ما از پدیدار است و مادامی که حواس را به نحو صحیح به کار بریم، بر چنین تجربه ای وثوق داریم. قوه شناخت آدمی، غالبا به دیدن امر واقع، بسنده نمی کند بلکه به سرعت با طرح پرسش چرا رخ داده است؟ به تبیین پدیدار مورد مشاهده می پردازد و در واقع از طریق تبیین به فهم آن نائل می آید. تبیین پدیدار با مشاهده آن فرق اساسی دارد؛ مشاهده به دلیل اینکه تجربه مستقیم از پدیده داریم، خطا در حد ناچیز است که به مشاهدات خود کاملا اعتماد داریم ولی در تبیین، به امر واسطه ای توسل می کنیم.

پدیدارها را در پرتو امور کلی تر تبیین می کنیم. در جمله او بدگویی می کند زیرا حسود است، بدگویی فردی را در پرتو حسادت وی تبیین می کنیم و لذا جمله به لحاظ ساختار چنین است: او بدگویی می کند و هر کس بدگویی کند، حسود است. واسطه ای که در تبیین بیان شده به آن توسل می کنیم این است که حسد منشاء بدگویی است. پس تبیین بر خلاف مشاهده، قابل تردید و انکارپذیر است زیرا واسطه های تفسیری ممکن است، خطا باشند. یکی از خطاهای شناختی عدم تفکیک مشاهده و تبیین است.

افراد غالبا آنچه را به عنوان شناخت واقعی امری بیان می کنند، تبیین و برداشت خود از چیزی است که مشاهده کرده اند، اما چنین گمان می کنند که صرفا مشاهده خود را بیان کرده اند و این خطا منشاء اصلی تخریب مناسبات انسانی و مانع عمده همزیستی و گفتگوی مسالمت آمیز افراد در جامعه است. نزاع بین همسران و نیز اختلاف بین مدیران و کارکنان غالبا از چنین خطاهایی ناشی می شود: او فلان نکته را گفت: پس منظورش فلان مطلب بود. او چنین کرد زیرا مقصدش فلان بود. نزاع های بی حاصل افراد در رفتارهای ارتباطی

بیش و کم نزاع ناشی از تفسیر و برداشتهاست که عین واقعیت مشهود پنداشته می شوند.

6-7) مطلق پنداری عقل

شناختن حیطة عقل و دامنه توانایی قوه شناخت آدمی از عوامل مهم بروز غفلت است. غالباً، چنین پنداشته می شود که عقل، مطلق است و آدمی بر شناخت هر امری به وسیله عقل تواناست به گونه ای که تا چیزی را نتوان به وسیله عقل شناخت، لزوماً خلاف عقل است. گمان این است که هر چیز یا خریدپذیر است یا خرد ستیز، به عبارت دیگر هر اندیشه ای یا موافق عقل است یا مخالف آن. در حالی که قادر مطلق، تنها خداوند متعال است و عقل آدمی مانند دیگر مخلوقات خداوند، توانایی محدودی دارد و حقایق فراوانی وجود دارند که انسان صرفاً بر اساس عقل از وصول به آنها عاجز است.

مطلق پنداری خرد به این معنا، منشاء غفلت است که فرد تنها به آنچه از طریق عقل فردی خود وقوف می یابد؛ حصر توجه دارد و از حقایق دیگر بی خبر است، بلکه به انکار و اعراض از چنین حقایقی می پردازد و پرده پندار خود را ضخیم تر می کند. دریافت مرتبه ای از حقیقت عاملی می شود برای انکار مرتبه های ژرفتر هستی که به تور عقل شکار نمی شود. دو دیده افراط گرایانه و تفریط جویانه در قبال عقل وجود دارد: بی اعتنایی به داوری عقل و ساده لوحی و خوش باوری و اعتماد مطلق به عقل.

دیدگاه معتدل این است که از طرفی گفته شود ما فرزندان دلیل هستیم، هر جا که دلیل رهنمون باشد، می رویم⁽¹⁷⁹⁾ و از طرف دیگر اذعان شود که عقل مطلق نیست و آنچه بیرون از عقل است، لزوماً دروغ و باطل نیست. هم تخطئه عقل ناروا است و هم نقش خدایی دادن به عقل و مطلق پنداشتن آن ناشایست

است. پرهیز از این دو شرط غفلت گریزی و شکر نعمت برخوردار از عقل است. عقل گریزی و عقل پرستی فرد را از اعتدال خارج می کند: اعتدال بین عقل و عشق. عده ای عقل را در پای عشق ذبح می کنند و کسانی عشق را غربال عقل حذف می نمایند و کمتر کسانی به مدد نور عقل و سوز عشق از غفلت رهیده و به کمال می رسند.

عشق نیرو عقل بینایی دهد جان زسستی و تاریکی رهد
نور عقل و سوز عشق بی ریا می رانند، به کاخ کبریا

7-7) خیالپردازی

ذوق شاعرانه و خیالپردازی علیرغم حسن فراوان، از این آفات برخوردار است که اگر جانشین تامل و فهم قرار گیرد، غفلت و بی خبری را سبب می شود. منطق دانان بیان کرده اند که جملات خیال برانگیز شاعرانه مفید تصدیق و کاشف امر واقع نیستند بلکه از ابزارهایی برای برانگیخته شدن هستند. غوطه ور شدن به تخیلات شاعرانه در مواضعی که هشیاری لازم است، فرد را نسبت به حقایق امور غافل می سازد. یکی از عوامل غفلت ناشی از خیالپردازی، استفاده نابجا از تمثیل است. اگر چه سود بردن از تمثیل در مقام بیان مقصود مفید است و موجب تقرب مراد به ذهن مخاطب است اما استفاده از تشبیه و تمثیل خیالپردازانه به جای دلیل در مقام استدلال، کاربرد نابجا و غفلت آور از آن است. بسیاری از اشتباهات و لغزشها، ناشی از تشبیهات بی دلیل و تمثیلات غلط است.

چنانکه بسیار دیده شده است که کسانی همه جهان را به صورت سطحی شبیه انسان تصور کرده و مدلهایی انسانی را برای حل مسائلی داده اند که هیچگونه شباهتی با مسائل انسانی ندارد. اساساً نشان دادن تشبیه و تمثیل، به جای

استدلال، شیوه خطرناک و ضلالت باری است که باید از آن پرهیز کرد. پای استدلالیان را مانند چوب انگاشتن و این طریق بی تمکین بودن آن را نتیجه گرفتن و از مصادیق اخذ تمثیل به جای استدلال است:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
مدیری که تصویر خویش از کارکنان را بر تمثیل ماشین انگارانه سازمان بنا
کند، کارکنان خود را نه تنها مانند بلکه عین پیچ و مهره و یا سیستمهای
مکانیکی خواهد دید و از ابعاد عاطفی، روانی، ایمانی و سایر اضلاع انسانی آنها
بی خبر است. تمثیلهای خیال پردازانه فرد را از بینش واقع بینانه محروم ساخته
و او را به تصویرهای یک بعدی و خطاهای کنه و وجه و یا تصویرهای وارونه
سوق می دهند.

بر خیالی صلحشان و جنگشان و رز خیالی فخرشان و ننگشان (180)

گفتار هشتم: عوامل روانی غفلت

دایما غفلت زگستاخی دمد گر برد تعظیم از دیده رمد

چکیده

غفلت علاوه بر عوامل معرفتی، دارای علل روانی نیز هست. روحیه ساده انگاری و عافیت طلبی، پیروی از ظن و گمان و تبعیت از هوی و هوس چشم فرد نابینا و گوش فرد ناشنوا می سازد. گستاخی و گناه آلودگی غفلت می آورد و اقبال مردم و تملق چاپلوسان بر غفلت می افزاید. لقمه حرام همانند پیروی کورکورانه از شخصیت ها و شعارها سبب بی خبری و غفلت می شود. خیالپردازی انسان را از هشیاری به واقعیت دور می سازد. توجه مثبت مشروط نیز بر اساس نظریه روان شناسان از عوامل غفلت است. سنت زدگی پرده پندار را افزونتر می سازد. پیشگیری و درمان غفلت از طریق یافتن علل و علاج آن میسر است.

1-8) سهل انگاری و عافیت طلبی

این عامل و دیگر عوامل غفلت آور از این پس بیان می شود، از عوامل غیر معرفتی وقوع خطا در شناخت آدمی است. هرگز نباید در طریق شناخت، ساده انگاری و آسان گیر باشیم. باید بدانیم که حقیقت، اسب سرکشی است که باید به آسانی به هرکسی سوار نمی دهد. عافیت طلبی با حقیقت جویی نمی سازد. رهروی که هنوز چند گامی در راه شناخت برنداشته، خسته و کم حوصله می شود و خود را به مقصد رسیده می پندارد، هرگز به مقصود نخواهد رسید⁽¹⁸¹⁾ و از کشف حقایق محروم خواهد شد. سهل انگاری مهمترین عامل روانی خطاهایی چون نگرش یک بعدی، تعمیم ناروا، اخذ وجهی از شیء به جای هویت آن و خلط تبیین و برداشت از طریق مشاهده. به همین دلیل قرآن هشدار

می دهد که هرگز علم خود را کامل مپندارید و دست از پرسش و تکاپو بیشتر برندارید، بدانید که هستی بسیار عظیم و شگفت انگیز است و علم شما بسیار اندک. (182)

و ما اوتیتیم من العلم الا قليلا (اسراء - 85)

و به شما جز علمی اندک داده نشده است و بدانید که راه علم بی پایان است و همچنان بالاتر از هر مرتبه ای در علم، مرتبه دیگری نیز وجود دارد:

و فوق كل ذي علم عليم (يوسف - 76)

برای هر داننده ای، دانایی هست که از او برتر است می بینیم که ساده انگاری و سطحی نگری و تنگ حوصلگی در شناخت، تا چه اندازه با انتظاری که قرآن از ما دارد، متفاوت است. عقل جزوی آفتش وهم است و ظن زانک در ظلمات شد او را وطن (183)

8-2) پیروی از ظن و گمان

تبعیت از ظن و گمان از عوامل مهم غفلت و بی خبری آدمی است. عاقبت طلبی و ساده انگاری موجب می شود که فرد در مقام کشف و حقیقت و تبیین امور به ظن و گمان خود بسنده کند و از اصول به حقیقت باز ماند. پیروی از گمان به دو صورت است: حسن ظن و سو ظن. مراد از حسن ظن، خوش باوری است و مراد از سوء ظن، بد گمانی است. خوش باوری، انسان را از توجه به ابعاد مختلف باز می دارد و بد گمانی چشم فرد را به حقایق می بندد.

8-3) پیروی از هوی و هوس

گرفتاری به دام هوسها و خواهشها، سبب می شود تا پوینده راه به جای آنکه، نگاه خود را تنها به حقیقت بدوزد، چشم و دلش متوجه منظره های هوس

انگیز اطراف باشد. هر کس بر اساس خواهشها و سلیقه های شخصی و مصلحتهای گروهی، قومی، و نژادی، قالبی پیش ساخته در دست گیرد و خواهد حقیقت را در آن بگنجاند، باید بداند که مرغ حقیقت در قفس تنگ منافع و جانبداریها، اسیر نمی شود، بلکه می میرد.⁽¹⁸⁴⁾ دنیاطلبی و اسیر لذات گذران این جهانی بودن از مصادیق بارز پیروی از هوس و هوی است که بر غفلت آدمی می افزاید. شیطان تمتعات دنیا را چنان زینت می دهد که چشم انسان از دیدن حقایق ناتوان می شود. کسی که خواهان هشیاری و سلامت چشم، عقل و حس باشد باید پرده های غفلت آور طمع را کنار بزند و زنجیر دنیاطلبی را بگسلد و به آزادی درونی برسد.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بر دران تو پرده های طمع را⁽¹⁸⁵⁾
هر که را باشد طمع الکن شود باطمع کی چشم ودل روشن شود؟⁽¹⁸⁶⁾
جاه طلبی مال اندوزی پرده ای می شود بر چشم انسان با طمع، همان گونه که چون مویی در مقابل دیدگان باشد، فرد را از واقع بینی دور می سازد.
پیش چشم او خیال جاه و زر همچنان باشد که موی اندر بصر⁽¹⁸⁷⁾
انسان حریص دنیا طلب وقتی که با هزاران حادثه و حکایت سرنوشت ساز مواجه می شود، نه تنها عبرت نمی گیرد بلکه بر پرده غفلت وی همچنان افزوده می شود.

صد حکایت بشنود مدهوش حرص در نیابد نکته ای در گوش حرص⁽¹⁸⁸⁾
مولوی این بیان را از ادبیات اخذ کرده است. در خطبه 109 نهج البلاغه می خوانیم که:

من عشق شیئا... لا يتعظ حظ منه بواظ⁽¹⁸⁹⁾

کسی که گرفتار دلبستگی به امری باشد از هیچ واعظ و اندرز دهنده ای پند نمی گیرد.

من از هر نیک و از هر بد که گفتم یکی دردت نکرد از صدکه گفتم
ترا دیو هو دیوانه کردست خرد را با دلت بیگانه کردست (190)
سر پند ناپذیری انسان حریص، این است که پیروی از هوی و هوس، قوه
شناخت آدمی را مختل می سازد و او را به غفلت مستقر و بی خبری از
خویشتن گرفتار می نماید. در خطبه یاد شده به این نکته اشاره شده است:

و من عشق شیئا (اعمی) بصره... قد خرق الشهوات عقله... فهو ينظر بعین
غیر صحیحه (191)

کسی که گرفتار دلبستگی به چیزی شد، چشم او نابینا می شود، خواهشها و
خواسته های نفسانی، عقل وی را فرسوده می کند... چنین کسی از چشم ناسالم
نگاه می کند.

شیخ عطار همبستگی بین دنیاطلبی و مهجور افتادن از عالم معنا و بی خبری
از حقیقت را چنین ترسیم کرده است:

بسته مراد دنیا آمدی لاجرم مهجور معنا آمدی (192)
خشم و نفرت مانند دلبستگی و حب از پرده های پندار و عوامل غفلت است
به تعبیر مولوی، چراغ عقل به وقت خشم و حرص، خاموش می شود.

یک چراغی هست در دل وقت گشت وقت خشم و حرص آید زیر طشت
دانک هر شهوت چو خمیست و چوبنگ برده هوشست و عاقل زوست دنگ (193)
خشم و شهوت، بنایی فرد را مختل ساخته و شخصیت آدمی را از تعادل و
واقع بینی دور می سازد.

خشم و شهوت مرد را احوال کند زاستقامت روح را مبدل کند (194)

4-8) گناه آلودگی و گستاخی

مولوی همبستگی بین گناه آلودگی و غفلت ورزی را با تعبیر حکیمانه دایما غفلت زگستاخی دمد نشان داده است. بسیاری از مردم از گستاخی در غفلت می افتند به ویژه کسانی که از مشیت و مکر الهی غافل می شوند، منشاء غفلت آنها اشتداد در گستاخی است. عفو و رحمت خداوندی به جای آنکه دل آنها را روشن سازد، گستاخی موجب غفلت از رحمت الهی شده و بر طغیانشان افزوده می شود.

غفلت و گستاخی این مجرمان از وفور عفو تست ای عفولان
دایما غفلت زگستاخی دمد که برد تعظیم از دده رمد
غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته
هیبتش بیداری و فطنت دهد سهو و نسیان از دلش بیرون جهد⁽¹⁹⁵⁾

ممکن است گفته شود در گفتار پنجم، گستاخی و گناه آلودگی از آثار غفلت تلقی شده و در گفتار حاضر غفلت از آثار گستاخی دانسته شده، آیا این مستلزم دور باطل است؟ در پاسخ باید گفت: این امر در خصوص بسیاری از آثار و عوامل غفلت صادق است.

هوی و هوس هم از آثار غفلت است و هم از عوامل آن. توضیح این مطلب محتاج مقدمه کوتاهی است: رذایل اخلاقی همانند فضایل اخلاقی، شدت پذیر هستند غفلت کمتر، غفلت بیشتر و... آلودگی به گناه نیز دارای مراتب گوناگون است. مرتبه ای هوی و هوس موجب بروز غفلت می شود و غفلت عمیقتر غوطه ور می سازد و به این ترتیب بین غفلت و عوامل آن همبستگی تشدید کننده به وجود می آید.

بروز این حلقه معیوب دو نکته را نشان مخی دهد: صعوبت درمان غفلت و دامنه زیان آور بودن آن. این سخن در خصوص گناه ورزی نیز جاری است. گناه و غفلت همبستگی متقابل دارند که گناه آلودگی به عنوان یکی از عوامل، غفلت را سبب می شود و غفلت، غوطه وری فرد در گناه را افزایش می دهد (اثر) و آنهم عمق و دامنه غفلت را بیشتر می کند.

نمودار شماره هشت - صفحه 160 کتاب

حذر از پیروی نفس که در راه خدا مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست⁽¹⁹⁶⁾

5-8) اقبال مردم و تملق چاپلوسان

اقبال مردم از مصادیق بارز روی آوردهای دنیوی است. مهمترین آفت اقبال مردم، غفلت و خود فراموشی است، به همین سبب مولوی حزم و هشیاری را در این می داند که چون مردم اقبال می کنند، فرد فریفته نشود و غفلت نوزد. تملق چاپلوسان که همه مدیران را تهدید می کند، از خطرناکترین نمودهای اقبال مردم است که جز تهی کردن فرد آدمی و کور ساختن بصیرت وی اثری ندارد. حزم و احتیاط آن است که تملق را پیچیده ترین مبارزه با خود بدانیم و چاپلوسی متملقان را بزرگترین اهانت بر خویش بینگاریم. تملق، شخصیت ستان و غفلت آور است، زیرا به وسیله تملق چاپلوسان قوه واهمه انسان فعال شده و فرد، تصویر وارونه ای از خویش می سازد و از شناخت حقیقت خویش و منزلت دیگران باز می ماند.

نمودار شماره نه - صفحه 161 کتاب

مولوی در بیان تمثیلی، غفلت آوری تملق به فرعون اشاره می کند: فرعون قربانی خیالات بد خود شد، زیرا وقتی که دید زن و مرد و کودک خردسال در برابرش به سجده می روند، دچار بیماری شخصیتی شد، و همش قوت گرفت و

فرعون را چنان در اوهام غوطه ور ساخت که رسوایی و بی پردگی را به اوج خود رساند تا جایی که گستاخانه ادعای خدایی کرد و همچون ازدهایی سیری ناپذیر شد.

سجده خلق از زن و از طفل و مرد زد دل فرعون را رنجور کرد
گفتن هر یک خداوند و ملک آن چنان کردش ز وهمی منهتک ⁽¹⁹⁷⁾
که به دعوی الهی شد دلیر ازدها گشت و نمی شد هیچ سیر ⁽¹⁹⁸⁾
مولوی، غالباً فرعون را به نحو نمادین و اسطوره ای به کار می برد و موسی و فرعون را در هستی هر فردی نشان می دهد. شرط حزم و احتیاط این است که فرد این دو خصم را در خود بجوید و راه غفلت نیوید.

ذکر موسی بهر روپوش است، لیک نور موسی نقد توست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی توست باید این دو خصم را در خویش جست ⁽¹⁹⁹⁾
راه پیشگیر و درمان غفلت ناشی از اقبال مردم و تملق آنها این است که خود به دعوت انسانها غره نشویم و مردم را مست و خواهان خود ندانیم:

حزم آن باشد که چون دعوت کنند تو نگویی مست و خواهان منند
دعوت ایشان صفیر مرغ دان که کند صیاد در مکمن نهان ⁽²⁰⁰⁾

8-6) لقمه حرام

روایات فراوانی بر آثار تکوینی زیانبار گناه در زندگی فردی و مناسبات اجتماعی تاکید می کند. گناه که تعدی به حریم کبریائی است، بر دو قسم است: گناهی که صرفاً تعدی به حقوق الهی است و گناهی که علاوه بر حق الله، حقوق مردم را نیز پایمال می کند. بارزترین نمونه گناه غالباً با تعدی به حقوق مردم همراه است، لقمه حرام است. لقمه حرام و غفلت، همبستگی متقابل دارند. غفلت،

انسان را به برخورداری نامشروع و خلاف قانون و شرع سوق می دهد و ثروتهای بادآورده، آدمی را به غفلت می کشاند.

مولوی از کسانی است که با الهام از ادبیات روایی بر اثر لقمه به طور کلی تاکید می کند. تصویرهای روشنی از آثار لقمه حرام بر شخصیت فرد است: لقمه مانند تخم است که میوه درخت آن، اندیشه است و در تمثیل دیگر: لقمه مانند دریا است و اندیشه، صدف و گوهر آن است. ارتباط وثیق لقمه و اندیشه در دیدگاه مولوی به گونه ای است که می توان در شناخت شخصیت آدمی فرمول زیر را به کار رفت: بگو چه می خوری تا بگویم چه می اندیشی.

اگر برخوردار از لقمه حلال هستی، لاجرم بر هشیاری، علم و حکمت خود می افزائی و ثمره آن عشق است، خواهد بود، اما اگر برخوردار از لقمه حرام باشی، خود را در دام حسد، غفلت و جهل و بی خبری خواهی یافت. یکی از نشانه های هشیاری، دغدغه برخورداری حرام و حلال است. وقوف مولوی بر آثار تکوینی ویرانگر لقمه حرام و برکات سازنده لقمه حلال در حدی است هشیاری آوری و غفلت زدایی را به منزله ملاک تمایز بین برخورداری حلال و حرام به کار می برد:

| | |
|------------------------------|--|
| علم حکمت زاید از لقمه حلال | عشق رقت آید از لقمه حلال |
| چون ز لقمه تو حسد بینی و دام | جهل و غفلت زاید، آن را دان حرام |
| هیچ گندم کاری و جو بر دهد | دیه ای اسبی که کره خر دهد |
| لقمه تخم است و برش اندیشه ها | لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها |
| زاید از لقمه حلال اندر دهان | میل خدمت عزم رفتن آن جهان ⁽²⁰¹⁾ |

بنابراین لقمه حلال سبب افزایش علم، حکمت، عشق، رقت، و میل به خدمت و خلق و عزم تعالی جستن می شود و لقمه حرام بر خلاف آن سبب به وجود آمدن حسد، جهل، غفلت و زندانی شدن فرد می گردد.

7-8) پیروی کورکورانه

عاقبت طلبی، آدمی را به تقلید کورکورانه از باورهای خواص سوق می دهد. شخصیت زدگی و تقلید از خواص، یکی از پرده های پندار است که آدمی را از وقوف به حقایق باز می دارد و خود باختگی در برابر خواص طوق تقلید را بر گردن محقق می افکند و قدرت و ابتکار را از او سلب می کند و سبب می شود تا او اندیشه های اشخاص پر آوازه را اقتباس کند و با آرایشی تازه به عنوان اندیشه ای نو عرضه کند خود باختگی در برابر عناوین و اصلاحات و شعارها، کمتر از خود باختگی در مورد اشخاص زیان آور نیست. بسیاری کسانی که به محض آنکه می شنوند که فلان ادعا، علمی است و یا فلان اندیشه، نو و مترقی است، قدرت انتقاد از آنها گرفته می شود و فراوانند کسانی که در برابر تمدن غرب خود را می بازند و گمان می کنند که تنها راه سعادت، همان راهی است که غربیان در تمدن امروز خود می پیمایند. (202)

خطر غفلت آوری چنین خودباختگی در این مشهود است که شهوت و آوازه خواص چنان بر آدمی را مبهوت می کند که قوه شناخت را مختل می کند. کسانی که این چنین اسیر عقاید شخصیت های مشهور می شوند، به رهروانی می مانند که نوری تند و قوی چشمان آنان را خیره کرده است، به حدی که دیگر پیش پای خود را نمی توانند ببینند و نمی توانند با بصیرت و بینش خود گامی بردارند. قرآن زبان حال اینان را بدین گونه بازگو می کند:

ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیل (احزاب - 67)

پروردگارا ما را روسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنها ما را به گمراهی کشاندند.

یکی از مصادیق خود باختگی ناشی از تقلید کورکورانه است. پیروی بی دلیل از عادت و سنن، از مهمترین موانع پذیرش دعوت انبیا و برخورداری از هدایت آنها است. عادت و سنن بازمانده از گذشته می تواند زنجیری بر دست و پای پوینده راه حقیقت باشد. رهرو راه شناخت باید بتواند پای خود را از گل چسبنده عادتها نادرست مرسوم جدا کند و به چالاکي قدم بردارد. اکتفا به آن چه دیگران پیش از ما یافته اند و بی عیب و نقص دانستن عقاید نیکان و بزرگان، به معنی مرگ تحقیق و توقف تکامل علوم است. دلبستگی کورکورانه به عاداتی موجود بسا که قرنهای جامعه را در جهل و ستم نگاه دارد. قرآن این دنباله روی عادت و آداب نیاکان را بارها نکوهش کرده و درباره کسانی که عقاید گذشتگان را بدون تحقیق می پذیرند و اندیشه خود را به کار نمی گیرند می گوید:

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ابائنا او لو كان اباءؤ هم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون (بقره - 170)

وقتی به آنان گفته شد از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می گویند ما همان عقایدی را که در پدران خویش دیده ایم دنبال می کنیم، آیا باید چنین باشد ولو آنکه پدرانشان دور از تعقل و هدایت بوده باشند.

غالبا در مواجهه با شخصیت های موثر و سنتهای گذشتگان دو مواجهه مبتنی بر افراط و تفریط وجود دارد. شخصیت پرستی و سنت زدگی و شخصیت زدایی و سنت گریزی. اعتدال در دوری از چنین افراط و تفریط است و آن حاصل

نمی شود جز از طریق شناخت و نقد خواص و سنن نت شناختی عاری از حجاب و حب و بغض و توام با ارزیابی و سنجش.

8-8) توجه مثبت مشروط

برخی از روانشناسان غفلت انسان به بخشی از رفتارها و ابعاد شخصیت خویش را ناشی از توجه مثبت مشروط می دانند که ابتدا توسط والدین و مریمان نسبت به کودک اعمال می شود، به تدریج در وی درونی شده و فرد، خود نسبت به خویش، توجه مثبت مشروط می یابد. کسی که نسبت به خود چنین تصویری پیدا کند، شخصیت، احساسات و رفتارهای خود را بر دو قسم تقسیم خواهد کرد: بخش مقبول، پسندیده و موجب احترام، و بخش نامقبول و ناپسند و موجب سرزنش. خود دوستی انسان اقتضا می کند که به نحوی از بخش دوم عاری گردد و عافیت طلبی، سهل انگاری و دیگر عوامل درونی او را به روشهای ساده عاری شدن از بخش نامقبول خویش سوق مسی دهد و به گونه ای که فرد سعی می کند خود را نکار کند و یا تلقی پنداری از خود بیابد و خویشتن را تحریف کند.

فرد به جای آنکه از طریق تغییر رفتار، بخش نامقبول خویش را اصلاح کند، یعنی دارد آن بخش را نکار کند و لذا به فراموشی کردن بخشی از خویش و غفلت از خود پناهنده می شود و یا سعی کند تصویری وارونه از خویش ایجاد کند و خود را نه تنها فاقد بخش نامقبول نبیند بلکه نحو پنداری عیبها و نواقص خود را در عین کمال و حسن بیندارد و به این طریق غفلت از خویشتن حاصل می آید و شدیدترین مرتبه غفلت از خود انکار غفلت خویش و یا هشیار پنداشتن خود است که غفلت مضاعف نام دارد و در گفتار سوم⁽³⁻⁵⁾ به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

8-9) سنت زدگی و سنت زدایی

شیفتگی به سنت های گذشته و همچنین نفرت از آن دو، پرده بینایی هستند. کمتر کسی وجود دارد که در مواجهه با سنت های گذشته به راه تعامل قدم نهد و از افراط و تفریط مصون ماند. بازخورد متعادل از سنت های گذشته سبب می شود که پرده پندار کنار رود و فرد از مواضع خلل، عبرت بیاموزد و از فضایل و آرمانهای آنها الگو اخذ کند و آن را در پرتوی برای زندگی آتی نماید. سنت زدگی، احساس امنیت کاذب به انسان می دهد، و به همین موجب می شود که فرد از هشپاری جدی نسبت به هویت تاریخی خویش، احساس اضطراب نماید و از هشپاری به غفلت بگریزد.

8-10) تکبر و خودبزرگ بینی

عجب و خود بزرگ بینی از عوامل مهم غفلت است و مانند دیگر عوامل همبستگی متقابل با آن دارد. خود نمایی حجابی است که دیده آدم را نا بینا می سازد و غفلت را به وجود می آورد، خودبزرگ بینی را تشدید می کند و انسان را زا رویت جمال خویش محروم می سازد.

در حجاب خودنمایی مانده ایم هر دو عالم پرده پندار ماست
ما جمال خویش نتوانیم دید گرد هستی بر رخ رخسار ماست⁽²⁰³⁾

8-11) آرزوهای طولانی

غوطه وری در آرزوهای طولانی انسان را نسبت به واقعیات عینی نابینا می سازد و او را به عوالم اوهام می سپارد.

بت پرست آرزوهای خودیم رشته طول امل ز نار ماست⁽²⁰⁴⁾
انسان هشپار فرزند زمان خود است نه در زندان گذشته اسیر است و نه در اوهام آینده. این سخن به معنا نفی آینده نگری نیست بلکه نفی سپردن کارآموز

به فردا است. کسانی که از روحیه در آینده انجام می دهد برخوردار هستند نمی
داند که تعلق به آینده به عنوان مکانیسم فراز از حال موجب از بین بردن فرصتها
می شود.

صوفی ابن الوقت باشد رفیق بیست فردا گفتن شرط طریق
تو مگر خود مرد صوفی نیستی هست را از نسیه خیزد نیستی

گفتارنهم: غفلت زدایی آرمان انبیاء

میشکافم پرده هستی تو می آبی برون نقش نامت بسته ام، یعنی معمای توام

چکیده

غفلت، عمده ترین آسیب شخصیتی است که درمان آن دو وصول انسان به کمال واقعی، و سعادت جاودان، ضروری است و به همین دلیل، غفلت زدایی طبیعی ترین انتظاری است که از انبیا می توان داشت. انبیا با تعالیم گوناگون به پیشگیری و مقابله⁽²⁰⁵⁾ با غفلت پرداخته اند از جمله این تعالیم می توان از تحول شناختی و ربط انگاری هستی، تحول وجودی به وسیله وحی، بینش امانت انگاری، ترغیب به عبرت آموزی از تاریخ، عبادت و یاد خدا نام برد.

مقدمه

طرح مباحث گفتار حاضر که تغییر رفتار غافلانه، موضوع آن است، محتاج بیان چند نکته است. نکته اول: مباحث یاد شده در گفتارهای پیشین همه در جهت شناخت غفلت، آثار و عوامل آن بوده است تا بر مبنای آن اولاً شناخت شیوه های پیشگیری از غفلت و روشهای درمان و تغییر رفتار حاصل آید. ثانیاً انگیزه قوی در اخذ شیوه های و روشهای یاد شده ایجاد گردد. شناخت دقیق شیوه های پرهیز از غفلت و وقوف بر روشهای درمان آن، آخرین گامی است که باید برداشته شود تا عنایت الهی موجب توفیق جهد غفلت ستیزانه حاصل آید:

و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع الحسنین (عنکبوت - 69)

و آنانکه در راه ما با جان و مال کوشش کردند: محققا آنها را به راه معرفت و لطف خویش هدایت کنیم و همیشه خدا با نیکوکاران است.

نکته دوم: بحث از تغییر رفتار غافلانه، بر دو گونه است: بحث عام، ناظر به همه مراتب غفلت و همه ابعاد آن و بحث خاص، ناظر به مرتبه ای از غفلت و با

بعد خاصی از غفلت آدمی. انسان در معرض همه گونه غفلت و همه مرتبه آن است و لذا مباحث مربوط به پیشگیری غفلت، بحث عامی را می طلبد اما در مقام درمان، تغییر رفتار در هر مرتبه ای بر حسب هر بعدی از ابعاد غفلت، روش خاصی را مقتضی است. فرد در این مقام، باید بر حسب درجه و نوع غفلت که به آن گرفتار است، روش معینی را در پیش بگیرد. بنابراین مباحث این گفتار، به لحاظ منطقی مسبوق به مباحث سابق است.

نکته سوم: بحث از تغییر رفتار با عوامل چهارده گانه پیدایی و پایداری غفلت نیز مربوط است. ارتباط مورد نظر این نیست که روش پیشگیری و درمان، همان رفع عوامل و زمینه های پیدایش غفلت است زیرا این تصور که روش رفع یک امر، انحصارا و لزوما رفع علل آن است، مبتنی بر ساده انگاری و عافیت طلبی است که خود از عوامل غفلت است. وقتی باران می بارد، روش پیشگیری از خیس نشدن، جستن راهی برای متفرق کردن ابرهای باران را نیست. ارتباط پیشگیری و درمان غفلت، شیوه های پرهیز و زمینه های آن، به این صورت است که با شناخت چگونگی پیدایش و پایداری غفلت، شیوه های پرهیز و درمان آن معلوم گردد. این شیوه ها در مواضعی بر رفع علل و زمینه ها استوار است و در مواضعی بر مهار کردن آن مبتنی است و در مواضعی مصون گردن شخص در مواجهه با علل و زمینه های پیدایش غفلت است.

نکته چهارم: هشدار و پرهیز دادن از غفلت طبیعی ترین توقعی است که از تعالیم پیامبران آسمانی می توان داشت. آنها بر اساسا برای زدودن غفلت و نیز برداشتن پرده پندار از چشم بشر آمده اند لذا شیوه های پیشگیری از غفلت و نیز راههای درمان آن را باید از مکتب انبیا الهی آموخت. این نکته به بسط بیشتری محتاج است. غفلت زدایی را از زندگی فردی و اجتماعی انسان یکی از

محوری ترین اصول در برنامه تربیتی پیامبران آسمانی است. انبیا عظام که درود خدا بر آنان باد، اساس دعوت خود را بر رفع پرده پندار بنا نهاده بودند. تعالیم آنها ذکر و یاد آوری مجدد امور مورد غفلت، توصیف گردیده است. سخن آنها نوری است که چشم و دیده انسان را روشن می کند. امیرالمؤمنین، حضرت علی عَلِيٍّ در خطبه 108، آنجا که هدف و برنامه تربیتی پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ترسیم می فرمایند، به جایگاه مهم غفلت زدایی در این برنامه اشاره دارند. در بیان حضرت، پیامبران همچون طبیبانی توصیف می شوند که پیشگیری و درمان بیماری غفلت، مهمترین نقش آنها است. آنان درمانگر بیماری هستند که موجب از دست دادن قدرت بینائی، شنوایی و بصیرت آدمی است

طبيب الدوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه، يضع ذلک حیث الحاجه اليه من قلوب عمی و اذان صم و السنه بکم، متبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره لم يستضعوا باضوا الحکمه و لم یقد حوا بزناد العلوم الثاقبه، فهم فی ذلک کالانعام السائمه و الصخور القاسیه (نهج البلاغه - خ 108)

طیبی که بر سر بیماران گردان است و مرهم او بیماری را بهترین درمان، و آنجایی که داروی او سودی ندهد، داغ او سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دلهایی نهد که از دیدن حقیقت نابینا است و گوشهایی که ناشنوا است و زیانهایی که ناگویا است. با داروی خود دلهایی را جوید که در غفلت است یا از هجوم شبهت در حیرت. کسانی از چراغ دانش بهره ای نیندوختند و آتش زنه علم را برای روشنی جان نیفروختند، پس آنان چون اشتر و گوسفندند که سر گرم چرا مانند یا سنگهای سخت که گیاهی نرویانند.

تمثیلی که در آخرین تعبیر حضرت آمده در خطبه 174 نیز آمده که در گفتار نخست به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. وضعیت انسانها قبل از بعثت انبیا

غوطة وری در غفلت و بی خبری است. لذا غفلت مادامی که به وسیله هشدارهای انبیا زدوده نشود غفلت معذور است. انذار و تبشیر پیامبران برای بر طرف کردن چنین بی خبری است. خداوند جامعه گرفتار به غفلت معذور را مورد خطاب پیامبران قرار می دهد تا پرده پندار آنها فرو افتد اما جامعه ای که از هشدار انبیا اعراض کند و علی رغم هدایت آسمانی همچنان تغافل بورزد، جز هلاکت و تباهی سرنوشتی ندارد. در سوره یس میخوانیم:

یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل لعزیز
الرحیم لتندز قوما ما انذر اباہم فهم غافلون

ای سید رسولان، قسم به قرآن حکمت آموز که تو البته از پیامبران به راه راست فرستاده شده هستی، قرآن از جانب خدای مقتدر مهربان نازل شده تا قومی که پدرانشان به مکتب آسمانی پیشین وعظ و اندرز شدند، اندرز کنی که ایشان سخت غافل اند.

غافلان مورد خطاب وحی قرار می گیرند تا اگر هشیاری و بیداری یابند، شکر هدایت را بجای آورند و سعادت و جاودان نصیب آنها است، اما اگر همچنان کفر ورزند و بر غفلت خود پرده کتمان و انکار افکنند و از حق گریزان شوند، غفلتی مضاعف خواهند یافت و تباهی جاودان نصیب آنها است. کسی که به نور وحی بینایی نیابد، هر گز، بینا نخواهد شد، چنین کسانی از حیوانات گمراهترند. هلاکت، سرنوشت مختوم جوامعی است که هشدارهای انبیا اعراض کنند و بر غفلت خود غوطه ور گردند: **ذلک ان لم یکن مهلک القرى بظلم و اهلها غافلون**

این فرستادن رسول برای این است که خدا اهل هیچ دیاری را بی خبر بودند، از روی ستم هلاک نکرد.

شیخ طوسی (ره) در توضیح آیه شریفه یاد شده می نویسد: مقصود بیان علت است. یعنی خداوند مردم سرزمین را که گرفتار گناه و انحراف هستند، هلاک نمی کند. مگر آنکه پیامبرانی به سوی آنها فرستاده شوند و آنها مردم را به دلایل حجت‌های خداوندی آگاه کنند و آنها را زاکفر خدا بترساند و حقایق را به گوش آنها برساند. سپس اگر از اطاعت پیامبران سرباز زدند آنها را هلاک خواهد کرد و هرگز به طور ناگهانی مردم را غافلگیر نمی کند. البته بر خداوند لازم نیست که اتمام حجت کند، زیرا همینکه مردم دست به ستم و تجاوز زدند سزاوار کیفر می شوند، جز اینکه خداوند می خواهد حجت خود را ظاهر گرداند. (206)

بنابراین غفلت زدایی و برقراری ارتباط هشیارانه خلق با خدا که غفلت ناشی از زندگی این جهانی است، عنصر اصلی در جهت گیری دعوت انبیا است. نقش نبوت و کارکرد رسالت انبیا عبارت است از دعوت مردم از اشتغال به امور این جهانی و توجه دادن آنها به خدا و بازگرداند آنها از روی آوردن به دنیا و اقبال به آخرت و این مقصود اصلی نبوت است. (207)

امام خمینی (ره) در تبیین جهت گیری دعوت انبیا به عنصر اساسی در تعالیم آنها توجه داده است. تمام چیزهایی که انبیا آورده اند اینها، مقصود آنها به ذات نبوده است، تشکیل حکومت مقصود به ذات نیست برای انبیا... آنچه انبیا برای او مبعوث شده است و تمام کارهای دیگر مقدمه اوست. بسط توحید و شناخت آن از عالم است. ارائه عالم به آن طوری که هست، نه آن طوری که ما ادراک می کنیم و به دنبال این بودند که همه تهذیبها، تعلیم ها و همه کوششها در این باشد که مردم را زاین ظلمتکده هایی که همه عالم ظلمت است، نجات دهند و به نور (208) برسانند.

بنابراین زدودن پرده پندار و نجات آدمی از ظلمات برخاسته از غفلت و بی خبری و رساندن آنها به نور معرفت و هشیاری مهمترین آرمان در تعالیم پیامبران است. در مواجهه با چنین هشدار هدایت بخشی بر دو گروه هستند: شکرگزار و کفرپیشگان.

نمودار شماره ده - صفحه 176 کتاب

نکته پنجم: مفهوم آیه در فهم چگونگی روش انبیا در غفلت زدایی اهمیت فراوانی دارد. این واژه در زبان قرآن و روایت، کاربرد فراوانی دارد. این واژه به صورتهای گوناگون بالغ بر سیصد و یکبار در قرآن آمده است. تفصیلی از دانشمندان سده هشتم هجری بر آن است که آیه در قرآن بر دو وجه است: وجه نخستین آیه به معنای عبرت است. مانند **وجعلنا ابن مریم و امه آیه** (مومنون - 50) و **فانجیناه و اصحاب السفینه و جعلناها آیه للعالمین** در هر دو آیه به معنای عبرت گرفتن و پند آمده است و وجه دوم آیه به معنای نشان دادن و علامت به کار رفته است و از این معنی در قرآن بسیار است.⁽²⁰⁹⁾ در مفهوم عبرت و پند نیز نشان و علامت، نهفته است زیرا اساسا پند به تعلق و مدلول علامت بر می گیرد، علامتی، نشانگر پند است و علامتی از امری دیگر حکایت می کند، به همین دلیل می توان گفت که آیه در کاربردهای متنوع قرآنی به معنای نماد حاکی از امری و نشان حقیقی قدسی به کار رفته است. در بیان قرآن همه عالمیان، آیات رؤیت حضور خداوند در هستی هستند. وحی الهی نیز خطاب کلامی خداوند با مردم است، نیز آیت است. انسانهای هادی و برجستگانی که بر رفتار آنها به دلیل تخلق به اخلاق الهی نشان از خدا هست نیز آیه الله نامیده می شوند. هر چه از آیات اوست چه اینکه تکوینی باشد یا کلامی و تشریحی و چه اینکه آیات آفاتی باشد یا انفسی.

1-9) امانت نگری

یکی از موثرترین شیوه های غفلت زدایی انبیا ترویج این نگرش در انسانها است که انسان هر چه بیشتر از طبیعت و محیط می تواند در اختیار آدمی باشد، امانت الهی نزد آن بشر است. انسان مالک مطلق خود و دارائیهای خود نیست، نه تنها محیط زیست بلکه وجود آدمی نیز امانتی است نزد وی. امانت انگاری دغدغه اضطراب مثبت و مسئولیت می آورد و فرد را از آرامش کاذب برخاسته و از بی خبری رهانیده و در نهایت آرامش واقعی را سبب می شود. واژه امانت در لغت نیز متضمن آرامش است. امن حالت آرامش و اطمینان نفس و زدوده شدن خوف و ترس از فرد را گویند. تحقق چنین حالتی در انسان را امان می نامند و بر آنچه انسان نسبت به آن چنین حالت آرامش دارد، امانت گویند.⁽²¹⁰⁾

مفهوم اصطلاحی امانت، امری است که نزد غیره ودیعه بسپارند تا آن را برای حفظ کند و سپس به وی بازگرداند.⁽²¹¹⁾ در مفهوم امانت چند عنصر وجود دارد. اولاً امانت امر گرانبها و مهمی است. امور بی ارزش را نزد کسی به ودیعت نمی گذاریم. ارزش و منزلت آن به امور گوناگونی بستگی دارد: شان صاحب امانت و نقش و اهمیت شی مورد امانت و ثانیاً امانت امری است در معرض تباهی و محتاج محافظت به گونه که مراد صاحب امانت از ودیعه نهادن حفظ و نگهداری آن از خطرات و تهدیدات است ثالثاً، امانت مسئولیت آور است کسی که امانتی را بر عهده می گیرد مسئولیت حفظ آن را قبول می کند و این مسئولیت دغدغه، احتیاط و اضطراب می آورد و رابعاً امانت نوعی ارتباط سه وجهی بین صاحب امانت، شی مورد امانت و شخص امین به وجود می آورد. بر اساس این می توان امانت را چنین تعریف کرد: امانت امری است محتاج حفظ و نگهداری که از جانب آن کسی نزد فرد دیگری به ودیعه نهاده است و از او انتظار می رود که

حفظ آن کمال احتیاط و حزم را داشته باشد. امانت داری ارزشهای اخلاقی است که به رفتارهای ارتباطی بین شخصی متعلق است و اما در تعالیم انبیا این ارزش در سطحی بسیار فراتر تعالی یافته و همه ارتباطهای انسانی را چهار جهت خدا، دیگران، طبیعت و خود شامل می‌گردد. در بینش و حیاتی، امانت انگاشتن خود، دیگران و هستی، یک اصل مهم است، در سوره احزاب سخن از ارائه امانت به آسمانها، زمین. کوه رفته است که همه آنها از تقبل مسئولیت امانت داری شانه خالی کرده اند و بر خود لرزیده اند اما انسان آنرا پذیرفته است.

بار امانتی که نهادی بر دوش من باری بود که پشت فلک میکند دوتا مفسران در تفسیر اینکه مراد از این آیه چیست سخن گفته اند: می‌توان گفت: در این آیه نگرش امانت بودن خویش و هر آنچه با آن بتوان ارتباط برقرار کند به میان آمده است.. این امانتی است که آسمان نتوانست بار آن را بر دوش کشد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند بر اساس این نگرش، همه مواجهه ای خویش، هر معامله ای با طبیعت و هر ارتباطی با مردم مجاز نیست بلکه باید رضایت صاحب امانت - خداوند متعال - را لحاظ کرد. امانت نگری پرتوی است با خدا، خود، دیگران و طبیعت را به نحو معنا داری تبیین و تصحیح می‌کند. آنچه خداوند برای انسانها تکلیف قرار داده است و آنچه او به منزلت لطف الهی اند. انسان بر مبنای امانت انگاری مسئول است که کمال احتیاط را استفاده از آنها را داشته باشد و از افراط و تفریطها بپرهیزد. ارتباط فرد با خویش بر اساس بینش امانت داری تبیین و تصحیح شده. انسان خود و هرچه دارد، امانت الهی است و او باید در حفظ و صیانت نفس کمال احتیاط و حزم را داشته باشد. خودکشی، به عنوان مثال، در

این نگرش خیانت در امانت الهی است. همچنین است کاهلی و سستی و بی خبری.

امانت انگاری خویشتن مانع از آن می شود که خود را ارزان بفروشیم و در کشاکش زندگی پر زرق برق و معیشت پر رنج و درد خویشتن را از دست دهیم. انسانی که خود را امانت الهی می داند هرگز در هیچ لحظه ای تغافل نمی ورزد و شرط حزم و احتیاط را فرو نمی گذارد. خود را موجودی ارزشمند و شایسته خلافت الهی می داند و از طرف دشمنان پنهان و پیدا تهدید می شوند و جای هیچگونه بی مبالاتی نمی یابد. بر منزلت و قدر خویش واقف می گردد و از خود کم بینی و خود بزرگ بینی می رهد. رحم الله امره عرف قدره. یکی از خصلتهای فردی که خطاب وحی با ایمان پاسخ می دهد امانت داری بر خویشتن است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: **المومن امین علی نفسه، مغالب لهواه و حسه** (212)

مومن بر خویشتن امین است و برخواسته های هوی و هوس و بر حس خود غالب.

مومن تابع هوا، هوس و خواهش خود نیست بلکه بر همه غلبه کرده و همه را تابع خود می کند. انبیا با ترویج امانت انگاری نه تنها پرده پندار را زدوده اند بلکه با تحول درونی ناشی از بصیرت ایمانی، زندگی را معنا دار کرده اند و عاشقانه زیستن را نشان داده اند. امانت انگاری ارتباط سه وجهی به میان آورده است: من امانت دار خدا هستم در خصوص خود و دیگران، امانت دار پر ارزش ترین موجودات. آنچه سبب امانت داری من گردیده است عشق ازلی است. ما از ازل امانت دار عاشقیم و این نه تنها دیدار ما را یا صاحب امانت، روز قیامت

است. هر آنچه از مشکلات و سختیها در حفظ امانت بر ما رود، آسان می گردد و شیرنی وعده دیدار تلخی روزگار را شیرین می سازد.

ما امانت دار عشقیم از ازل آنچه گردون برنتابد بار ماست
آنچه گرمای قیامت مام اوست رمی هنگامه بازار ماست
چون شب عید است بر ما شام مرگ در قیامت وعده دیدار ماست (213)

ربط انگاری هستی

عالم هستی و هر آنچه در آن وجود دارد، به صورت قابل لحاظ است: لحاظ استقلال و لحاظ ربطی. عالمیان در لحاظ استقلالی از وجود مستقل برخوردارند و ما از آنها جز ماهیت و عوارض شخصی شان نمی بینیم. هر آنچه را موجودات می یابیم؛ هویت، چیستی، کمالات، عوارض آنها است. آنها موجوداتی هستند برای خود، برخوردار از استقلال، شان و بودن. اما در لحاظ ربطی، موجود مستقل آنها در این حقیقت که آنها وجودات ربط به غیر هستند محو می شوند. در لحاظ ربطی هویت آنها را چنین می یابیم که از آن امری هستند. بیان مثالی ساده، مقصود را روشن می کند: دانشجوی فاضلی را لحاظ می کنیم، اوصاف شخصی او را در نظر می گیریم، برخورداری اش از تقوی، صلابت ایمان، علم، فراست، ... او را می ستائیم و بدلیل بهره مندی از همکاریهای آینده اش جهت بورسیه سازمان، گزینش می کنیم.

اما در لحاظ دیگر او را می بینیم و فراتر از اینکه برخورداری وی از کمالات را لحاظ کنیم، این حقیقت را می یابیم که استادی مهذب و متخصص او را تربیت کرده است و او را والدینی صاحب کمال است. مثال دیگر: فرض کنید که مادری به اتاق فرزند خود وارد شود تا با نظافت و نظم آن وسائل فرزندش بپردازد. لباس فرزند را می نگرد. آن را به خوبی بررسی می کند: کهنه شده یا نه؟ تمیز

است یا نه؟ پاره شده یا نه؟... این نگاه استقلالی است. اما فرض کنید فرزند وی شهید شده باشد و او بعد از مدتی به اتاق او وارد می شود و او می گردد و همان لباس را می بیند، آیا وی از خود لباس چیزی می بیند؟ آیا لباس برای او مستقلا وجودی و شاعنی دارد و یا اینکه هر چه در لباس می نگردد جز فرزند خود را نمی بیند.

در این نگرش، لباس هویت از او بی و ربطی یافته است. او به هر یک از وسائل فرزند خود نگردد فقط فرزند خود را می بیند. همه چیز با وی سخن از فرزند دارند. همه هویت حکایتی و آیه بودن دارند. تفاوت مستقل دیدن امور و ربط دادن آنها، در این است که در لحاظ دوم امور ما با سخن می گویند، سخن از چیزی که آنها عین ربط به آنها هستند، در حالی که در حال نخست آنها ساکت و صامت هستند. البته اشیا در واقع امر، هویت واحدی دارند و دقیقتر آن است که بگوئیم ما انسانها با پدیده های طبیعی و به طور کلی عالم هستی دو گونه مواجهه داریم: مواجهه غافلانه که تنها هویت شخصی و ظاهری امور را فرا چنگ می آورد و از یافتن امری پنهان باز می ماند و مواجهه هشیارانه که امور را نماد، علامت و آیتی برای دیدن ژرفترین مرتبه حقیقت می کند، در واقع اشیا را که می نگردد، همه مانند علامتی که در کنار جاده با رانندگان سخن می گوید، هویت نمادی دارد تا از حقیقتی اصیل که به آن تعلق دارند سخن گویند.

اگوستین (354-420 م) مواجهه خود با پدیدارهای طبیعی را چنین گزارش داده است که از آسمان و زمین و خورشید و ماه پرسیدم و هر یک از آنها گفتند خدای تو من نیستم. از دریا و جانواران پرسیدم و آنها نیز پاسخ دادند خدای تو ما نیستیم، از ما فراتر برو... به همه آنها گفتم: شما همه با من سخن گفتید، گفتید شما او نیستید، پس سخن درباره اش بگویید. به آواز بند گفتند ما را او آفریده

است. چرا آسمان و زمین و اشیا، می گویند که آفریده خدا هستند؟ این سؤال را قرآن مجید از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام سوره انعام آیات 78 و 76 پاسخ داده: از این راه که تحول می یابند و دگرگون می شوند، غروب می کنند و افول می نمایند. افول، غروب و تغییر دگرگونی هویت ربط بودن آنها را نشان می دهد که آنها نه از خودند، بلکه از خدای تعالی هستند و چنین صریح از خدا سخن می گویند.

می شکافم پرده هستی تو می آیی برون نقش نامت بسته ام، یعنی معمای توام ⁽²¹⁴⁾
هستی و همه پدیدارهای طبیعی برای انسان، هشیار سخن از او دارند. حکایت از خدای ناظر که عالم همه محضر اوست. آنها سمیع و بصیر هستند و از دولت ربط به غنی مطلق دلشاد هستند. اما برای غافلان خاموش اند و اگر غفلت زدوده شود، نیایش و راز جمادات که الله الله گوی هستند، فاش شنیده می شود:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامرمان ما خاموشیم
فاش تسبیح جمادات آیدت وسوسه تاویل ها نربایدت ⁽²¹⁵⁾
یکی از روشهای پیامبران در هشیار کردن مردم و زدودن غفلت آنها، ایجاد تحول و انقلاب بینشی در افراد است به گونه ای که بتواند در مواجهه با امور هویت نمادی آنها را بیابند. به همین دلیل در زبان قرآن پدیدارهای طبیعی، آسمان، زمین، دریا، حیوانات و حوادث تاریخی در جوامع بشری آیه نامیده می شوند. آیه اسمی است که دقیقی هویت ربطی و نمادی بودن پدیدارها را نشان می دهد. مهم این است که فرد در مواجهه با هستی، آیه بودن آنها را دریابد و غافلانه از آنها اعراض نکند. مثل کسانی که از هویت آیه بودن پدیدارها و حوادث، بی خبرانه اعراض نکند. مثل راننده ای است که چون به علامت پیچ تند جاده می رسد، نسبت به مضمون آن نا آشنا باشد و آن را ساکت و صامت

بیندارد و به راه خود ادامه دهد و مثل افتاده به چاهی است که چون طنابی برای نجات وی فرستند، به بررسی و تجزیه و تحلیل هویت آن مشغول گردد و از هویت نجات بخشی ریسمان محروم ماند. تاکید بر هویت آیه ای پدیدارهای طبیعی و حوادث تاریخ، جایگاه ویژه ای در تعالیم انبیا دارد. قرآن، انسانها را فرامی خواند تا به امور دسترس خود تامل کند، از ظاهر و محسوس فراتر روند و بازتاب غیب را در این امور بینند:

افرایتم ما تمنون؟ ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون (واقعه - 59-58)

آیا نطفه را می بینید؟ شما آن را آفریده اید و ما آفریدگار آنیم؟

افرایتم ما تحرثون؟ انتم تزرعونه ام نحن الزارعون

آیا در آنچه می کارید نگاه می کنید؟ آیا شمائید که آن را می رویانید یا ما ئیم که آن را می رویانیم.

کسی که غافلانه بنگرد هویت استقلاللی خویش را می بیند که گندم را می کارد، آبیاری می کند، و برداشت می کند و اما کسی که هشیارانه وجود ربطی و هویت فقری خویش و طبیعت را بیند، حقیقت ژرفتر از واقعیت محسوس را خواهد دید که همه هستی از اوست.

افرایتم الماء الذی تشربون؟ ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون (واقعه،

38 و 39)

آیا آبی را که می نوشید، نمی بینید؟ شما آن را از ابر فرو آورده اید یا ما آنرا

فرو فرستادیم.

افرایتم النار الی توریون ءانتم انشاتم شجرتها ام نحن المنشئون، (واقعه / 72

و 71)

آیا آتشی را که می افروزید نمی بینید؟ شما درخت آن را ایجاد کرده اید یا ما آن را به وجود آورده ایم. آنانکه بی خبرانه با طبیعت مواجه می شوند، آن را مستقل می پندارند و بی خبرانه به انکار حقیقت باطنی می پردازند.

و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم

بذلک من علم ان هم الا یظنون (جاثیه - 24)

می گویند هر چه هست همین زندگی دنیوی ما هست که زنده ایم و ما میریم و جز روزگار و طبیعت، هیچ عامل دیگری در فنای ما موثر نیست، اینان بدانچه می گویند، علم ندارند، فقط حدس می زنند.

تحول بینشی و دگرگونی در نگرش فرد نسبت به اشیا، مصداق بارز لطف الهی است که در حق بندگان خود از طریق انبیا و اولیا انجام می دهد. جهان خلقت و تاریخ پر ماجرای بشر، صامت نیستند و به زبان صریح از حضور خداوند و قضای الهی سخن می گویند اما پرده پندار و حجاب غفلت، مردم را ناشنوا کرده است، چشم ها و گوشها را بسته است مگر کسانی که به نحو از خود برهند و تحول شخصیتی بیابند و از چشم دیگر بنگرند که آنهم مرهون عنایت و لطف الهی است.

این قضا می گفت، لیکن گوششان بسته بوداند حجاب جوششان چشم ها و گوشها را بسته اند جز مر آنها را که خود رسته اند جز عنایت که گشاید چشم را جز محبت که نشاند خشم را؟ (216)

چنین کسانی مدام هشیارند، در خواب و بیداری، اشتغال به امور دنیوی. فراغت... زیرا موجودات هستی همیشه آنها را مورد خطاب قرار می دهند. آنها به هر چه می نگرند، آیتی است که هشیاری آفرین، سخنی است غفلت زدا. پیامبران از طریق تحولی به غفلت زدایی آدمیان می پردازند، آنها تحولی در

انسان می آفرینند تا جهان برای آنها گنگ، بی معنا، عیب، عبث و بی هدف نباشد بلکه به هر چه می نگرد از او سخن بشنود:

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لایات لاولی
الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق
السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (آل
عمران. 190-191)

در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی برای
خردمندان است آنهایی که در حال ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد کنند و
در خلقت آسمان ها و زمین فکر نمایند و گویند پروردگارا، تو این دستگاه با
عظمت را بیهوده نیافریدی پاک و منزهی، ما را از عذاب دوزخ نگاه دار.

مردان خدا پرده پندار دریدند

یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند

3-9) حزم در معیشت این جهانی

یکی از روشهای غفلت زدایی در تعالیم انبیا نگرش واقع بینانه به جاذبه های
این جهانی است. در مباحث پیشین ذکر شده که برخورداریهای این جهانی می
تواند دام غفلت و بی خبری باشد. زندگی این جهانی از چند جهت غفلت آور
آست: انسان در برخورداریهای مادی سیر میکند، حرص و آز می ورزد و دنیا
را جای امن و امان می انگارد، ظاهر بینی می کند و شرط حزم و احتیاط را از
دست میدهد. انبیا از طریق نشان دادن هویت فناپذیر برخورداری از دنیا آرامش
کاذب را زدوده و غفلت را درمان می کنند. حزم ضد غفلت است و آن چیزی
جز بدگمانی نیست به امور این جهانی نیست.

حزم چه بود؟ بدگمانی در جهان دم به دم بیند بلای ناگهان⁽²¹⁷⁾

انبیا با یادآوری مسأله مرگ متذکر می شوند که هرز لحظه ای شیر مرگ
همسایه ای را می رباید و تو غافل و بی خبر در خیالات این جهانی غوطه
وری!

آن چنانکه ناگهان شیری رسید مرد را بر بود و در بیشه کشید
او چه اندیشد در آن بردن؟ بین تو همان اندیش ای استاد دین
می کشد شیر قضا در بیشه ها جان ما مشغول کار و پیشه ها (218)

مشکل دیگر غفلت آوری این جهانی فقدان امنیت معیشتی است. ترس از
غفلت فقر و ناداری انسان را به فعالیت دعوت می کند و غوطه وری در فعالیت
غفلت می آورد. ترس از فقر غم آور است و غم تشدید می گردد. دعوت انبیا
این نیست که فرد تدبیر در معیشت نکند و تسلیم فقر در معیشت باشد، انبیا با
فعالیت و کسب روزی مخالفتی نمی کند، بلکه پیام وحی این است حزم و
دغدغه فقر بزرگتر را غفلت از خداوند است نیز داشته باشد و ترس از فقر شما
را به از دست دادن گنج نجات بخش سوق ندهد.

آن چنان کز فقر می ترسند خلق زیر آب شور رفته تا به حلق
گر بترسندی از آن فقر آفرین گنج هایشان کشف گشتی در زمین
جمله شان از خوف غم، در عین غم در پی هستی فتاده در عدم (219)

4-9) نور وحی

خداوند به دو صورت خود را برای خلق آشکار کرده است. صورت نخست
از طریق نمادهای طبیعی و آیات تکوینی است که در دو کتاب آفاق و انفس
آمده است و هر کسی که پرده اوهام را از دیدگان خود بردارد، لاجرم همه عالم
هستی، آینه تمام نمای اوست و لذا در آینه جز حسن رخ یار ندیدند.

صورت دوم از طریق ارسال انبیاء هست که به وسیله آنها با مردم سخن می گوید. سخن خداوند، وحی است که در مواضع گوناگونی از آیات قرآن مجید، نور توصیف شده است. وحی، تابش نوری است که دلهای گرفتار غفلت را روشنی می بخشد و آنها را به هشیاری می رساند.

بنابراین، روش دیگر غفلت زدایی انبیا، پرتو وحی است. کسانی که به گرمی آن هدایت می یابند که صرفاً در غفلت معذور باشند و پرده های غفلت خود را چندان ضخیم تر نکرده باشند که مصداق مهر بر دل، گردند، از همان آغاز ظهور پیامبر گرامی اسلام ﷺ همه دریافتند که وحی الهی خاصیت شگفت انگیز غفلت زدایی دارد. مشرکان از ترس اینکه تحت تاثیر آیات وحی قرار بگیرند، ناشنوا ماندن خود به خطاب الهی را با بستن فیزیکی گوش خود حفظ می کردند.

ایمان آوردن تازه مسلمانان، غالباً از طریق شنیدن آیاتی از وحی حاصل می شد.

بسیارند کسانی که چون بشر حافی، فضیل بن عیاض، ابراهیم ادهم و... که به نبوشیدن آیتی از آیات الهی، جامه غفلت از دل انداختند و پرده پندار دریدند و به عزت هشیاری و هدایت رسیدند. یکی به طنین لرزه برانداز:

الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله (حدید / 16)

آیا نوبت آن نرسید که گروندگان دلهایشان بیاد خدا خاشع شود. بر خود بیگانه وقوف یافته و بی درنگ خود را از اسارت غفلت آور نفس اماره و شیطان فریبنده رها می سازد و منازل سلوک به قرب الهی را در لحظه ای نورانی سیر می کند و به مقام قرب الهی تشریف می یابد. دیگری به هشدار پرهیبت:

لو انزلنا هذا القرآن على جبل لراءيته خاشعا متصدعا من خشية الله (حشر /
(21)

اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، حتما آن را خاشع و متلاشی می
یافتی.

کبر و نخوت خود را می شوید و غفلت ناشی از تکبر و گردنکشی را می
زداید.

و دیگری به هیبت قهر الهی:

و لا تحسبن الله غافلا عما يمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه
الابصار (ابراهيم / 42)

و هرگز مپندار که خداوند از کردار ظالمان غافل است بلکه به تاءخیر می
افکند برای روزی که چشم ها در آن روز خیره و حیران است .

چنان بر خود می لرزد که هر آنچه غفلت و بی خبری ناشی از گناه و ستم
است، تهی شود و بر توجه تام الهی بر اعمال بندگانش با تمام وجود وقوف
ورزد و جرات ادب فروگذاری و حریم شکنی را از دست می دهد و از سقوط؛
رستم و نجات یافته به صعود به مقام قرب می رسد. و دیگر ناشنوایی خود به
هشدارها و آیات انفسی و آفاقی و بی خبری خود از یاد خداوند به هشدار پر
صلابت:

و من اعرض عن ذکری فان معیشه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی

و هر کس از یاد من اعراض کند معیشتش تنگ می شود و در قیامت او را
نابینا محشور می کنم.

درمان کند. مواردی که دل آماده ای در خطاب مستمر وحی قرار دارد و
آیات الهی را نه قرائت بلکه نیاز وجودی خویش تلاوت می کند و به آیه ای

پرده های غفلت دریده می شود، بسیار فراوان است. قرآن، همیشه با ما سخن می گوید و اگر شرط انس با قرآن را فراهم آوریم با دل ما نیز آن کند که با هزاران ره یافته خود کرده است.

خاصیت غفلت زدایی قرآن یکی از اضلاع اعجاز آن است موارد فراوانی را می توان برشمرد که افسرده دل بی خبری در گرمی نور وحی زنده شده و از زندگی شقاوت آمیز غافلانه ؛ رزمانی کوتاه اما قدسی به سعادت جاودان راه یافته است. به ذکر موردی بسنده می کنیم: همه اهالی قراملک او را به خوبی می شناختند و همه از تحولات عجیب او شگفت زده بودند، من، سوابق او را خود ندیده ام اما از اهالی خاطره هایی از کردار و رفتار پسندیده او شنیده بودم و خود نیز همه موارد گفته شده را تأیید می کرد.

نوجوانی او چنین تعریف شده است: پسری با قد کوتاه، بی باک و متهور، زیرک و زورگو. در کارگاهی کوچک مشغول به فرش بافی بود و ایام فراغت را از مکار وی به تفریح هایی که گاهی توأم با دین به دیگران بود می گذشت.

اواسط سال پنجاه و پنج بود که وی به طور ناگهانی دگرگون شد و کسی از دلیل تحول او خبر نداشت اما با شگفتی تمام می دیدند که خلق و خوی او کاملاً تغییر کرده است، البته وی همان جوان فرش باف بود ولی با شخصیتی کاملاً نوین، ساعات فراغت از کار غالباً او را در باغات و مزارع اطراف قراملک می دیدند با چشمانی پر از اشک. آهسته اشک می ریخت و اگر خلوتی می یافت به زمین می افتاد و ناله می کرد. از کسانی که به نحوی مدیون آنها بود حلاوت می طلبید، در عبادت، نماز شب و صیام، سخت رویی نشان می داد، حریصانه درس می خواند و مطالعه می کرد به مبارزه مردم تبریز با طاغوت پرداخت و شجاعت های شگفت انگیزی از خود نشان داد. دایم در سکوت بود و

تنها رد هنگام بحث علمی به سخن می آمد دانش آموز شبانه در پایه سوم راهنمایی بود که با انشاهای خود معلمان خود را سخت تحت تاثیر قرار می داد. همه اهالی محل پرهیزکاری او را می ستودند و او را الگوی جوانان پرهیزکار می دانستند. کلمات قصار حکیمانه نکته بینی های دقیق وی را در کمتر کلاسی از استادان عرفان و ادب دیده بودم.

در ظاهر مدیر و معلم مدرسه او بودم، اما در باطن هر چه بیشتر به او نزدیک می شدم ابعاد پنهانی بیشتری از عظمت درونی اش را می یافتم، نمی دانستم که وی چنین شخصیت والا و بینش عمیق را چگونه بدست آورده است او هیچ معلم رسمی در عقاید، اخلاق، تفسیر و معارف دینی ندیده بود. اما وقتی از معارف اسلامی، به ویژه تفسیر آیات قرآن کریم سخن گفته می شد: بیان وی چون چشمه حکمت بود که از دل خالصان به زبانشان جاری می شود.

زندگی وی از نظم غیر قابل تصویری برخوردار بود. ساعاتی را در کارگاه فرش بافی می گذراند و ساعاتی را به مباحثه و گفت و شنود در معارف اسلامی سپری می کرد و تهجد و نماز شب ترک نمی شد. به تدریج دریافتیم که دوستی ما در حدی از استحکام هست که بتوان سر تحول وی را پرسید. درخواستیم را اجابت کرد و با خلوص تمام گفت: آن روز! آری آن روز که مشغول کار بودم که برادر کوچک من نوار سخنرانی آقای هاشمی نژاد را گوش می کرد.

او در میان سخنرانی خود، آیه ای را به گونه خواند که گویی با هیبت تمام، اینک نازل شده است، آیه را شنیدم، ذوب شدم، از خود تهی شدم، بر سر و صورت خود زدم:

افحسبتم انما خلقنا کم عبثا و انکم الینا لا ترجعون (مومنون - 115)

آیا چنین پنداشته اید که شما را به عبث و بازیچه آفریدیم و هرگز بما رجوع نخواهید کرد.

پرده پندار دریده شده و دیدگان من باز شد و... آیه کار خود را کرد و مرا از منجلاب غفلت و بیهودگی نجات داد. پس شروع جنگ تحمیلی، لباس جهاد بر تن کرد و به جبهه رفت و پس از مدتی ندای **ارجعی الی ربک راضیه مرضیه** دل او را بنواخت و به لقای دوست شتافت.

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد به وداعی دل غمدیده ما شاد نکرد
آن جوان بخت که میزد رقم خیر و قبول بنده پیر ندانم ز چه آزاد نکرد
مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق که بدین ره بشد یار و زما یاد نکرد
آری شهید عبدالقادر دلارام قراملکی نمونه بارزی بود که به مدد نیوشیدن آیه ای از آیات الهی سرپا منور شد و به یاری اخلاص، چشمه های حکمت از دلش بر زبان جاری گردد و در وصال محبوب خود دست از طلب برداشت تا کامش بر آمد. بسیاریند کسانی که غفلت خود را به گرمی آیه ای از وحی ذوب می کنند و وجود خویش را که در اثر غفلت چون کوهی برفی میان تهی یافته است، به آتش انداز می کشاند تا دل سرد و افسرده را با نسیم لطف الهی آیات تبشیر زنده کنند.

غافلان را کوههای برف دان تا نسوزد پرده های عاقلان
گر نبودی عکس جهل برف باف سوختی از نار شوق آن کوه قاف
آتش از قهر خدا خود ذره ایست بهر تهدید لئیمان دره ایست
با چنین قهری که رفت و فایق است برد لطفش بین که بر وی سابق است (220)

5-9) دیده عبرت بر تاریخ

روش دیگر غفلت زدایی پیامبران، دعوت به تدبیر در سنتهای گذشتگان است. تاریخ بشریت فراز و نشیب فراوانی دارد و حوادث تلخ و شیرین بسیاری در آن وجود دارد، حوادث نکته آموزی و عبرت آموز، قرآن همه مردم را دعوت می کند با دیده عبرت بین به آنها بنگرند و حوادث را نقد حال خود بدانند. قرآن در تحلیل تمدنها به عنصر غفلت اشاره می کند تا مایه پند غافلان گردد. به همین دلیل پس از بیان قصه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و فرعون مصر می فرماید:

و ان كثيرا من الناس عن اياتنا لغافلون

بسیاری از مردم از نشانه های ما در غفلت هستند همانگونه که مولف تفسیر کبیر تذکر می دهد مراد از بیان این داستانها، به دست آمدن پند، عبرت و تذکر است.⁽²²¹⁾ عبرت آموزی از قصص، اصل مهمی در بیان قصه های قرآنی است.

لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب (يوسف / 111)

همانا در حکایت آنان برای صاحبان عقل، عبرت خواهد بود. بنابراین، قرآن از طریق بیان قصص انبیا و دعوت به مردم به تامل و تدبیر در این قصص به غفلت زدایی می پردازد:

نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من

قبله لمن الغافلين (يوسف / 3)

ما بهترین حکایات را به وحی دین قرآن بر تو میگوییم هر چند پیش از این وحی، آگاه نبودی.

گفتاردهم: تاملات وجودی (روانشناسی اگزیستانسیالیستی و

مساله غفلت)

غالبا در مواجهه با شخصیت های موثر و سنتهای گذشتگان دو مواجهه مبتنی بر افراط و تفریط وجود دارد. شخصیت پرستی و سنت زدگی و شخصیت زدایی و سنت گریزی. اعتدال در دوری از چنین افراط و تفریط است و آن حاصل نمی شود جز از طریق شناخت و نقد خواص و سنن نت شناختی عاری از حجاب و حب و بغض و توأم با ارزیابی و سنجش.

مقاله ابتدا زمینه های تاریخی ظهور روی آورد اگزیستانسیالیستی در روانشناسی را به طور مختصر میان آورده و آنگاه به طرح مبانی رویکرد و مفهوم سازه های روانشناسان پرداخته است، بازخورد این روانشناسان با مساله غفلت در تکمیل و تدقیق گرفتارهای سابق، نقش موثری دارد. تاملات فلسفی اگزیستانسیالیسم دو مزرعه مستعد در تفکر مغرب زمین را بارور ساخت: مسائل مهم است که تحلیل آن در گسترده دوم در گفتار حاضر آمده است و طرح تحلیل متاذهان جدید اگزیستانسیالیست در باب غفلت محتاج نوشتار مبسوط دیگری است. از برادر عزیزم دکتر قربانی که در خواست بنده را با کرامت اجابت و گفتار حاضر را با سخاوت تمام ارائه کردند و اجازت ویراستاری مختصر بر آن را نیز مزید بر لطف خویش ساختند، سپاسگزارم. ملاحظات تکمیلی و توضیحی که در پاورقی از این جانب است با علامت (ف) مشخص شده است.

اقتضای جان چون ای دل آگهی است هر چه آگه تر بود جانش قوی است

چکیده

فرآیند تحول فلسفه غرب در دو رشته هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی حرکت کرده است که اگزستانسیالیسم در اثر انتقاد به مباحث مجرد و انتزاعی هستی‌شناسی متولد شده است و سعی دارد مباحث فکری، علمی کاربردی در خصوص خود تک تک انسانها را در فلسفه طرح کند. برخی از روانشناسان با استفاده از این روی آورد فلسفی نوعی روانشناسی بوجود آوردند که در آن مسائل بنیادی هستی فرد، بدون ارائه مفهوم سازه‌های تئوریک و انتزاعی، مورد توجه قرار می‌گیرد. مادی‌روانشناسی اگزستانسیالیستی با طرح ماهیت واقعی زندگی ما انسانها به جای مساله گشایی ما را به مساله بودن روبرو می‌سازد و بر اساس مبادی این روی آورد؛ شخص قادر به هشیاری به افکار، احساسات، انگیزه‌ها و اعمال، و همچنین ساختار زندگی - محدودیت زندگی، تنهایی، مرگ، غایت زندگی، و توانایی انتخاب - است که بتواند انتخاب کند، تصمیم بگیرد و چگونگی سرنوشت خویش را رقم بزند. بنابر این مسؤل انتخابها و تصمیم‌گیریها و اعمالش روبرو است.

پس در معرض احساس گناه نیز قرار دارد. این فرد در جهانی با سه بعد زیست‌شناختی، اجتماعی و پدیداری زندگی می‌کند. وی با دریافت و هشیاری به لحظه‌های زندگی، وجود خویش را می‌یابد.

گشودگی با تجربه او را به لحظه‌های در حال گذر هستی‌هشیار می‌سازد و او را ناظر و تجزیه‌کننده این لحظات می‌کند. این هشیاری‌ها اعتماد وی را به صورتی فراینده نسبت به انتخابها و رفتارهایش افزایش می‌دهد. اعتمادی در آمیخته با دلهره وجودی. در این خصوص، ما مراقبه راهگشای

عرفان مشرق زمین را به عنوان یکی از راهبردهای موثر در اتخاذ بازخورد گشوده به تجربه معرفی می کنیم.

مقدمه

فلسفه غرب در فرآیند تحول خود به دو شاخه عمده هستی شناسی ⁽²²³⁾ و شناخت شناسی ⁽²²⁴⁾ منجر شده است. شناخت شناسی فلسفی که در مقابل هستی شناسی ظاهر شده است و بر شناخت فلسفی که در مقابل هستی شناسی ظاهر شده، بر شناخت علم ذهن در برابر شناخت عالم عین، که متافیزیک دلمشغولی آن را داشت، تاکید کرد. جریان شناخت شناسی با ظهور کانت به تحول کپرنیکی رسید و پس از آن در هدف و ماهیت آن تغییر چندانی حاصل نشد، اما هستی شناسی که دغدغه دستیابی به شناخت جامع و کلی از هستی را داشت، با حملاتی مواجه شد که منجر به ترک خوردن پوسته انتزاعی و مجرد آن گردید و جریانی به نام اگزیستانسیالیسم را به میان آورد.

این روی آورد با ادعای اینکه متافیزیک و هستی شناسی سنتی، به دلیل پرداختن به بحثهای مجرد و انتزاعی در زندگی فردی، شخصی و درونی انسانها بی تاثیر و بی فایده است، به میدان آمد و در قالب اگزیستانسیالیسم به حرکت وجودشناسی و متافیزیک، ماهیتی عینی و قابل لمس بخشید. در این جریان، ادعا می شود که فلسفه باید به مسائلی بپردازد که به طور شخصی و عینی به درد من بخورد و در ارتباط با آن باشد.

هر یک از انسانها، فردی بی همتا است و واقعیتهای عینی مورد بحث در نظام متافیزیکی برای وجود ما بی معنا است. بنابراین فلسفه در مقام تجسس در واقعیتهای عینی، باید به دنبال واقعیاتی باشد که برای من اهمیت دارد. آنچه برای آنها منزلت تاءملات فلسفی اهمیت دارد، وجود فرد است نه توصیفات کلی در

خصوص ماهیت انسان ؛ زیرا چنین مسائلی هر اندازه که عینی و همگانی باشند، به دلیل انتزاعی و کلی بودن، نسبت به وجود فردی بی اهمیت هستند. اما در منظر آنها بحث در باره وجود، در واقع بحث مرگ و بی اهمیتی هستند. از این رو تاءملات فلسفی در این روی آورد از نیازهای ضروری یکایک انسانها سخن می گوید. هدف این روی آورد فلسفی، کاربردی کردن تاءملات فلسفی به صورت شخصی و فردی است و ماهیت علمی بخشیدن به آن است. با توجه با ماهیت چنین روی آوردی در فلسفه، بدیهی است که روانشناسان، اولین دانشمندانی خواهند بود که سعی در شکار مفهوم سازه‌های آن در گستره خود دارند و به این ترتیب در تاریخ روانشناسی، روان شناسی وجودی به عنوان یکی از زیر مجموعه های روی آوردی نیروی سوم وارد صحنه می شوند.

این نوع روان شناسی که از دلمشغولی روانشناسان در خصوص کاربرد فلسفه اگزیستانسیالیستی در مشاوره و مداخلات درمانی ریشه گرفته است، سودای دستیابی به راهی را در سر دارد که برای درک انسان از دیگر روی آوردهای درمانی قابل اعتمادتر و بنیادی تر باشند.

یکی از جنبه های مهم روانشناسان وجودی، این است که داعیه رقابت با دیگر نظامها و روی آوردها روانشناسی را ندارد و بهره گیری از مفهوم سازه‌های دیگر روی آوردها با گشودگی می پذیرند، اما هدف آنها هشیار کردن محققان به جنبه هایی از وجود انسان است که بسیار مهم و بنیادی می باشد. این نوع روانشناسی، صورت بندی تئوریک روی آوردهای فرویدی، رفتارنگری، و شناختی نگری را انکار می کند، اما در پس این تئوریها و مفهوم سازه‌های انتزاعی در جستار این حقیقت هستند که این فرد واقعی و بلاواسطه که مفهوم سازه‌های یاد شده در خصوص وی ارائه شده است، کجا است؟ آیا ما فرد را

همانطور که واقعا است می بینیم و یا اینکه دیده ما تنها فرافکنی تئوریهایمان در خصوص وی است؟ روان شناسان اگزستانسیالیستی یک تئوری منسجم در خصوص رفتار انسان و با یک فن خاص مشاوره و روان درمانی ارائه نکرده است، بلکه سئوالهای عمیق و مهمی در خصوص ماهیت انسان و زندگی وی طرح می کند و غفلت ما را از ماهیت واقعی اضطراب، تنهایی، مرگ، جدایی، ناامیدی، عشق، و خلاقیت از بین می برد. در کنار معنای چنین تجربه ای انسانی ای، مشاوره وجودی واقعی انسان و تلاش صرف برای حل مشکل و کمک به فرد نمی افتد⁽²²⁵⁾ در این روش مشاوره ای، رویارویی فرد با مسأله بودن⁽²²⁶⁾ مهمتر از هدف مشکل گشایی⁽²²⁷⁾ است. اکثر افراد از بودن خود غافلند و چنین غفلتی در بلند مدت پیامدهای شخصی، حرفهای، سازمانی، ... و نامطلوبی در زندگی به وجود می آورد و بر همین اساس هشیار کردن فرد به مسأله بودن بنیادی و مسائل بنیادی زندگی چون مرگ، تنهایی، هدف و معنای زندگی و... از اهداف اصلی این روی آورد در روانشناسی است.

مبانی اساسی روانشناسی اگزستانسیالیستی در وصول به غفلت زدایی عبارتند از: خود آگاهی، تجربه من هستم اختیار و مسئولیت، اضطراب، احساس گناه، سه نوع جهان، معنای زمان.⁽²²⁸⁾

10-1) خود آگاهی

توانایی خود آگاهی از بنیادی ترین توانائیهای آدمی است که وجه تمایز انسان و حیوان است. انسان می تواند خودش را بشناسد. چنین توانایی در واقع، سنگ بنای دیگر مشخصه انسان است. آدمی می تواند به ابعاد وجود شناختی خویش آگاه باشد. البته مراد از این آگاهی، وقوف بالفعل و آگاهی حاکم بر تمام لحظات زندگی نیست. به تعبیری دقیق تر توانایی آگاهی از ابعاد وجودی

خویش که روان شناسی وجودی آن را به عنوان گزاره های بنیادی خود طرح می کند، در غالب لحظات زندگی اکثر انسانها در غفلت از این ابعاد می گذرند. ابعاد وجودی که ما به آنها آگاهی داریم - و یا به تعبیر دقیقتر می توانیم آگاه باشیم - عبارتند از:

- زندگی محدود است. ما وقت نامحدودی برای انجام امور مورد علاقه زندگی خود در این دنیا، نداریم. همه ما روزی خواهیم مرد.

- همه ما استعداد این را داریم که تصمیم بگیریم؛ دست به عمل بزنیم و یا انجام امری دست بشویم. عمل نکردن خود نیز یک تصمیم است.

- معنا و مقصود زندگی چیزی نیست که خود به خود به ما ارزانی شود، بلکه محصول تلاش ما برای دستیابی به هدف زندگیمان است. این اهداف زندگی است که معنای زندگی را می آفریند و تلاش آدمی را در همه حالات زندگی معنا دار می کند.

- اضطراب وجودی، که ناشی از هشپاری ما به قدرت انتخابمان است، از او جنبه های مهم زندگی ما است. هر چه نسبت به اختیار خود هشپارتر شویم، حس پذیرش مسئولیت پیامدهای اعمالمان نیز بیشتر می شود.

- ما در معرض تنهایی، بی معنایی، احساس پوچی، گناه و انزوار قرار داریم.
- ما اساسا در این جهان تنها هستیم حتی اگر امکان برقراری ارتباط با دیگران را نیز داشته باشیم، باز هم با مسائل این زندگانی، مسایلی چون مرگ: تنها مواجه می شویم.

موارد یاد شده مشخصه های وجودی ما هستند. اگر چه غالبا از این ابعاد وجودی غافل هستیم، اما چون هر یک از ما بالقوه خود آگاهی دارد، می توان این مساله را هشپار گردد.

2-10) تجربه من هستم

وقوف بر این امر که من الان زنده ام و می توانم زندگی را به دست بگیرم نقش بسیار موثری در تمامی ابعاد زندگی ما دارد. انسان، قربانی موقعیتهای و انسانهای دیگر است مگر آنکه من هستم و قادرم بودن خداوند را انتخاب کنم را تجربه کنم. دستیابی به این تجربه که ماهیت لحظه ای دارد، در این روی آورد روانشناختی بسیار مهم است و هشیاری لحظه ای به این که من وجود دارم می توانم دست انتخاب بزنم، پیش شرط هر تغییری است.⁽²²⁹⁾ تعریف بودن به خصوص برای انسان امروزی، کار آسان و ساده ای نیست. زیرا حس بودن ما تحت تاثیر جایگاه اقتصادی و اجتماعی ما برقرار گرفته است. هیچ یک از ما تجربه بودن را به صورت خالص نداریم، بلکه به عنوان یک مدیر، قصاب، معلم و با هر نقش اقتصادی دیگر بودن خود را احساس می کنیم. تجربه بودن خالص در جوامع امروزی تحت تاثیر زندگی پیچیده جوامع هم رنگ اجتماعی کم رنگ شده است. همراه تجربه من هستم، تجربه نبودن نیز وجود دارد. این تجربه در ترس از مرگ، پرخاشگری ویرانگر، اضطراب شدید بیماری جدی، نمود پیدا می کند. احتیاط در عبور از خیابان، مراجعه پزشک به هنگام بیماری، فاصله گرفتن از لبه پرتگاه در یک ارتفاع و... جلوه های ترس از نبودن است.⁽²³⁰⁾

3-10) اختیار و مسئولیت

بر خورداری از توانایی خود آگاهی، مستلزم توانایی انتخاب است. هر انتخاب محصول خود آگاهی است و بر همین اساس، کسی که از توانایی خود آگاهی برخوردار است، قادر است سرنوشت خود را در چهار چوب محدودیتهای زندگی، معین کند. اگر چه انسان در ورود به زندگی این جهانی اختیاری ندارد، سبک زندگی ما آنچه هستیم، تابعی از انتخابهای ماست.⁽²³¹⁾

برخی از افراد عدم پذیرش توانایی را انتخاب خود انتخاب و از زیر بار پذیرش مسئولیت چیزی که هستند فرار می کنند و به تعبیر (سارتر)؟ زندگی فاقد اصالت⁽²³²⁾ را در پیش می گیرند. همگی⁽²³³⁾ ما جملاتی چون اگر مدیری عصبی هستم و با کارکنان خود بد رفتاری می کنم، بدین خاطر است - پدرم همیشه سرم داد می زده، (اگر می ترسم چون در بچگی تجارب ترسناکی داشته ام) و... را فراوان شنیده اید. چنین افرادی با عدم پذیرش قدرت انتخاب در واقع انتخاب سبک خاص زندگی، از پذیرش پیامدهای اعمال خود شانه خالی می کند. همگی ما محکوم به قدرت انتخاب و به دنبال آن پذیرش مسئولیت اعمال خود هستیم.

4-10) اضطراب

توانایی خود آگاهی و به دنبال آن انتخاب و ناگزیری انسان از پذیرش مسئولیت پیامدها اعمالشان به طور طبیعی دغدغه درستی انتخابها و پیامدهای آنها را بر می انگیزد. رولومی⁽²³⁴⁾ معتقد است که آزادی و اضطراب دو روی سکه اند.⁽²³⁵⁾ اضطراب با هیجان همراه با ظهور و اندیشه جدید در ما، همبسته است. بنابراین، وقتی که ما آزادی خود را برای حرکت از شناخته ها به سوی ناشناخته ها به کار بریم، با اضطراب روبرو می شویم.⁽²³⁶⁾

اضطراب از نیاز شخصی ما برای بقا حفاظت از بدن و اظهار نمودن خویش، ناشی می شود و در سطح بدنی و جسمانی اضطراب خود را در قالب افزایش ضربات قلب، افزایش فشار خون، آمادگی عضلات برای جنگ و گریز و احساس دلهره و دلشوره، نمایان می شود. رولومی اضطراب را به عنوان تهدیدی به هستی ارزشهایی تعریف می کند که از طریق آنها وجود خود را مشخص می سازیم. روان شناسان اگزستانسیالیست، اضطراب را به دو نوع طبیعی و ناسالم

تقسیم می کنند. اضطراب طبیعی سه مشخصه دارد: اولاً: با موقعیت برانگیزده آن متناسب است، ثانیاً، نیازی به سرکوبی آن وجود ندارد و مامی توانیم آن را بپذیریم و با آن روبرو شویم، همانطور که با واقعیت مرگ روبرو می شویم، ثالثاً چنین اضطرابی می تواند سرچشمه خلاقیت باشد و به عنوان محرکی در تعیین و رویارویی با مسائل غامض زندگی که این اضطراب از آنها ناشی می شود، رهگشا باشد.

اضطراب ناسالم، متقابلاً دارای سه ویژگی متخالف با خصیصه های اضطراب طبیعی است. اولاً با خواستگاه موقعیتی خود متناسب نیست
به عنوان مثال، اضطراب والدین از تصادف کردن کودکان و در نتیجه ممانعت همیشگی از خارج شدن وی از منزل، به دلیل آن اضطراب، اضطراب ناسالم است. ثانیاً: چنین اضطرابی معمولاً سرکوب می شود و ثالثاً ماهیتی ویرانگر و غیر سازنده دارد. از این روی نمی تواند سرچشمه خلاقیت باشد. فرد سالم، بر اساس تحلیل این روان شناسان، کسی است که از اضطراب ناسالم رهاست و قادر است اضطراب وجودی (طبیعی) غیر قابل اجتنابی را تحمل کند. اضطراب وجودی رنجی است ناشی از هشیاری ما به مسئولیت خویش در قبال آنچه از وجود خود ساخته ایم. از آنجا که اضطراب وجودی رنج آور است از این اضطراب و غافل شدن از مسئولیت شخصی، شایع است. اما غفلت از ریشه های چنین اضطرابی در زندگی، در نهایت به یک زندگی فاقد اصالت منجر می شود. افرادی که به اضطراب وجودی هشیار نیستند، گذشته از اینکه در شرایط حساس و بحرانی زندگی خود ضربه می خوردند، فاقد انگیزه لازم برای تغییر و حرکت و زندگی خود هستند. این اضطراب می تواند به نیرویی برای حرکت، تغییر و آزمایش سبکهای جدیدی از زندگی منجر شود.⁽²³⁷⁾ بر همین اساس که

دست کشیدن از الگوی رفتاری گذشته⁽²³⁸⁾ و اتخاذ سبک جدیدی اگر چه به تشدید اضطراب منجر می شود، اما در بلند مدت به خشنودی و رضایت بیشتر فرد از شیوه نوین بودنش می انجامد هر اندازه که اختیار و مسئولیت خویش کمتر غافل باشیم، اضطراب و رنج وجودی، که سرچشمه زندگی و خلاقیت است و بیشتر کاهش می یابد. در واقع، تصمیم نشانه ای از آمادگی ما برای تغییر است. چنین نشانه ای ماهیت سازنده دارد، چرا که به ما می گوید همه چیز به خوبی پیش نرفته است. از ما یاد بگیریم که پیامهای ظریف اضطرابهای وجودی گوش کنیم و از آنها غافل نباشیم، قدمهای لازم برای تغییر سازنده در زندگی خود را برداشته ایم.⁽²³⁹⁾

5-10) احساس گناه

احساس گناه نیز همچون اضطراب به دو نوع است: طبیعی و ناسالم. احساس گناه ناسالم از پندار تخلف از معیارهایی اخلاقی ناشی می شود. اما احساس گناه طبیعی، حساسیت ما به اخلاقی بودن رفتارمان را بر می انگیزاند. نوع سومی از احساس گناه نیز وجود دارد که ما اکثراً از آن غافل هستیم: این احساس گناه از غفلت ما نسبت به رشد استعداد ناشی می شود. اگر ما نسبت به خودمان غافل باشیم و استعدادهای خود را عقیم بگذاریم، احساس گناه می کنیم. غفلت از چنین تعهدی که ما نسبت به خود داریم، نوعی گناه محسوب می شود. به عنوان مثال اگر شما استعداد فراوان در یک زمینه های هنری در خود احساس کنید، اما در زندگی به دنبال یادگیری آن هنر نروید و استعداد خود را عقیم بگذارید، از چنین کاری احساس پشیمانی و گناه می کنید.

6-10) سه نوع جهان

بر اساس این مفهوم سازهی روانشناسان وجودی، نباید جهان را صرفاً بر اساس محیط عینی توصیف کرد. بلکه باید جهان پدیداری که در واقع فرد در آن زندگی می‌کند، مورد توجه قرار گیرد. محیط عینی تنها یک شکل از جهان است. در این دیدگاه سه نوع جهان وجود دارد. جهان زیست‌شناختی که همان عینی است. برای انسان و حیوان، این جهان از نیازها و غرایز زیست‌شناسی تشکیل شده است. بر این جهان، قوانین طبیعی و چرخه‌های طبیعی مثل خواب و بیداری و تولد و مرگ و محدودیتها و ضرورت‌های زیست‌شناختی که هر یک از ما بایستی با آنها سازش پیدا کنیم، حاکم است. جهان دوم، جهانی است که فرد به همراه دیگر انسانها که فرد را احاطه کرده است در آن زندگی می‌کنند و جهان خود آگاهی و ارتباطی که فرد با خود برقرار می‌کند، دلالت دارد، جهان پدیداری و یا معنای شخصی رویدادها در زمان و مکان خاص نیز در گستره جهان سوم جای می‌گیرد. (240)

7-10) معنای زمان و توانایی متعالی کردن لحظه‌ها

روانشناسان اگزیستانسیالیستی بر اهمیت زمان تاکید فراوان دارد. اغلب تجارب انسان مثل اضطراب افسردگی، شادی، ... در بعد زمان، نه مکان، روی می‌دهد. این دیدگاه بر این سخن برگسن زمان قلب وجود است صحنه می‌گذارد. (241) روانشناسان وجودی، معتقدند غفلت رایج انسان امروزی همین است کنخ خود بیشتر در بعد مکان و زمان در نظر می‌گیریم. گویی انسان امروزی اشیایی هستیم که هر یک از ما ارتباط وجودی اصیل با خود و دیگر انسانها را از دست بدهیم. برگسن معتقد که تاکید افراطی بر تفکر مکانی سبب می‌شود لحظاتی که ما خود را می‌یابیم ندرتا به وقوع بپیوندد و در نتیجه به ندرت

احساس آزادی می کنیم. در جهان پدیداری، این زمان عینی و کمی نیست که در خصوص یک رویداد از اهمیت برخوردار است. بلکه مهمترین رویدادها برای وجود روان شناختی فرد، امری است که در لحظه ها رخ می دهد، درست مثل کشف حرکت زمان، مثل یک بینش لحظه ای نسبت به زیبایی یک گل که فرد در یک لحظه حس می کند، و یا احساسات و بینشهای دیگر ممکن است برای روزها و ماهها در خاطر وی باقی بماند. خود آگاهی و بینش، در لحظه ها و به صورت آنی رخ می دهد و لحظه این آگاهی است که از اهمیت بسیاری برخوردار است. چنین چیزی را فرد در آنچه در لحظه ها و در هنگام ظهور یک بینش به وقوع می پیوندد، به دست می آورد. راجرز⁽²⁴²⁾ در تئوری شخص محوری خود، هنگامی که به توصیف شخص یا کنش کامل⁽²⁴³⁾ می پردازد، اهمیت زمان و نقش عملی یک هشیاری وجودی را به خوبی ترسیم می کند.

(244)

وی مهمترین و بنیادی ترین مشخصه فردی را یک مسیر یک کنش کامل قرار دارد گشودگی به تجربه می داند محققانی چون مک کری با اندک تفاوتی، این ساختار را یکی از ابعاد اساسی شخصیت در نظر گرفتند. راجرز این مشخصه را قطب مخالف یک بازخورد دفاعی می داند که در آن فرد به انکار و یا تحریف تجربه های ناسازگار با تصور خود می پردازد. در فرایند درمان شخص محوری نیز فرد به کشف تجربه هایی که در گذشته انکار و تحریف شده اند و فرد از آنها غافل بوده است، می پردازند. فردی که برخوردار از گشودگی به تجربه باشد هر محرکی را بدون انکار و تحریف به حیطة خود آگاهی خود وارد می کند و بر سطح کرتکس مغز پردازش می کند. چنین امری سبب می شود که فرد توانایی گوش دادن به خود و هشیاری نسبت به آنچه در درون ذهن وی می گذرد، داشته باشد و نسبت به افکار و احساسات خود عاقل باشد و

آنچه را که در درونش می‌گذرد و تجربه می‌کند. چه افکار و احساسات مثبت باشد و چه منفی. تمایل به تجربه سبب می‌شود که فرد با تمام ابعاد وجودی خود آشنا شود و با آنها، چه مثبت و چه منفی، آشتی کند. بدیهی است فردی که از افکار و احساسات منفی خود غافل نیست و جای تحریف و انکار، آنها را می‌پذیرد، به مراتب اخلاقی‌تر و واقع‌بینانه‌تر با آنها روبرو می‌شود. راجرز دومین ویژگی انسان با کنش کامل را که بر ساختار گشودگی به تجربه سوار می‌شود، اگزستانسیالیستی می‌نامد و در اینجا است که مفهوم سازه‌های راجرز با مفهوم سازه‌های روانشناسی اگزستانسیالیستی، به خصوص در معنای زمان، به طرز آشکاری گره خورده است.

منظور وی از زندگی اگزستانسیالیستی تمایل فرازنده فرد برای آنچه تازه‌ای می‌یابد. ترکیب پیچیده محرک‌های درونی و بیرونی که در لحظه وجود دارد. بی‌همتا است و هرگز در گذشته وجود داشته است. در نتیجه هر لحظه از زندگی چیز نویی است که حاصل همان لحظه است. شخصیت فرد، بر این معنا، همان فرایند تجارب فرد است، نه تجربه تحریف شده وی.

شخص همراه و مشاهده‌گر تجاربش خواهد بود و بدیهی است که چنین لحظاتی از هشیاری و بینش عمیق لحظه‌ای اشباع است. این کیفیت از زندگی انسان با کنش کامل، نیازمند کشف ساختار تجربه در فرایند در حال حاضر گذر تجربه است اما اکثر افراد یک نظام ارزشیابی از پیش تعیین شده برای ارتباط با تجربه را به طوری تعریف کنند و تغییر دهند تا با غالب‌های ذهنی از پیش تعیین شده آنها سازگار باشد در حالی که در انسان با کنش کامل، قابلیت‌های ذهنی از آن حد انعطاف‌پذیر و قابلیت تغییر برخوردارند که هر تجربه‌ای را با ایجاد تغییر در ساختار، در خود هضم می‌کنند و در نتیجه از تجارب لحظه‌ای

خود غافل نمی شوند. سومین مشخصه انسان با کنش کامل که بر دو مشخصه قبلی مبتنی است، اعتماد به خود است. در اینجا فرد نسبت به خود اعتمادی فزاینده پیدا می کند و بر دستیابی به رضایت بخش ترین رفتار در هر لحظه زندگی، به خود اکتفا می کند. اکثر افراد رد مقابله با هر رویدادی، از راهبردهای رفتاری گذشته به صورت تکراری استفاده می کنند. اما انسان با کنش کامل به دلیل تمایل به تجربه، در هر لحظه بیه راهبردهای بیشتری برای مقابله با موقعیت دست می یابد و همین باعث اعتماد فزاینده آنها به خود می شود.

راجرز، برای توصیف این خصیصه تمثیل جالبی دارد. وی می گوید فرد با کنش کامل یک رایانه بسیار قوی است که به تجربه گشوده است و همه اطلاعات، اطلاعاتی که از حواس وارد می شوند، اطلاعاتی که از حافظه وارد می شوند، یادگیریهای پیشین و... و احساسات و افکار جاری فرد در پردازش رایانه برای ارائه یک پاسخ صحیح.

در واقع رایانه تمام این اطلاعات را می گیرد و با شتابی که در هر فرد با کمیت خاصی دارد، راه و رفتاری که از همه اقتصادی تر است و در این لحظه زندگی نیاز فرد را ارضا می کند، پیدا می کند، بدیهی است که این اعتماد به خود بدین معنا است که رفتارها و لغزش ناپذیر است. ارگانسیم هر فردی همیشه بهترین پاسخهای ممکن را بر اساس اطلاعات موجود ارائه می دهد اما آگاهی اطلاعات لازم پنهان هستند. چنین افرادی با هشیاری نسبت به خطاهای خود، قادر است به سرعت رفتارش را تصحیح کند.

اما شایان ذکر است که راجرز بر اضطراب وجودی به عنوان پیامد دیگر گشودگی به تجربه و زندگی اگزیستانسیالیستی اشاره نکرده است. در واقع باید گفت که این اعتمادی به خود از هشیاری به آنچه که در لحظات در حال گذر

زندگی حادث است. عاری از نگرانی به پیامدها رفتارها نیست. اعتماد به خود با دلهره وجودی در آمیخته است. تئوری راجرز و مبادی بنیادی روانشناسی اگزستانسیالیستی با مفهوم سازی های سنتی شرق قرابت‌های فراوانی دارد. دریافتن لحظات زندگی و هشیار کردن به آنها که در ساختار گشودگی به تجربه و اهمیت زمان متبلور است، با روی آوردهای علمی برای اتخاذ بازخورد، گشودگی به تجربه را بر ما می‌گشاید و عمل به آن، غفلت ما را از هشیاری نسبت به پندارها می‌زداید.

در پایان کار، ارائه یک الگوی ترکیبی از مفهوم سازیها علمی کریشنامورتی و جودری در خصوص مراقبه راهگشا که به ادعای ما، در رشد بازخورد گشودگی به تجربه موثر است، خیالی از فایده نیست. آیا هیچ‌گاه در گوشه‌ای ساکت و آرام و بدون حرکت نشسته‌اید؟ بد نیست که این کار را آزمایش کنید و ستون فقرات خود را راست کنید و آنچه را در ذهنتان می‌گذرد مشاهده کنید.

سعی در مهار کردن ذهن خود نداشته باشید و نگوئید که نباید ذهن از این اندیشه‌ها به آن اندیشه و یا آن موضوع بپرد، بلکه فقط به این سرگردانی و پرسه ذهن از موضوعی به موضوع دیگر در کنار رودخانه جریان آب حرکت داشته باشد. حرکات آب را مشاهده می‌کنید، جریان اندیشه‌ها و احساسات خود را مشاهده کنید. موجودات متفاوتی مانند: ماهی، برگ، حیوان مرده، ... وجود دارند اما همیشه این جریان آبی زنده و محرک است، ذهن شما نیز مثل همین است و بی‌وقفه مانند یک پروانه از این سو به آن سو پرواز می‌کند. این پرواز به عبارت این جریان را مشاهده کنید، اما مراقب باشید که در جریان رودخانه ذهنتان فرو نروید.

به کمک استعاره ای دیگر می توان گفت: افکار، احساسات، آرزوها و تخیلات را نظاره گر باشید مانند دسته ای پرنده که در حال پرواز در آسمان هستند. بگذارید آزادانه پرواز کنند، فقط شاهد باشید، پس در کل باید آرام بنشینید و کاری نکنید و تلاشی از خود نشان ندهید، حتی برای آرام بودن. کاری نکردن هم تلاش نکنید و ذهنتان و جسم خود را به حال خود رها کنید. از رودخانه دائم تغییر افکار و احساساتی که ذهن شما در آن غوطه ور است بیرون بیایید و به تماشای جریان شتابنده رودخانه ذهن بایستید. با توجه به اصل جهان پنداری در روانشناسی اگزیزستانسیالیستی، در خصوص پیامدها مراقبه راهگشا سخن دیگری به بیان نمی آوریم و تجربه آن را به خوانندگان این سطور واگذار می کنیم⁽²⁴⁵⁾

گفتاریازدهم: شیوه ها و فرایند غفلت زدایی

غافلان را کوههای برف دان کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

چکیده

آدمی را تعینات مختلف توی در توی فرا گرفته است و چشم او را بر رویت جمال خویش بسته است. جسم و حالات جسمانی، سازمانی روانی، هویت اجتماعی و هویت تاریخی اصالت دارد و فرد را زا خویشتن دور می سازد. چاره آن است که از طریق تمایز بین آنچه از آن من است یعنی اصالت من به آن است، وقتی که با قسم اول مواجه می شویم از حقیقت من نیز جستجو کنیم. حقیقت وجود اصیل است که هشیاری و خود آگاهی، آزادی و اختیار، مسئولیت و فعل اخلاقی تجلیات آن است. من اصیل مانند تعینات در تحول است. تحولات وجودی از زندگانی حیوانی آغاز شده و بر زندگی اخلاقی عقلانی بر می جهد و در جهشی دیگر بر بام زندگی اخلاقی دینی می نشیند و در گام آخر به حیات ایمانی بصیرت آور واصل می شود و حیات طیبه که از آن را نه غفلتی تهدید می کند و نه زوالی وجود را فرا می گیرد.

1-11) از نمود تا بود

وقتی سؤال جاودان همزاد و همراه بشر من کیستم را زنده میکنیم، در پی یافتن حقیقت من به خویشتن نظر می افکنیم. سطحی ترین امری که در آینه می یابیم، تصویر شکل، رنگ، قد، اندازه و بالاخره جسم امور جسمانی است: 170 سانتی متر هستم. 70 کیلو گرم هستم... و سطحی ترین نیازهایی که از اندودن به آنها کشانده می شویم غالباً به همین منظور جسمانی هستم، حقیقتی فراتر از آن

در میان نیست؟ مولوی حصر خویش در امور جسمانی مصداق غفلت از خود و گرفتار آمدن به بیگانگان می داند.

درزمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو⁽²⁴⁶⁾

چرا تن خاکی امور جسمانی بیگانه اند؟ مگر نه اینکه که من 70 کیلو هستم و 170 سانتی متر و سفید پوست...؟ اندک تامل در جمله بالا نشان می دهد، این جمله به همان اندازه مجاور و آکنده از دروغ است که راننده ای بگوید: من پنجر شدم! زیرا حقیقتاً وی پنجر نشده است بلکه ماشین وی، بلکه چرخ ماشین وی و بلکه لاستیک چرخ ماشین او و...

وزن صفت جسم من است و همان جسم نیستم بلکه من دارای جسم هستم و بین این دو جمله فرق بسیار مهمی وجود دارد.⁽²⁴⁷⁾ جمله اول مدعی است که هویت من جسم است و من چیزی جز جسم نیستم و این آشکارا حصر گرایانه و تحویلی نگرانه است. اما به طور بدیهی درست است که من دارای جسم اوصاف جسمانی هستم و پس من کیست که دارای اوصاف جسمانی است. اگر جسم از آن من است پس ژرفتر از جسم، من چیست؟

ممکن است گفته شود حقیقت من که امور جسمانی مشهود از آن اوست، سازمان روانی و به طور کلی چیزی است که شخصیت آدمی را شکل می دهد. روان مربوط به آن اعم از هشیار و ناهشیار نیز از آن من است و لذا همان من است. احساسات، عواطف، هیجانات، پایه های شخصیتی و هر آنچه به سازمان روانی من نسبت داده می شود امور منسوب به من و از آن من هستند و نه همان من. من دارای غم، شادی اراده، علم و ساز و کارهای نظامی و... هستم و آشکارا نمی توان در این میان من را حذف کرد و امور عارضی را به جای من

حقیقی نهادن نیست. انسان چیزی جز هشیاری فردی نیست. انسان چیزی جز ناهشیار جمعی نیست، انسان چیزی جز طبل تو خالی و... همه از این غفلت و تحولی نگری بر خاسته است. کسانی هویت من را وامدار جامعه دانسته اند. مارکس زندگی اجتماعی را نه تنها شرط وجود آدمی می داند بلکه آن را هویت بخش آدمی نیز می پندارد. بزعم وی، ما در جامعه هویت می یابیم و ما می شویم. تعینات اجتماعی در افراد غیر قابل انکار است اما من دارای تعینات اجتماعی هستم و آن من چیست؟ این من هویتنا چیست که جامعه آن را تعیین می بخشد. برخی از فیلسوفان عاملی نیرومند از جسم، سازمانی روانی حیات اجتماعی را سراغ دارند. هگل بر آن است که تاریخ هویت بخش آدمی است. بگو جایگاه تاریخی ات چیست تا بگویم کسیتی! اما، نه این است که تاریخ را نیز ما ساخته ایم؟ بدون تردید ما و تاریخ تعامل و تاثیر و تاثر متقابل داریم اما این من چیست که با تاریخ داد و ستد دارد؟

جستار از حقیقت من سبب می شود تا از همه تعینات عارضی و ثانوی ژرفتر برویم و صدف من حقیقی را از اعماق وجود آدمی به دست آوریم. یعنی ساحت وجودی ما که اصالت ما به آن است و از آن نمی توان گریخت:

از کی بگریزم؟ از خود؟ ای محال از کی برابیم؟ از حق؟ ای وبال⁽²⁴⁸⁾ تا در تعینات جسمانیت، سازمانی روانی، حیات اجتماعی و هویت تاریخی زندانی هستیم و از اصالت هستی خویش دوریم هرگز پرده پندار از دیدگان ما نمی افتد و هشیاری حاصل نمی آید، راه پیشگیری و درمان غفلت جستجو از اصالت خویش است. هشیاری و خود آگاهی، اراده و آزادی، اختیار، مسئولیت و اضطراب ناشی از آن، تجلیات وجود اصیل من هستند.

بین من و شکوفایی من با دامنه اختیار، آزادی و مسئولیت، همبستگی وجود دارد. هر چه خود شکوفاتر باشیم، آزادتر و آگاه تر می باشیم. هر چه دامنه اختیار فراختر باشد، من شکوفاتر هستم. علی علیه السلام به همین دلیل، از فراخ دامن ترین اختیار برخوردار است. در هیچ صحنه هیجانی جنگ، ضربت خوردن و... هرگز زمام اختیار خود را از دست نمی دهد.

چگونه می توان از تعینات جسمانی، روانی، اجتماعی و تاریخی ژرفتر رفت و به رازها و نیازها وجودی دست یافت؟ آیا راه آن تامل منطقی و استدلال عقلانی است یا با گشودگی به خود و تجربه خویشتن یا مواعظ و نصایح؟ آیا می توان از تعیناتی که همچون پوست پیاز لایه به لایه من را فرا گرفته است بیرون شتافت و با غواصی در بحر موج خودی، این موجود ناشناخته را در دام تجربه انداخت؟ تعینات چنین القا می کنند که تو چیزی جز همین جسم و حالات جسمانی نیستی. پس آنچه اصالت دارد امور جسمانی است و رشد و تکامل تو نیز مدهون رشد و فربهی همین جسم است. دغدغه ها و نیازها هم در همین حوایج این جهانی و مادی محصور است. اما، در زندگی آدمی صحنه هایی استثنائی و تکان دهنده رخ می دهد که زندگی معطوف به امور جهانی فاقد معنا می شود و در پی معنایی از آن می روم و ندای راستین خود حقیقی را می نوشیم که:

تا تو تن را چرب شیرین می دهی جوهر خود را نینسی فربهی ⁽²⁴⁹⁾
این ندا انسان را به ژرف پیمایی فرا می خواند و چنین الهام می کند که
تعینات مختلف و متخالف در اساس از اصل واحدی سرچشمه میگیرند و باید از
هر دو بگذشت و به آن اصل رسید:

دانه این هر دو زیک اصلی روان برگذر زین هر دو رو تا اصل آن ⁽²⁵⁰⁾

نمدار شماره یازده - صفحه 219 کتاب *

2-11) تحولات وجودی

انسان در هر مرتبه از تعیناتش از تحول، رشد و تغییر برخوردار است. تغییرات بیولوژیکی تحول در زیبایی، توان جسمانی، تحولات شخصیتی در سازمان روانی، تحولات و دگرگونی‌ها اجتماعی و تحول در تاریخ، تحولات جاری در سطح نمود زندگی آدمی است. اما ژرفتر از این تحولات در سطح بود حیات انسانی و ساحت وجودی نیز تحول وجود دارد.

انسان در بدو تولد غافلانه متولد می‌شود و در تحول وجودی به اصالت وجود خویش دست می‌یابد و در تحقق هر چه بیشتر خودی تکامل می‌یابد و یا از حیث وجودی سقوط می‌نماید، خویشتن را گم می‌کند و دچار خود باختگی می‌شود. در میان فیلسوفان کی‌یرکه‌گور، فیلسوف وجودی نگر دانمارکی در باب تحولات وجودی این تحولات را ترسیم ساخته و سکوه‌های پرش وجودی و نیز یرتگاههای سقوط آدمی را بیان کرده است، هسته اصلی نظریه وی با اساسا بر انسان شناسی دینی استوار است. الگوی انسان کامل در تحولات وجودی از نظر وی حضرت ابراهیم علیه السلام است. کتاب ترس و لرز را در همین خصوص نوشته است. انسان می‌تواند ایمانی بالاتر رود. از جماداتی بمیرد و حیوان شود و از حیوانی بمیرد و انسان گردد و بالاخره آنچه اندر وهم ناید آن شود.

3-11) از زندگی حیوانی تا بصیرت ایمانی

1 - زندگی کودک حیوان وار است. او وقتی متولد می‌شود، اگر چه از جهت بیولوژیکی، حقوقی فقهی و بسیاری از جهات دیگر انسان است و اما به لحاظ سطح وجودی و مشخصات زندگی حیوانی را دارد. لذت طلبی آنی

محوری ترین ویژگی رفتاری ویژگی رفتاری اوست. معطوف به خود بودن و در مشخص خود محصور گشتن: می خواهم اینک برای خود، دغدغه آینده نگری و در زندگی او وجود ندارد. به اندک تحریکات بیرونی، برانگیخته می شود و با اندک لذتی فرومی نشیند و غفلت سایه سنگین خود را بر او افکنده است. نه مسئولیتی در میان است و نه فعل اخلاقی، البته به همین دلیل رفتارهای وی ضد اخلاقی نیز نیست. معطوف بودن به لذتهای آنی شخص و غافل بودن از دیگران و آینده مشخصه عمده چنین زندگی هست. به تعبیر عمر بن عبدالعزیز:

كذلك في الدنيا تعيش البهائم

حيوانات در دنیا چنین می زیند!

سه سرنوشت در برابر زندگی حیوان وار کودکان وجود دارد: یک - تثبیت. گاهی کودک علی رغم رشد جسمانی و روانی به لحاظ وجودی در همان وضعیت ثابت می ماند. چنین کسانی را کودکان چهل ساله می نامیم اگر چه به لحاظ سنی به رشد چهل یا پنجاه ساله رسیده اند اما از نظر جهت گیری رفتار مانند کودکان معطوف به خود، غافل از دیگران و آینده است اولئک کالانعام، حیوان گونه اند.

دو - تشدید. سرنوشت دیگر آن است که فرد در جهت گیری حیوانی با قدرت انسانی تشدید گردد. لذت طلبی آنی اشباع ناپذیر است و چون در آن افراط شود معکوس می گردد الشی اذا جار حده انقلب ضده، غریزه زندگی به غریزه مرگ مبدل می شود. به جای لذت از تمتعات این جهانی، از کشتن و خراب کردن لذت می برد. معطوف به خود بودن از طریق دیگر آزادی و انسان کشی اشباع می گردد. نرون نمونه تاریخی این چنین سقوط وجودی است: بسیار فروتر از حیوان! چرا که حیوان نه موجودی است اخلاقی و نه ضد

اخلاقی اما چنین کسانی - که به لحاظ وجودی نتوان انسان نامید - به هویت
ضد اخلاقی و ضد بشری استحاله شده اند: بل هم اضل

سه - جهش وجودی. سومین سرنوشت جهش وجودی انسان به نخستین
مرحله از اصالت وجود آدمی. رسیدن به اولین پله نردبان بشریت. تولد دیگر:
یک انسان! اما سکوی پرش و فرایند تحول چیست؟ استدلال منطقی، مواعظ،
پند و نصیحت؟

سکوی پرش وجودی سؤال سحرآمیز و اضطراب آوری است که نه به شکل
مفهومی و منطقی بلکه به شکل تجربی و مواجهه مستقیم با آن به میان می آید:
ثم ماذا؟ که چی؟ what so این سؤال اگر صرفاً ذهنی و مفهومی مطرح نشود
بلکه فرد با تمام وجودش با آن روی در دوی شود سئوالی اضطراب آور و
تحول آفرین است. کافی است فرد معطوف به خود، لذتهای آنی و شخصی را نیز
سؤال که چی؟ ببرد و هرگز از آن فرار نکند با سخت رویی سؤال را پیگیری
کند. نخستین اثر این سؤال، نشان دادن بی معنایی زندگی معطوف به خود است.
البته از رویارویی با بی معنا بودن زندگی خود مضطرب می شود و از آن می
گریزد. این اضطراب از نوع اضطراب سالم است و در صورت سخت رویی و
مواجهه صادقانه با آن به بحران می رسد. بحران معنا داری، بحران بودن و این
بحران سکوی جهش وجودی است: پریدن به گونه ای دیگر از بودن.

2 - زندگی اخلاقی - عقلانی. دومین گونه از بودن، زندگی معطوف به
دیگران است و بودن معنای خود را با دیگران بودن به دست می آورد. در این
زندگی دو ویژگی وجود دارد: لذت طلبی آنی به زندگی خردورزانه مبدل می
شود. از آنچه اقتضای خرد و حکمت است، پیروی می کند. و لذا فرد از تدبیر،
آینده نگری و اندیشه برخوردار می گردد. انسان همان اندیشه می شود و مابقی

استخوان و ریشه. خصلت دوم معطوف به دیگران بودن است و مراد از آن توجه به جامعه و وظایف خویش در قبال جامعه است. به همین دلیل انسان با تکلیف روبرو است. تکلیف اخلاقی در قبال دیگران و این خود اقتضای خردورزی است. بنابراین، اولین مرحله در انسانیت که با آن از زندگی حیوانی فاصله می‌گیریم داشتن تکلیف اخلاقی است. انسانیت ما با اخلاق بودن آغاز می‌شود و اخلاقی بودن در این مرحله به معنای مکلف بودن در قبال جامعه است: شهر ما خانه ما است، خودخواهی به دیگران خواهی مبدل می‌شود و هویت شخصی جای خود را به هویت گروهی و جمعی می‌دهد. من فردی غروب می‌کند و من جمعی متولد می‌شود. بایدها و نبایدها عام به میان می‌آیند. اخلاق اجتماعی زندگی آدمی را به معنا می‌بخشد.

از شخص به جمع می‌رسیم. فداکاری و حفظ اسرار و حفظ حرمت دیگران اصول اخلاق آدمی می‌گردد: حقوق بشر متولد می‌گردد. دو سرنوشت در برابر زندگی اخلاقی - عقلانی وجود دارد: یک - تثبیت: فرد به زندگی خود عادت کند. و به تدریج لب تاقچه عادت، از یاد من و تو برود (تعبیر از سهراب سپهری). انسان بدون آنکه معنای باید و نبایدهای اخلاقی را بشناسد صرفاً به آنها خوی کند و به تدریج مانند ماشینی باشد که وظایف معینی را در موقعیت‌های خاصی انجام می‌دهد. چنین امری موجب تهی شدن اخلاق می‌گردد. از اخلاق پوست می‌ماند و انسان در پوست خدمت به خلق لذت طلبی آنی و شیفتگی قدرت سوق می‌یابد. از تکالیف اجتماعی نام می‌ماند و محتوی، معطوف به خود بودن می‌گردد. این سقوط از انسانیت به زندگی حیوانی است.

دو - جهش مجدد. سؤال بحران آور ثم ماذا؟ کی چی؟ در این مرحله نیز می‌تواند سکوی پرش باشد به شرط آنکه به طور مفهومی طرح نشود. چرا باید

در قبال جامعه مسئول و مکلف بود؟ چرا منابع عمومی بر منافع شخصی تقدم دارد؟ منشا تکالیف اجتماعی چیست؟ چه امری مرا به تکلیف سوق می دهد؟ مشروعیت وظیفه مندی در قبال جامعه به چیست؟ 3 - زندگی اخلاقی - دینی. خداوند متعال، به عنوان مثال موجود لایتناهی نامشروط می تواند منشا مشروعیت و موجب معناداری تکالیف باشد. وظایف من در مقابل انسانها تکلیف الهی است. اخلاق معنای خود را وامدار الهی بودن بایدها و نبایدها است و از این طریق فرد به دومین سطح وجودی انسانی گام می گذارد: زندگی اخلاقی - دینی.

اخلاق و تکالیف زندگی فرد را معنا می بخشد و الهی بودن آن نیز اخلاق را با معنا می سازد. انسان مرحله ای دیگر از تعالی را طی می کند و پله ای دیگر از نردبان آسمان را صعود می کند. زندگی دیندارانه، بودن را معنا می کند. خشنودی خدا، اجرا فرامین مایه امید و نشاط و در دل آدمی می شود. انسان تفاوت وجودی خود از حیوان را تجربه می کند. زندگی اخلاقی - دینی نیز دارای دو سرانجام است: یک - تثبیت دینداری بیرون.

دینداری و اخلاق ورزی بر حسب انگیزه افراد بر دو قسم درونی و بیرونی تقسیم می شود: دینداری معطوف به اموری غیر از خدا، دینداری بیرونی است و دینداری صرفاً معطوف به خدا دینداری درونی نامیده می شود. دینداری افراد در آغاز - غالباً - دینداری بیرونی است. کودکان با انگیزه های بیرونی به دینداری سوق می دهد. تثبیت شدن دینداری در نوع بیرونی آن سبب تهی شدن آن می گردد. فرد به دلایل غیر الهی رفتار دینی از خودشان نشان می دهند و به تدریج دینداری وی هویت ابزاری یافته و اهداف بیرون از دین اصالت می یابند و به این طریق اخلاق ورزی و دینداری فرد در خدمت تمایلات شخصی و اهداف

این جهانی قرار می گیرد. ابزار شدن دینداری برای اهداف دنیوی سبب می شود فرد دیندار تنها در ظاهر دیندار باشند و در باطن عاری از اخلاق و تدین گردد و به این طریق با سقوط وجودی مواجه می شود: افتادن در سطح حیوانی بلکه پست تر از آن و خطرناکتر از آن از حیوان که اینک اخلاق ورزی و دینداری ابزار فریب، نیرنگ و کسب قدرت می گردد. خسرالدنیا و الاخره

دو - سرنوشت دوم آن است که فرد به تدریج از انگیزه های بیرونی فاصله بگیرد و در دینداری خلوص بورزد و خدای متعال را صرفاً از سر عشق پرستش نماید. دینداری درونی و اخلاص در عبادت و دیانت سبب صعود وجودی می گردد و فرد جهش می یابد.

4 - زندگی ایمانی. دینداری خالصانه انسان را به حیات طیبه و زندگی ایمانی رهنمون می سازد. در این زندگی رابطه صمیمی و عاشقانه بین فرد و خدای او سبب می شود که هر چند در بند و زنجیر درونی و بیرونی است رهایی یابد و براساس برخی از روایات به مقام احرار نایل شود. نه بندهایی این جهانی، بند سیم و زر و نه بندهایی آن جهانی، مانند طلب بهشت، او را گرفتار نمی کند، خدا را عبادت می کند و صرفاً به دلیل اینکه خدا را دوست دارد و به گونه ای که حتی اگر خداوند متعال او را وارد جهنم سازد سختی که با اهل دوزخ دارد، سخن از عشق به یاد خدا است.

الهی فان ادخلتني النار اعلمت اهلها انی احبک

خدایا اگر مرا وارد آتش کنی، به اهل دوزخ افشا می کنیم که دوستت دارم
(مناجات شعبانیه)

کسانی که در دینداری از اخلاص برخوردار هستند و به مقام مخلصین رسیده اند، آسیب پذیر نیستند. اگر ابراهیم وار فرمان کشتن فرزند را از جانب خداوند

متعال دریا بند، درنگ نمی کنند. صحنه کربلا در روز عاشورا نمونه ای از تجلی
زندگی ایمانی است. زندگی ایمانی عین بصیرت، هشیاری و رضا و خشنودی
است.

گفتار دوازدهم: گفتگوهای صمیمی

گرنه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چهل ساله کجاست؟

چکیده

ارزیابی عملکرد اخلاقی و دینی و از ابتدای بلوغ تاکنون نشان می دهد، انبار گندم عبادات از حفره ای پنهان آسیب می بیند. مولوی در قالب استدلال رفع تالی می گوید. اگر موش دزد در انبار است عبادت ما حفره نزده است آنگاه اعمال چهل ساله ما چرا آثار خود را نشان نمی دهد؟ اگر عبادت نردبان آسمان است که هست پس چرا عبادتهای چهل ساله ما را بر بام هستی نشانده است؟ موش دزد گناه است که از طریق حفره غفلت گندم اعمال چهل ساله را یغما می برد. مخربترین اثر پذیرش مسئولیت بدون احراز شایستگی کافی، گم کردن شخصیت واقعی و تصویر سازی وارونه از خویش است. و این امر در ارتباط و همبستگی با غفلت می باشد. غفلت سبب می شود بدون احراز شایستگی مسئولیتهای پیشنهادی را بپذیریم و همین امر بر عمق و دامنه آن غفلت ما می افزاید و حاصل آن تهی شدن از خویش است.

بحرانهای درونی عامل اساسی بحرانهای بیرونی در جامعه، سازمان و گروههای اجتماعی است. زیرا چندگانگی و تعارض شخصیتی آثار تعارض آفرین در بیرون دارد. وقتی ول در تصرف، تو نیست، برای فرار از آشفتگی آن، هزاران نیرنگ می آوری تا از خود فرار کنی!

نقدپذیری رمز غفلت زدایی است اما بسیاری از افرادی که از خویش فرار می کنند و با کوچکترین نقد بزرگترین بحران درونی را پیدا می کنند، نقد ناپذیری خود را با گرایش کاذب به نقد می پوشانیم. وقوف بر این ساز کار

روانی و مشاهده مستقیم و لحظه ای نقدگریزی نقابدار را راهی برای علاج و درمان آن است.

مقدمه

آنچه در این گفتار آمده است، چهل نوشتار بیش و کم و مستقل از این قلم است که پیش از این ها در ماهنامه توسعه مدیریت منتشر شده است. موضوع محوری آنها سبب همنشینی آنها در این نوشتار می شود غفلت از خویشتن است و مدیران مخاطبان آنها بوده اند. نوشتار نخست که در آستانه ماه مبارک رمضان به میان آمده، در قالب گفتوگوی صمیمی دو مدیر از آسیب پذیری عبادتها سخن می گویند. دومین نوشتار از آسیبها پذیرش کورکورانه، سنجیده و بدون احراز شایستگی مسئولیت سخن می گوید. این پدیده هویت ستان که کم و بیش. کم رایج است در زمین غفلت می روید و میوه تلخ غفلت بار می آورد. نوشتار سوم نیز گفتگوی دوستانه پایانی مساله نقدگریزی نقابدار و نقدپذیری کاذب مورد بحث دو مدیر قرار می گیرد. از مدیر مسئول محترم ماهانه توسعه مدیریت - برادر فاضل آقای محمد علی مهدوی ظفرقندی سپاسگزارم که با چاپ مجدد نوشتارهای یادشده در این مجموعه موافقت کردند.

1-12) گندم اعمال چل ساله کجاست؟

زنگ تفریح دوره های آموزشی مدیران هم دیدنی است. هر کسی سخنی دارد، از طرفی مثل سالن اتاق بورس می ماند و از طرفی دیگر مانند اتاق مشاوره. از هر دردی بحثی به میان می آید، مهندس یوسفی بر خلاف ساکت ولی در حال فکر کردن به نقطه ای خیره شده است. دستی به کتفش زد: کجایی برادر؟ لابد از مشکلات بازار، تولید و...؟ خیلی سخت نگیر، زنگ تفریح برای رفع خستگی است. تبسمی کرد و گفت اتفاقا فارغ از همه این مقولاتم. ای کاش

پیرسی چه حال و احوالی دارم تا بگویی کجایم؟ اینکه گفتن ندارد. عاشقی پیداست از زاری دل! آدم پر حرف و پر جنب و جوش مثل تو، ساکت و آرام گرفته. چیزی هست که نمی دانم آرامش قبل از طوفان است یا پس از آن. می خواهم بی ریا بگویم. خیلی شادابم. دارم فکر می کنم اگر خداوند مهربان یک ماه مبارک رمضان را نداشتیم، خلقت همه لطف خودش را از دست می داد. می دونی شب و روز گرفتار کارخانه و کار هستیم و از خویشتن به دور هستیم یک ماه مبارک فرصت طلائی با خود بودن است.

آدم وقتی که روزه است نوعی خود آگاهی و خود کنترلی لحظه ای دارد! اگر چه یوسفی از سر صدق و خلوص این سخن را می گفت اما نمی دانم چرا افتادم در دنده سر به سر گذاشتن: این حرفها آن وقت درست است که یک ماه مبارک بتواند یکسال من و تو را اداره کند. چرا نمی کند؟ چرا این همه عبادت و اطاعت ما باری که باید بدهد نمی دهد؟ مگر نه نماز و روزه نردبان آسمان نیست پس چرا بر بام آسمان نیستیم؟

آهی کشید و گفت: اتفاقا به همین نکته فکر کردم و زبان حال ما را مولوی خوب بیان کرده است در این که سعی می کنم در این انبار گندم جمع کنیم تردیدی نیست. نه تنها خودم بر نماز و روزه تاکید دارم بلکه در کارخانه هم بر عبادت تاکید دارم. می دانی چقدر برای ترویج نماز تلاش کرده ام. در کارخانه به این کوچکی ستاد اقامه نماز، امام جماعت، ... و دارم. محض آزار ایشان گفتم: یک شاهد دارم. تو آدم حسابرس و معتقد به ارزیابی هستی در همه چیز حساب و کتاب و کتاب اصل است.

اما اگر این همه شعار می دهی چرا ارزیابی دقیق نمی کنی؟ می دونی به طور کلی ما در خصوص خویش و در مورد نماز و روزه به طور خاص اهل

خودسنجی نیستیم. سخنم نه تنها آزارش نداد بلکه شکوفا شد و با تکان دادن سر گفت: مشکل همین است. چهل سال تمام عبادت می کنیم اما به جایی نمی رسیم در حالی که یادت هست در جبهه ها بچه ها با عبادت چند روزه به کجاها می رسیدند. قبل اگر داستان بشر حافی، فضیل بن عیاض، ابراهیم ادهم را شنیده باشی حالا بچه ها را به چشم می دیدیم، یادت است شهید سیف الله چه نماز شب هایی می خواند و با نماز شب چه اعجازی می کرد؟ گفتم آری خدا رحمت کند. می دونی فضای جبهه چیز دیگری بود...

حرفم را قطع کرد و گفت: فرافکنی نکن. عروس بلد نیست برقصد می گوید زمین کج است. چه ربطی دارد به فضا. یادت باشد بچه ها را ساختند با فرافکنی و دیگران را مقصر دانستن خودت را تبرئه نکن. بگو تو چه کردی؟ چرا عبادت تو آن گرمی و روشنی را نداشت؟ صراحت کلامش با مهارت تمام تسخیرم کرد و تمام وجودم را گوش کرد؟ ایستاد و لحظه ای ساکت ماند. سکوتش نافذتر از کلامش بود پس از مدتی ادامه داد: تو به عنوان مثال، در خصوص نماز شب و روزه بسیار جدی هستی در کارخانه ات هم مانند من کوتاهی آگاهانه در این خصوص نمی کنی اما از مساله مهمی کوتاهی می کنی: به اقدام فکر می کنیم نه به چگونگی اقدام. دغدغه اقدام داریم نه چگونگی و روش اقدام. روش بد و شیوه بد شیوه نامناسب مانند موش دزد در انبار گندم است. که گندم اعمال چهل ساله را می برد:

ما در این انبار گندم می کنیم گندم جمع آمده گم می کنیم
گرنه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چهل ساله کجاست؟
شیوه نامناسب در ترویج نماز روح آن را از بین می برد مگر نه پیامبر گرامی
اسلام ﷺ نشنیده ای که نماز جز با حضور قلب کامل نمی شود.

بشنو از اخبار آن صدر صدور لا صلوه تم الا بالحضور

شیوه نادرست سبب ترویج ریا و نفاق می شود و نه نماز و روزه.

آن منافق با موافق در نماز از پی استیزه آید نی نیاز

باید نماز در پی نیاز را ترویج دهید. ابتدا باید روح نیاز را زنده کرد. نماز از

سر ریا سرسره سقوط است و نماز برخاسته از نیاز نردبان آسمان.

گفتم: سخنان بدون اغراق عین حکمت است اما مشکلی هم وجود دارد که

نباید از آن غافل ماند. چون کلام تو این است که نباید از موش دزد در انبار

گندم غفلت کرد. عبادت ورزیدن چون جمع آوری گندم است و اموری نقش

موش دزد را بازی می کند، پس:

اول ای جان رفع شر موش کن و انگهان در جمع گندم جوش کن

اما این سخن یک تالی فاسد دارد و آن این است که تا دفع شر موش نکردیم باید

نماز و روزه را تعطیل کنیم.

سری تکان داد و گفت نه برادر! واژه اول در بیت مولوی دلالت بر اهمیت

دارد نه تقدم زمانی و سخن این است که عبادت توام با غفلت تباه می شود.

نباید از مواقع قرب غافل ماند. نکته این است که به هنگام عبادت آگاهی لحظه

ای نسبت به خود، عبادت و دیگران داشته باشیم. به ریا، تظاهر، تعدی به حقوق

دیگران توجه کنیم. این ها موش دزد هستند. اقدام به عمل مستحب اگر مقرون

به ترک واجب یا انجام حرام باشد خانمانسوز است. تعدی به حق مردم، ظلم و

ستم آتش انبار طاعت است.

موش تا انبار ما حفره زده است و زفنش انبار ما ویران شدست

گفتم: همین جا است که شیطان صفر نومیدی می زند عبادت کردن است به ویژه برای ما مدیران چقدر کار دشوار است! بهره مندی یوسفی از مثنوی اعجاب انگیز است. فوری گفت:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کار دشوارها نیست
مهم آن است که دغدغه روح عبادت را هم داشته باشی. به همین دغدغه مبارک است و رهایی بخش. گام دوم توکل است. خود فرموده است هر که در راه ما مجاهدت کند و به راه های خود هدایت می کنیم گام سوم تامل در شیوه ها، راه ها و زمینه های عبادت ورزی است.

گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم

2-12) مسئولیت هویت ستان

وای آن مرغی که ناروئیده پر بر پرد بر اوج، افتد در خطر
در فواید شایسته سالاری، سخن فراوان رفته است. غالباً در تقبیح انتصاب ناشایستگان به آثار زیانبار آن بر سازمان. جامعه تذکار داده می شود و از شعاع تخریب آن بر فرد انتصاب شده کمتر سخن می رود. وقتی - دلیل بی دقتی در شاخص ها و یا عدم دقت در انطباق شاخص بر مصداق، فردی را انتصاب می کنیم که شایستگی کامل ندارد؛ بیش از بنگاه، خود وی را در آتش خود سوزی می افکنیم. خسارت شخصیتی ناشایسته گزینی بسیار فراتر از تباهی میوه ای است که نارسیده، چیده شود، فردی که بدون شایستگی کافی مسئولیتی را می پذیرد، چون مرغی است که ناروئیده پر به اوج انداخته می شود و هر چه بالاتر رود، سخت تر می افتد.

مخرب ترین اثر پذیرش مسئولیت بدون احراز شایستگی کافی، تصور وارونه از خود داشتن خود فریبی آغاز بسیاری از مصیبت ها و تباهی های شخصیتی و

اجتماعی است. شایسته پنداری خود سبب می شود که نه با خود ارتباط سازنده و سالم داشته باشیم و نه با دیگران ارتباط موثر و صمیمی پیدا کند. کسی که با خود صمیمی و شفاف باشد، چگونه می توان با دیگران شفاف باشد و از آنان توقع صمیمیت و نفوذناپذیری داشته باشد؟ با حضور من کاذب، تشویش، تعارض و بحران شخصیتی ایجاد می شود. و تشویش درونی به بیرون افکنده می گردد. و این سودازدگی، خطرناک ترین بیماری است.

وای آن دلکش چنین سود افتاد هیچ را این چنین سودا مباد (251)
سر خطرناکی این بیماری، تشدید شونده آن و از طرفی و ناشنوا شدن فرد طرف دیگر است. فردی. که دچار از خود بیگانگی می شود غالباً هر چه بیشتر می دود، از خود بیشتر تهی می شود و به دلیل فرار از خود هرگز نمی تواند سخنان مشفقانه دیگران را بشنود؛ لذا به جای خود شکستن، به خود آینه شکنی توسل می جوید و این چنین است که بر جهل و دوری از خویش می افزاید.

این سزای آنکه تخم جهل کاشت و آن نصیحت را کساد و سهل داشت (252)
تدبیر آن است که به هنگام پیشنهاد مسئولیت، اندکی در این مهم تامل کنیم که آیا ظرفیت شخصیتی ما چنان مسئولیتی را بر می تابد یا نه؟

بسیاری از دعوت ها پیشنهاد، هر چند با انگیزه خیر، هویت ستان است و لذا حزم و تدبیر در آن است که به هر دعوت دل نبازیم.

حزم آن باشند که چون عادت کنند تو نگویی مست و خواهان منند (253)

3-12) کشتی در این گرداب ها (254)

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن تپه پیمایی در آغاز صبح پائیزی، لذتی توصیف ناپذیر است. اول صبح، مانند همیشه فارغ و ایمن از کار و بار، مشغول قدم زدن بودم که بهرامی جلوی پایم

سبز شد. به مدت زیادی بود که یار غارم را ندیده بودم. دیدارش عیش عیش شد با آنکه ظاهرش شکسته و صورتش تغییر یافته، ولی سیرتش همان بهرامی معطوف به غیر بود: آدم چانه گرم و برون گرا؛ از آنهایی که قبل از رسیدم به شما سخن را آغاز می کرد و پس از خداحافظی نیز همچنان می گویند. پر حرفی او تپه پیمایی را به نیکت نشینی و چانه زنی تبدیل کرد. قل و نبات چانه گرمی عام، غیبت مردم... به ویژه اهالی محل است. اما روشنفکران از غیبت رشتی، آذری، قمی و... بیزار هستند و در عوض حرص سیر نشدنی به غیبت مدیران و سیاستمداران دارند. سخن با کمترین مقدمه و اندک ارتباطی به جمله تکراری مشکل در جامعه از مدیران است رسید. گفتم: آفرین!

تو هم آمدی به گود! هیچ می دانی این جمله، کلید، کلید طلایی حل مشکلات است. اما عیبش در این است که از جنس هوا است؛ لذا بر هر قفلی می رود، ولی هیچ یک را نمی گشاید، مگر مدیران چه اشکالی ندارند؟ بیچاره ها در این بحران دست و پا می زنند و خویش را فدای حفظ و اصلاح بنگاه و شرکت و سازمان خود می کنند تا در این بحران از بین نروند.

بهرامی با قیافه قیافه حق به جانب گفت: اشکال همین جا است. اینها تقصیرشان این است که اول بحران را به وجود آورده اند و سپس به حل آن می اندیشند. معلوم است که کشتی موج زده و اضطراب را نمی توان به سادگی هدایت کرد. مهار کشتی در گرداب افتاده، امری صعب و انرژی ستان است. نکته این است که چرا کشتی مضطرب شود؟ اگر پای برهنه در میان حرفهایش نمی دویدم، بی مهابا یک دوره آموزشی نقد مدیریت بحران را روی همان نیمکت ارائه می داد. گفتم واقعا هیچ فرقی نکرده ای؛ بهرامی به دیگران معطوف و از

خود غافل! چرا از خویش به دیگران می‌گریزی؟ چرا از خودت نمی‌گویی؟ به عنوان استاد مدیریت مدیر عامل بنگاه بزرگ، در مواجهه با بحران چه می‌کنی؟ خود را تکانی داد و با قیافه ای جدی گفت: من به طراحی آینده اعتقاد دارم / آینده از آن کسی است که بسازد، حتی مستلزم ایجاد بحران باشد. مدیر آینده را بیافریند. پیشاپیش به رصد کردن بحران بپردازیم و برای بحران زدایی و یا حداقل بحران‌گریزی، برنامه ریزی ساختن آینده، بدون پیش بینی بحران کشتی شکن محال است و پیش بینی، راه پیشگیری است. گاهی برای بدست آوردن آینده چاره ای جز ایجاد بحران نیست؛ اما هنر آن است که به مدد دانش و تدبیر بحران زده نشوی!

گفتم: وقتی به شعار می‌افتی، به صحنه خط افتاده گرامافون می‌مانی! گفت: سخن من چه اشکالی دارد؟ تو هر وقت کم می‌آوری، برچسب می‌زنی! به جای اتهام و برچسب زدن، سخن من را نقد کن! اگر نقدی داری، بگو! والا عناد با سخن حق نکن. تصمیم گرفتم بادکنک شعارش را بترکانم. ابتدا دست به جیب بردم و مقداری پول خرد کف دستش نهادم: این هم نقد! قبل از آنکه به خود بیاید و عنان سخن به دست گیرد، گفتم: پیش بینی، فرزند تبیین علمی و توصیف دقیق است. تبیین از بحران چیست؟

گفت: ما مدیران سکاندار کشتی سازمان هستیم و باید پیش از درخواستن موج از آن خبر دار باشیم. بحران موجهایی است که خود به علت عوامل زیست محیطی و یا اقتصادی - اجتماعی بر کشتی تحمیل می‌شوند. تمدن بشری از گذشته تا به حال، سیر موج خیزتر و بحران فرازتری یافته است. کافی است بحرانهای مدرنیسم را با بحرانهای ده قرن آینده مقایسه کنیم و بحرانهای عصر خود را با مدرنیسم بسنجیم. پدیده بحران آور جهانی شدن در حال تکوین است؛

هر چند به معنا نوه و فرزند آن دو محسوب می شود. جهانی شدن کره ای دیگر را می آفریند با نسلهای چند نژادی، فرهنگ چند صدایی واحد، دهکده کوچک و تمدن واحد چند رگه. و این سیاره به طور کلی غیر را میان می آورد که در آن به سیاست اقتصاد، بازار، صنعت... با آنچه اینک می شناسیم، شباهتی جز در اسم واعظ ندارد.

حتی با این آزمایش های جدید در خصوص اصلاح نژادی در میان انسانها باید گفت که انسانها هم موجوداتی دیگر خواهند شد! گفتم: پس بگو غولی می آید و کره زمین را از روی شاخ گاو برداشته است و حسابی تکان داده. من با تبیین تو، مخالفت اساسی ندارم؛ اما آن را تا حدودی ناقص و قدری فرانکی می دانم. ما آذری ها ضرب المثلی داریم که عروس خانم رقص بلد نیست می گوید زمین کج است. بهرامی باچشمانی حیرت زده گفت: جناب فیلسوف نفهمیدیم! لطفا گیجم نکن. اگر سخنی داری چرا با زبان ساده نمی گویی!

گفتم اشکال تبیین تو این است که کر بر عوامل بیرونی از کشتی، حصر توجه کرده و این حصر گرایی ناکامی به بار می آورد. آدم های برون نگر و معطوف به غیر در تبیین بحران به بیرون از کشتی بنگرد و موج دریا را می بیند ولی تلاطم دریا را درون کشتی نمی بیند. و اگر برچسب نخوریم شاید هم ناشی از فرافکنی است چرا بحران را معلول دو گونه علت ندانیم: عوامل بیرونی و عوامل درونی. یادت باشد که غالب بحران های بیرون از کشتی را هم مدیران، یعنی سکانداران دیگر کشتی ها می سازند.

گفت برچسب نمی زنم اما مایلیم بحران درونی توضیح دهی راستی چرا باید محیط را با این عظمت و هیبت نادیده گرفت و سراغ عوامل درونی برویم؟ بر هوش سرشار بهرامی تحسین کردم. نکته را خوب دریافته بود. کافی بود به شیوه

روانکاوانه آنچه در دل اوست و خود آن را نمی‌دید، برایش مکشوف کنم. گفتم نقش مدیر را در ایجاد بحران درون سازمان چگونه ارزیابی می‌کنی؟ بحران موجی است که از نقطه‌ای آغاز می‌شود و سپس به صورت خطی سطحی تداوم می‌یابد. تمثیل مدیر به سکاندار کشتی بسیار کشتی، به تصویر ناقصی از نقش مدیران را ارائه می‌دهند. ارتباط مدیر و سازمان بسیار زنده تر موثرتر از سکاندار و کشتی است. مدیر خود یک کشتی است و می‌تواند دستخوش تلاطم گردد؛ تلاطم ناشی تلاطم ناشی از ناسازگاری در آرمان‌ها و خواسته‌ها...

این سوی خوشان، آن سو کشان با ناخوشان یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گرداب‌ها وضعیت بسیاری از ما، همچون مجنون است که سوار شتری به سوی لیلی، به این دو قبله قابل جمع نیستند. اگر مدیر به دلایل مختلفی بر تجمّل دو قبله‌ای بودن مصر باشد، به تعارض درونی می‌افتد. و این تعارض، ما در آفات و بیماریها است.

بهرامی گفت: خوب منبر رفتی! بعد من را متهم بر پرچانگی می‌کنی! من غالباً به تفسیرهای روانشناختی بدگمان هستم. اینها نوعی فرار از مساله‌های اجتماعی است. مفاهیم انتزاعی درست می‌کنید که جز اطاله سخن فایده‌ای ندارد. گفتم: اگر بین بحران درونی و بیرونی، خط کشی دقیقی ارائه کنم، اتهام انتزاعی سخن گفتن بر طرف می‌شود؟ گفتیم به شرط آنکه تمایز عینی باشد.

گفت: بحران بیرونی غالباً پدیدار است و مقطعی و زودگذر و آسان‌یاب است و بحران درونی کاملاً بر عکس، نامرئی، پایدار، مستمر، پنهان، و دشوار یاب است. مولوی تمثیل زیبایی دارد که بر مبنای آن، بحران بیرونی مثل خاری در آن و بحران درونی: چون خاری در دل است.

خار در پای شد چنین دشوار یاب خار چون در دل بود؟ داده جواب

وقتی ول در تصرف تو نیست، برای فرار از آشفتگی آن، هزاران نیرنگ می آوری! از خود فرار می کنی، در حالی که نمی توانی و این میل به فرار که ناکام مانده تعارض می آفریند. از که گریزم؟ از خویش ای محال!

بهرامی با شادکامی گفت: آفرین بر مولوی! لذت صبحگاهی را صد چندان کرد احسنت به این هنر، مرحبا!

گفتم: ای کاش به جای لذت بردن، بصیرت می گرفتی خودت را بزن به اعماق، در سطح نمان، درهای دریای دری در اعماق نهان است. گفتم بچه ای را در نظر بگیر که عده ای او را در میان گرفته اند یکی او را به شکلاتی فرامی خواند و دیگری از سمتی دیگر با دوچرخه ای و سومی، به امر و دیگری با جاذبه دیگر... ما بچه هایی هستیم که دعوت های متعرض ما را به سوی خود می کشاند و اضطراب و تلاطم را بر دل می نشاند

بهرامی از جای جست و به قصد نرمش دست زد و با تبسم رضایت مندانه گفت:

ترجمانی هر چه ما را در دل است دستگیری، هر که را پایش گل است گفتم: افسوس که مولوی تو را به خودت می خواند و تو از خود به مولوی می گریزی. گوینده را رها کن؛ هر که گفته، ببین چه گفته؟ آیا حقیقتا شرح حال ما نیست آن!

4-12) از نقد گریزی تا نقد پذیری

- یادش به خیر زمان دانشجویی! چه عالم داشت
- چه استادهایی داشتیم، دکتر مجیدی یادت است؟ چقدر تواضع و فروتنی داشت؟

- آری بهتر است جنبه شخصیتی اش که همه را به ستایش می خواند، هنر نقد پذیری اش بود.

- استاد واقعا فرد با اخلاق و دانشمندی بود. نمونه کامل متخصص و متعهد
- به نظر من او با داشتن اخلاق انتقاد پذیری، موفقیت غیر قابل مقایسه ای نسبت به دیگران داشت. محبوبیت توصیف ناپذیر وی نزد دانشجویان و استادان مولود نقدپذیری بود.
راستی ما چه اندازه نقدپذیر هستیم.

- می توانی دلایل نقد پذیری خود و شرکت و تحت مدیریت را بیان کنی؟
چرا خودت و شرکت را نقدپذیر می دانی؟

- برای این که می خواهم در عرصه رقابت پیروزی مطلق داشته باشیم.
اگر به خلوص و صمیمیت تو تردید داشتم از این حرف عصبانی می شدم اما چون نقدپذیر هستم با حوصله به سخنانت گوش می دهم تا توضیح دهی که چرا آینده را نقد پذیری می دانی؟ دلایل تو برای نقد پذیری من چیست؟
آیا قول می دهی رفیق نیمه راه نشوی و در میانه بحث عصبانی نگردی؟ آری دوست بدبین من!

راستش را بخواهی اولین بار این این مکاتبه با خود را در کتاب مهندسی رفتار ارتباطی دیدم. از بحث خوشم می آید. عالی بود؟ مکاتبه با خود؟ همان لحظه تصمیم گرفتم برای خود نامه ای بنویسم!

من واقعا گرفتار هستم، تو مسائل و مشکلات من را می دانی. اخیرا هم که مجبور به تعدیل نیروی انسانی شده ایم و می دانی چه بحرانی داریم! مسئله بازار هم مثل خوره داره مرا از پای در می آورد.
اما من فکر می کنم که عامل دیگری هم در میان است.

چه عاملی؟

قد پذیری!

حرف مرد یکی است!

اجازه بده دلیل دیگری هم برای ادعای خود بیاورم! تا حالا شده است که در پی درخواست، بلکه اصرار تو برای نقد پذیری کردن تو، کسی شروع به نقد کند؟ بسیار زیاد!

- وقتی بده دلیل دیگری هم برای ادعای خود بیاورم! تا حالا شده است که در این درخواست، بلکه اصرار تو برای نقد کردن تو، کسی شروع به نقد کند! بسیار زیاد!

نه دوست عزیز نقد ناپذیری!

برگشتی به جای اول. در اقرار کردن متبحری! راستش یک بار داشتم کار دست خودم می دادم.

- لابد می خواستی دخل بنده خدا را بیاوری!

حالا که صادقانه حرف می زنم باید بدانی که واقعا ترغیب به نقد می کنم و نه این که بخواهم ریا کنم

استاد همه فن حریف هستی برو تو کار روان کاوی!

چاره ای جر قبول کردن نقد ندارم اما فهمیدم که نقد پذیری هنر است و هم بالاخره با پذیرش این نقد، سخن تو را هم که مرا نقدپذیر می انگارد، نقد و رد کردم!

نه نقد پذیری شرط لازم شنیدن نقدها و دیدن فرازها و نشیب ها، کام ها و ناکامی ها و خوب و بد است. اما گام دوم عبور از دیدن رخنه ها و پر کردن رخنه هاست. واقعا نمی فهمم. آدمی که نقدپذیر نشده عیب ها را می بیند و آنها

را رفع می کند به همین دلیل بر عدم تجربه ها مفید از نفوذ پذیری است. نقدها تنها می تواند مشکلات را نشان دهند. اما فرار از مشکل به حل آن کار ساده انگاران و عافیت طلبان است!

این همان است که عوام الناس می گویند قسم به حرفهای ناشنیده! عبور از مشکل راه حل، مستلزم صورت بندی مساله بود! دیدن مشکل از هر کسی بر می آید، اما دیدن مساله کار متخصصان است. داشتن فریضه نظریه و تئوری هم برای عبور از مساله به راه حل لازم است. پس می بینی وقتی که می گوید استاد مجیدی هنر نقد پذیری داشت یعنی چه؟ او به حد نقدها را ارج می نهاد و آنها را تجزیه و تحلیل می کرد، سپس با روش های متقن به رفع معایب و تکمیل نواقص می پرداخت.

به شرطی که این طراحی به سرگرمی و راهی برای فرار از دیدن مشکلات تبدیل نشود، در این صورت است که مشکل کارخانه از حیث منابع انسانی تولید و بازار حل می شود.

- من فکر نمی کنم که هیچ شرکتی و یا بنگاهی نظام تعریف شده داشته باشد.

- من این مساله را بررسی می کنم، ولی به فرض این که چنین باشد، بهانه ای برای توجه فقدان نظام نقادی در شرکت شما نیست. دوست نقدپذیر من! بلکه زمینه ای است برای اقدام نخستین در این امر مهم.

- به شرط آنکه نقد ناپذیری اصیل و پایدار باشد و الانقذ ناپذیری تقابدار بدترین پرده پندار بر دیدگان آدمی است که او را هم از خود غافل می کند و هم سبب می شود غفلت فرد از دیگر امور شود.

پی نوشت ها :

- 1- مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت 215 در بیت 2188 دفتر دوم نیز همین مضمون آورده است
این جهان کوه است و گفت و گوی تو از صدا هم باز آید سوی تو
- 2- همان 1، 214
- 3- سوره طه (20) آیه (124)
- 4- همان 1: 193 و 194.
- 5- مولوی ؛ مثنوی، دفتر سوم، بیت 4398.
- 6- مثنوی ؛ 1، 1309
- 7- مراد از آسیب پذیری در اینجا آفات عارض بر کل ساختار روانشناختی انسان است و صرفاً بر اصطلاح اختلال شخصیت در وانشناسی نابهنجار، محدود نمی گردد.
- 8- مراد از ساز و کارهای روانی نزدیک به اصطلاح روان تحلیل گری، مکانیسم دفاعی است اما برخلاف فروید، نظریه افراط گرایانه در مرضی انگاشتن همه مکانیسم های دفاعی اخذ نشده است. فروید بر حسب آنچه در اصطلاح منطقی تعمیم ناروا نامید می شود، گمان برده است که همه مکانیسم های دفاعی جنبه مرضی پاتولوژیک دارند.
- 9- مراد از بعد جوانی، حالات نفسانی و درونی انسان است و مراد از بعد جوارحی رفتارهای بیرونی و عینی است.
- 10- عطار نیشابوری، اسرار نامه، بیت 2637 و 2638
- 11- برای توضیح این مفاهیم به گفتار ششم همین نوشتار مراجعه کنید.
- 12- مثنوی ؛ 1: 333.
- 13- عطار نیشابوری، منطق الطیر، بیت 2049
- 14- منطق الطیر، بیت 79
- 15- خوانساری، جمال الدین محمد. شرح غرر الحکم و دررالکلم (آمدی، تصحیح میر جلال الدین ارموی محدث، انتشارات دانشگاه تهران، 1366، ج 2 ص 297
- 16- تفصیل سخن را به گفتار پنجم نوشتار حاضر مراجعه کنید.
- 17- فرامرز قراملکی، احد، اسوه ساه زیستی، انتشارات وثقی، تهران، 1376
- 18- امام خمینی، دیوان، ص 52

- 19- چنان پندارد که همیشه در این نعمت است. (مترجم)
- 20- ز جمله رحوع کنید به: مصطفوی، الکاشف در ماده غفل ص 367 و معادخواه، فرهنگ آفتاب ص 3845-3837.
- 21- چنین تصور می شود که تمثیل، در ترازوی منطق فاقد اعتبار است و غلبا از این نکته غفلت می گردد که تمثیل دو نقش متمایز دارد. تمثیل به عنوان روشی در تعریف و ترسیم یک مفهوم، و تمثیل به منزله شیوه استدلال، آنچه در منطق فاقد اعتبار منطقی است مقام دوم است.
- 22- حد واسط اصطلاح منطقی است و بر امری اطلاق می شود که در مقام استدلال ه منزله دلیل برای اسناد محمول به موضوع ادعا به کار می رود.
- 23- فرافکنی اصطلاح منطقی روان شناختی است و مراد از آن این است که انسانها، غالبا دوست دارند تصویری که از خود واقعی و یا خود ایده آل دارند به امور دیگری بیرون از خود نسبت دهند.
- 24- علامه طباطبائی المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1366) ج 15، ص 28
- 25- هاشمی رفسنجانی علی اکبر، تفسیر راهنما دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1371، ج 1 ص 365.
- 26- آیات دهگانه عبارتند از: سوره بقره / 74، 75، 14، 144، 149، سوره آل عمران 99، سوره انعام 133، سوره هود 123، سوره نحل 93، و ابراهیم 42.
- 27- آیات دهگانه عبارتند از سوره بقره 74 و 75
- 28-
- 29-
- 30-
- 31-
- 32- علامه مجلسی: بحار الانوار، ج 74 ص 13
- 33- جیمز، ویلیام، دین و روان، ترجمه قانعی، تهران امیر کبیر، 1372، ص 177 و 178.
- 34- هاشمی، خویی، منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه، تهران المطبعه الاسلامیه بی تا، ج 10، ص 179
- 35- مثنوی، ج 1، 205 و 206

- 36- مثنوی، 1: 220 تا 218
- 37- مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه، (دار العلم بین، بیروت، 1972 م، ج 2، ص 522.
- 38- مثنوی، 5: 719 و 720
- 39- کاشانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تصحیح منصور پهلوان، ج 2 ص 308
- 40- تفصیل سخن در باب عهد الهی و بینش امانت انگاری در آموزه های اخلاقی نهج البلاغه را در بار امانت، تحلیلی از خطبه 199 نهج البلاغه آورده ام که امید نشر آن را دارم.
- 41- ترجمه خرمشاهی.
- 42- دیوان امام خمینی ص 131
- 43- ترجمه دکتر شیدی، ص 181
- 44- التستری، الشیخ محمد تقی، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران 1376 ج 1 ص 531
- 45- مجد، امید، قرآن نامه، ص 578
- 46- تفصیل این تمثیل را به فصل آخر همین نوشتار مراجعه کنید.
- 47- سخن بابا طاهر معنای عرفانی ژرف دیگری نیز هست که در اینجا مورد استشهداد نیست.
- 48- دینوری، اخبار الطوال (چاپ اول قاهره) ص 331
- 49- مثنوی، 3، 269 تا 272 - 275.
- 50- مثنوی، 3، 269 تا 272 - 275.
- 51- نهج البلاغه ترجمه فیض ؛ ص 504 تفصیل بحث مراجعه کنید به فرامرز قراملکی احد اسوه ساده زیستی (در پرتو خطبه 160 مهج البلاغه)، (انتسارات و تقی، تهران، 1376) ص 153- 163
- 52- نهج البلاغه، حکمت 316
- 53- نعمت شیرازی، حدیقه الشعراء، ج 3 ص 4120
- 54- خوارزمی، کمال الدین حسین، ینبوع الاسرار فی تصائح الابرار، به اهتمام دکتر مهدی درخشان، تهران 1360 ص 349.
- 55- از میرزا حبیب خراسانی.
- 56- پیام پیامبر، تدوین و تحشیه بهاءالدین خرمشاهی و مسعود انصاری، جام، تهران، 1376، ص 238

- 57- فرامرز قراملکی، احد مسئولیت‌های اخلاقی هیات مدیره، توسعه مدیریت، اسفند 1380 ص 1.
- 58- نهج البلاغه با ترجمه منظوم، امید مجد، تهران، انتشارات مجد، 1380 ص 267 و 268
- 59- این منظور، لسان العرب، ذیل بن غ ف ل
- 60- جرجانی میر سید شریف، التعریفات، المطلبه الخبریه، مصر، 1306ه. ق
- 61- مراد از تصور روشن و متمایز که بیش و کم به معنای دکارتی به کار می رود، این است که بدانیم غفلت چه هست و چه نیست. هر آنچه غفلت است به آن نسبت دهیم و هر آنچه غفلت نیست از آن متمایز کنیم.
- 62- قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج 5 (دار الکتب الاسلامیه، قم، 1372) ص 111
- 63- التبیان فی التفسیر القرآن، ج 1 ص 312؛ ج 4 ص 28؛ ج 5 ص 340؛ ج 6 ص 70؛ ج 8، ص 405؛ ج 9، ص 266
- 64- راغب اصفهانی، المفردات فی غرائب القرآن، مصر 1324 ص 362.
- 65- التبیان فی تفسیر القرآن ج 1، ص 312؛ ج 4، ص 28؛ ج 5، ص 340؛ ج 6 ص 70
- 66- بحث در خصوص این تمثیل را در فصل قبل آوردیم.
- 67- ذاکر الله فی الغافلین کالحی یسن الاموات.
- 68- همان
- 69- مولوی ؛ مثنوی، 5: 719، 720
- 70- همان 721-724
- 71- همان، 5: 730-729
- 72- مثنوی، 1: 190 تا 193
- 73- مثنوی، 3: 271-269
- 74- همان 1: 1134-1136
- 75- فراتر دانستن قاعده تعرف اشیا با اضداد و سریان حکم به اغیار را یکی از استادان فرزانه، سلمه الله تعالی و امدار هستیم.
- 76- شرح غررالحکم، ج 4، ص 232
- 77- همان، ج 1، ص 37
- 78- همان ج 1 ص 37

- 79- همان ج 1، ص 50 (اليقظه استبصار)
- 80- مثنوی، 3: 2841-2845
- 81- مثنوی، 3: 214-229
- 82- ابن القفّاعی، ترک الاطناب فی الشارح الشهاب، به اهتمام محمد شیروانی، دانشگاه تهران، 1377، ج 1 ص 13
- 83- مثنوی، 1: 316
- 84- مثنوی، 3: 835
- 85- چنین مفاهیمی را اصطلاحاً مفاهیم مشکک و دارای مراتب و درجات گوناگون می نامند.
- 86- مراتب غفلت حسد را در نوشتار زندان روح به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است
- 87- امهات جمع ام به معنی اصل و اساس هر امری.
- 88- مثنوی، 3: 3566-3562
- 89- شرح غررالحکم، ج 5 ص 111
- 90- مثنوی: 4: 2609
- 91- همان، 1: 2071-2070
- 92- جعفری، محمد تقی. نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین بلخی، ج 8 ص 440-439
- 93- لی لک: برای من و تو
- 94- مثنوی، 3: 3568-3566
- 95- جعفری محمد تقی، نقد مثنوی: ج 8 ص 440
- 96- جعفری، محمد تقی، تفسیر، نقد و تحلیل مقنوی، ج 8، ص 440
- 97- فرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن ج 5 ص 112
- 98- الرازی، فخرالدین، التفسیر اکبیر، ج 13، ص 197
- 99- ترجمه خرمشاهی
- 100- الطباطبائی، علامه سید محمد حسین. المیزان فی التفسیر القرآن، ج 8 ص 572
- 101- درباب اینکه غفلت زیان آورترین دشمن است درگفتار پنجم بحث خواهد شد.
- 102- ترجمه خرمشاهی
- 103- مولوی این داستان را در ادبیات 514-584 دفتر آورده است. خلاصه داستان را وامدار شرح جامع مثنوی تألیف کریم زمانی (ج 2، ص 170-169) هستم.
- 104- مولوی، مثنوی، 6: 224-227

- 105- سروش، عبدالکریم، مثنوی همسایه دریای طهور.
- 106- مثنوی، 3: 1000-1001
- 107- مثنوی، 1: 1295
- 108- همان. 1: 1039-1040
- 109- مثنوی، 3: 2648-2649
- 110- همان، 3: 2650-2653
- 111- همان، 2654
- 112- عطار نیشابوری، دیوان، غزالی باهمین مطلع
- 113- عزار نیشابوری، مختارنامه 145-2 انتساب مختارنامه به شیخ عطار محل بحث و نظر است.
- 114- مولوی، دیوان شمس
- 115- مولوی، دیوان شمس
- 116- سهراب سپهری. صدای پای آب
- 117- نهج البلاغه، فرازی از خطبه 28
- 118- نهج البلاغه حکمت 122
- 119- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، ج 1: 974
- 120- همان بیتها، 3924-3941
- 121- مثنوی 1: 3967-3968-3970-3971
- 122- شرح غررالحکم، ج 2 ص 210
- 123- ابن ابی الحدید، ج 20، ص 292
- 124- اسرار البلاغه 88، ابن ابی الحدید ج 20، ص 292
- 125- سید علی همدانی، مشارب الذواق
- 126- شیخ بهایی، دیوان، ص 159
- 127- مثنوی، 3: 2-3781
- 128- همان، 1: 2064
- 129- همان، 3: 1269-1271
- 130- همان، 3: 1272-1275

- 131- ایزوتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368، ص 157
- 132- همان
- 133- اشاره به تعبیر سهراب سپهری در قطعه بلند صدای پای آب دارد: زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من تو برود.
- 134- غررالْحکْم، ج 1 ص 29
- 135- مثنوی، 6: 1756-1757
- 136- مثنوی، 1: 1034-1040
- 137- مثنوی، 3: 988-1002
- 138- همان، 3: 1033
- 139- غررالْحکْم، ج 2 ص 648
- 140- همان، ج 3، ص 21
- 141- مثنوی، 2: 881
- 142- میزان الحکمه، ج 7، ص 257
- 143- ترجمه خرمشاهی. 144- مجد، امید، ترجمه منظوم قرآن، ص 174
- 145- نهج البلاغه، گزارش فارسی این تعبیر را وامدار، معادخواه، تفسیر آفتاب، ص 3842 هستیم.
- 146- - تعبیر منطقی، قضیه توفیق و جهد هست رفیق دوام ذاتی ندارد بلکه تنها به نحو دوام ذاتی وصفی صادق است.
- 147- سداد: راستی، درستی
- 148- تفتیق: شکافتن
- 149- مثنوی، 3: 839-840
- 150- شرح غررالْحکْم، ج 2، ص 312
- 151- همان، ج 4، ص 585
- 152- همان
- 153- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص 109
- 154- نهج البلاغه، حکمت 208
- 155- مثنوی، 2: 822

- 156- در خصوص غفلت از لب لب در گفتار چهارم 2-4 به تفصیل سخن گفته ایم.
- 157- مثنوی، 5: 1941-1949
- 158- تحف العقول، ص 327، و بحارالانوار، ج 75، ص 164
- 159- میزان الحکمه، ج 7، ص 367
- 160- غفلت مستقر و تمایز آن از سایر غفلت؛ رگفتار سوم آمده است.
- 161- study case 2.
- 162- میزان الحکمه، ج 7 ص 267
- 163- علت: بیماری
- 164- ذو دلالت: داروی ناز و کرشمه.
- 165- انا خیری: من بهترین هستم
- 166- مثنوی، 3: 3575-3577
- 167- تفسیر آفتاب، ص 3841
- 168- تفسیر آفتاب، ص 3842
- 169- تفصیل سخن در این مقام را مراجعه کنید به: فرامرز قراملکی، احمد؛ روش شناسی مطالعات دینی؛ مشهد دانشگاه علوم اسلامی رضوی، 1380 گفتار دوازدهم.
- 170- مغالطه کنه و وجه از مغالطه مربوط به منطق تعریف است
- 171- سروش، عبدالکریم، علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران موسسه صراط 1371ت ص 40
- 172- همان، ص 39
- 173- بحث تفصیلی از ابعاد گوناگون انسان بیرون می ماند را مراجعه کنید به: جعفری، محمد تقی، ترجمه تفسیر نهج البلاغه، ج 1، بخش اول ب
- 174- مثنوی: 2: 277
- 175- نزاع ملا محمد مهدی، مثنوی طاقدیس، تهران، امیر کبیر، 1362ت ص 183
- 176- تعریف الاشجار باثمارها
- 177- یکی از رساله های موثر نیجه در نقد همین مواجهه های افراط گرایانه و تفریط جویانه با شناخت تاریخی است. رساله وی فایده و ضرر تاریخ در زندگی نام دارد که در چهار رساله تاملات ناهنگام در فاصله سالهای 1873-1876 م منتشر شد.
- 178- استور، انتونی، فروید، ترجمه حسن مرنندی، تهران، انتشارات طرح نو 1357 ص 17

- 179- نحن ابناء الدليل نمیل حیث یمیل.
- 180- مولوی، مثنوی، 1: 71
- 181- اندیشه های بنیادین اسلام، جمعی از نویسندگان مرکز نشر دانشگاهی، 1362 ص 141
- 182- همان
- 183- مثنوی، 3: 1558
- 184- اندیشه های بنیادین اسلام، 1362
- 185- مثنوی، 2: 569
- 186- همان، 579
- 187- همان، 580
- 188- مثنوی، 3: 584
- 189- نهج البلاغه، خطبه 109
- 190- عطار نیشابوری، خسرو نامه، بیت 83
- 191- نهج البلاغه، خطبه 109
- 192- منطق الطیر، بیت 64
- 193- مثنوی، 4: 3611
- 194- همان، 1: 33
- 195- همان، 5: 4098-4095
- 196- سعدی.
- 197- منتهک: بی پروا
- 198- مثنوی، 3: 1555 تا 1557.
- 199- مثنوی، 3: 1253-1252
- 200- مثنوی، 3: 231-230
- 201- مثنوی، 1: 1644-1648
- 202- اندیشه های بنیادین اسلام، ص 142
- 203- لاهیجی، دیوان، ص 328
- 204- همان
- 205- مقابله در برابر اصلاح روان شناختی و به جای اصلاح رایج درمان در منابع اخلاقی به کار می رود. مفاهیمی چون بیماری و درمان آن تا حدودی موهم عدم اختیار آدمی در مواجهه با

آن است: مراد از مقابله در این اصطلاح رویارویی موثر با محرکی است که به صورت بالقوه تعادل انسان را به هم می‌زنند.

206- مجمع البیان، ج 8 ص 278

207- فخر رازی، المطالب العالیه

208- صحیفه نور، ج 1 ص 238 209- تفسیلی ابوالفضل حبیبش ابراهیم. وجوه القرآن، مهدی

محقق، بنیاد قرآن تهران 1360 ص 5

210- راغب اصفهانی، مقدرات، ص 25

211- علامه طباطبائی، المیزان، ج 16، ص 527 212- خوانساری، جمال الدین، شرح غرر

و درر، ج 2 ص 164

213- فیاض لاهیجی، دیوان، ص 328.

214- مولانا بیدل دهلوی.

215- مثنوی، 3: 1019-1021

216- مثنوی، 3: 836-838

217- مثنوی، 3: 2201

218- مثنوی، 3: 2204 تا 2202

219- الهی قمشه ای: ارباب صفا پرده دریدند

در آینه، جز حسن رخ یار ندیدند

220- مثنوی، 4: 3740-3743

221- الرازی، التفسیر الکبیر، ج 15 ص 157. 222- اثر پراوج رفتار ارتباطی دکتر قربانی از

روی آورد روانشناختی به اخلاق در ادبیات فارسی است. این اثر راه و روش علمی رفتار ارتباط

با خویش و با دیگران است. تهران، انتشارات سینه سرخ، 1380

223- ontology

224- Epistemology

225- ibid

226- being of problem

227- Solving problem

228- ترتیبی که در بیان مبانی یاد شده آمده است، ترتیب منطقی است، به عنوان مثال تجربه من هستم منطقی به خود آگاهی مبتنی است و چنین اختیار و مسئولیت نسبت به تجربه من هستم و یا اضطراب نسبت به اختیار و مسئولیت. (اف)

229- بنابراین شادابی فردی و اجتماعی و خلاقیت منوط به تجربه شخصی و لحظه ای افراد از بودن خود است. مراد از بودن خود، هستی عام متافیزیکی نیست بلکه به این معنا است که اولاً زنده ام و ثانیاً در زندگی هستم؛ به معنا اینکه می توانم جهت گیری زندگی خویش را به دست گیرم. (اف)

230- 179-231p. ibid. مختار و مسئول انگاری انسان، هرگز به معنای نفی قانونمندی رفتار نیست. بی تردید رفتار انسان تابع قوانین و عللی است که روانشناسان در تکاپوی ترسیم آنها است. اما این امر دلیل بر این نیست که انسان توانایی انتخاب ندارد.

232- Inauthenticity

233- p. Ibid. 179

234- MAY ROLLO

235- R MAY. 1981

236- P. Ibid. 183

237- به تعبیر عطار نیشابوری. چون از اول تا به آخر غفلیست

حاصل ما لاجرم بی حاصلیست (اف)

238- مراد از الگوی رفتاری گذشته همان است که در بحث عوامل پیدایی و ماندگاری غفلت به عنوان سن زدگی مورد بحث قرار دادیم (اف)

239- بسیاری از روانشناسان و متالهان اگزیستانسیالیستی بر نقش موثر و بر مبنای عده ای انحصاری از روانشناسان - در تعالیم آسمانی انبیا در شنوا بودن نسبت به پیامهای ظریف اضطراب وجودی تأکید دارند و توانا ساختن آدمی در رودرویی وجودی را یکی از اهداف پیامبران آسمانی دانسته اند و غفلت زدایی انبیا را بر چنین مبانی استوار ساخته اند. (اف)

240- با توجه به مفهوم جهان پدیدای است که باسید گفت: ما هگی اگر چه رد یک جهان با جغرافیا و تاریخ و انسانهای معین آن زندگی می کنیم اما با تعداد انسانها، جهان وجود دارد.

241- تأکید بر معنای زمان در فلسفه اگزیستانسیالیستی، اهمیت فراوان دارد. یمکی از مهمترین آثار متعلق به فلسفه وجودی هست و زمان هابدگر البته مراد هادگر از زمان بیشتر زمان آینده و مفهوم تکاپوی وجودی است (اف)

Rogerse -242

person functioning Fully -243

Milin houghton: Boston Person a Becomming on C Rogerse 1961 -244

245- تفصیل سخن در این مقام را مراجعه کنید به: قربانی نیما، مهندسی رتار ارتباطی، تهران،

انتشارات سینه سرخ، 1380 فصل آخر (اف)

246- مثنوی، 2: 263-264

247- تمایز دو جمله از نظر یاد شده از نظر منطقی، تمایز حمل مواطاه و حمل اشتقاقی بر

مبنا منطق دانایی چون فخر رازی است. مناط حقیقت بودن، حمل مواطاتی است و حمل اشتقاقی حقیقت نیست.

248- مثنوی، 1: 973.

249- مثنوی، 2: 265

250- مثنوی، 1: 299

251- مثنوی، 6: 3793

252- همان، 3794

253- مثنوی، 3: 230

254- وسعه مدیریت، شماره 33، دی ماه 1

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| 2 | سخن ناشر..... |
| 2 | پیش گفتار..... |
| 12 | گفتار اول : سیری در خطبه 174 نهج البلاغه..... |
| 12 | چکیده..... |
| 13 | خطبه 174..... |
| 14 | روش خطبه در غفلت ستانی..... |
| 15 | 1-1) فراز نخست ؛ اندر احوال غافلان..... |
| 16 | پرتوی از قرآن..... |
| 19 | حکمت دوم:..... |
| 23 | حکمت سوم:..... |
| 24 | حکمت چهارم:..... |
| 26 | 1-2) فراز دوم ؛ اندر مناقب امام علی <small>علیه السلام</small> |
| 26 | حکمت نخست:..... |
| 28 | حکمت دوم:..... |
| 28 | حکمت سوم:..... |
| 29 | ارتباط منطقی دو فراز..... |
| 32 | آنچه گذشت..... |
| 34 | گفتار دوم: اندر چیستی غفلت..... |
| 34 | چکیده..... |
| 34 | مقدمه..... |
| 35 | 2-1) تحلیل و مفهوم غفلت..... |
| 36 | 2-2) غفلت در آینه تمثیل..... |

| | |
|---------|---|
| 40..... | 2-3) شناخت غفلت در پرتو ضد آن |
| 43..... | 2-4) ملاک تمایز |
| 45..... | گفتار سوم: گونه ها و مراتب غفلت |
| 45..... | چکیده |
| 45..... | مقدمه |
| 46..... | 3-1) غفلت گریزناپذیر |
| 50..... | غفلت درمان پذیر |
| 51..... | 3-3) غفلت معذور |
| 52..... | 3-4) غفلت مذموم |
| 54..... | 3-5) غفلت مستقر |
| 56..... | 3-6) غفلت مضاعف |
| 60..... | 3-7) غفلت نهادینه در فرهنگ سازمانی |
| 62..... | گفتار چهارم: غفلت از خویشتن |
| 62..... | چکیده |
| 62..... | 4-1) غفلت از خویش، شدیدترین غفلت |
| 63..... | 4-2) غفلت از خویش، شایعترین بی خبری |
| 66..... | 4-3) نشانه های غفلت از خویش |
| 69..... | 4-4) ابعاد غفلت از خویش |
| 70..... | 4-5) مرگ فراموشی بارزترین مصداق غفلت |
| 75..... | گفتار پنجم: خدا فراموشی زیان آورترین غفلت |
| 75..... | چکیده |
| 75..... | 5-1) ابعاد غفلت از خدا |
| 79..... | 5-2) سکولاریزم مصداق بارز زندگی غافلانه |
| 82..... | 5-3) غفلت از آرمانهای قدسی |

| | |
|-----|---|
| 85 | گفتارششم: آثار غفلت در زندگی فردی و اجتماعی |
| 85 | چکیده |
| 85 | مقدمه |
| 90 | 6-1) خود باختگی |
| 91 | 6-2) آفت عزم و اراده |
| 92 | 6-3) جهد بی توفیق |
| 94 | 6-4) کشتزار گناه و زشتی |
| 95 | 6-5) مشقت در زندگی |
| 96 | 6-6) قساوت دل |
| 97 | 6-7) آفت مدیریت |
| 98 | 6-8) مانع استكمال و عامل انحطاط |
| 101 | 6-9) عذاب اخروی |
| 103 | گفتار هفتم: عوامل معرفتی غفلت |
| 103 | چکیده |
| 103 | مقدمه |
| 105 | 7-1) نگرش یک بعدی |
| 109 | 7-2) نگرش تاریخی |
| 110 | 7-3) تعمیم ناروا |
| 112 | 7-4) اثبات شیء و نفی ماعدا |
| 112 | 7-5) خلط مشاهده امر واقع و تبیین آن |
| 114 | 7-6) مطلق پنداری عقل |
| 115 | 7-7) خیالپردازی |
| 117 | گفتار هشتم: عوامل روانی غفلت |
| 117 | چکیده |

- 117..... (8-1) سهل انگاری و عافیت طلبی
- 118..... (8-2) پیروی از ظن و گمان
- 118..... (8-3) پیروی از هوی و هوس
- 121..... (8-4) گناه آلودگی و گستاخی
- 122..... (8-5) اقبال مردم و تملق چاپلوسان
- 123..... (8-6) لقمه حرام
- 125..... (8-7) پیروی کورکورانه
- 127..... (8-8) توجه مثبت مشروط
- 128..... (8-9) سنت زدگی و سنت زدایی
- 128..... (8-10) تکبر و خودبزرگ بینی
- 128..... (8-11) آرزوهای طولانی
- 130..... گفتارنهم: غفلت زدایی آرمان انبیاء
- 130..... چکیده
- 130..... مقدمه
- 136..... (9-1) امانت نگری
- 139..... ربط انگاری هستی
- 144..... (9-3) حزم در معیشت این جهانی
- 145..... (9-4) نور وحی
- 151..... (9-5) دیده عبرت بر تاریخ
- 152..... گفتاردهم: تاملات وجودی (روانشناسی اگزیستانسیالیستی و ...)
- 153..... چکیده
- 154..... مقدمه
- 156..... (10-1) خود آگاهی
- 158..... (10-2) تجربه من هستم

| | |
|----------|---|
| 158..... | (10-3) اختیار و مسئولیت |
| 159..... | (10-4) اضطراب |
| 161..... | (10-5) احساس گناه |
| 162..... | (10-6) سه نوع جهان |
| 162..... | (10-7) معنای زمان و توانایی متعالی کردن لحظه ها |
| 168..... | گفتاریازدهم: شیوه ها و فرایند غفلت زدایی |
| 168..... | چکیده |
| 168..... | (11-1) از نمود تا بود |
| 172..... | (11-2) تحولات وجودی |
| 172..... | (11-3) از زندگی حیوانی تا بصیرت ایمانی |
| 179..... | گفتاردوازدهم: گفتگوهای صمیمی |
| 179..... | چکیده |
| 180..... | مقدمه |
| 180..... | (12-1) گندم اعمال چل ساله کجاست؟ |
| 184..... | (12-2) مسئولیت هویت ستان |
| 185..... | (12-3) کشتی در این گرداب ها |
| 190..... | (12-4) از نقد گریزی تا نقد پذیری |
| 194..... | پی نوشت ها |
| 206..... | فهرست مطالب |